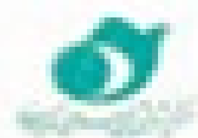
امام حسین علیه‌السلام از دیدگاه اهل سنت

علی باقر شیخانی



بسم الله الرحمن الرحیم

امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

علی باقر شیخانی

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

مشخصات کتاب

سرشناسه : شیخانی، علی باقر، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور: امام حسین(ع) از دیدگاه اهل سنت/علی باقر شیخانی.

مشخصات نشر: قم: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش های اسلامی، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۱۴۲ ص.

شابک : ۹-۲۶۸-۵۱۴-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- احادیث اهل سنت

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق -- نظر اهل سنت

موضوع:حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق. -- فضایل -- احادیث

موضوع: احادیث اهل سنت -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. مرکز پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۸الف۸۷۴ش/BP۴۱/۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۳۸۴۷۸

ص: ۱

اشاره

دیباچه

دیباچه

امام حسین علیه السلام ، سبط اصغر پیامبر گرامی اسلام و جزو اهل بیت علیهم السلام است. روایات فراوانی در منابع روایی شیعه و سنی درباره شأن و فضایل ایشان وارد شده که نشان دهنده جایگاه والای آن حضرت در میان مسلمانان است.

رسول گرامی اسلام درباره امام حسین علیه السلام فرموده است: «حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت هستند».

پرداختن به زندگانی این امام آثار متعددی دارد که از آن جمله می توان به الگوسازی برای نسل جوان، فرهنگ سازی برای ارتقای اخلاق فاضله در جامعه، آشنایی مردم مسلمان جهان با شخصیت های مهم صدر اسلام، زمینه سازی برای ایجاد وحدت در بین مسلمانان و کاهش اختلافات مذهبی اشاره کرد.

بنابراین، شایسته است رسانه ملی که وظیفه رشد اخلاقی و پالایش درونی افراد و ایجاد هم دلی بین مسلمانان را بر عهده دارد، با پرداختن به این اسوه های مشترک، نقش مهم خود را ایفا کند.

در پایان، از جناب حجت الاسلام علی باقر شیخانی که این اثر را نگاشته است، قدردانی می کنیم. همچنین امیدواریم برنامه سازان و تهیه کنندگان رسانه ملی این اثر را بپسندند.

و من الله التوفیق

اداره کل پژوهش

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پیشگفتار

پیشگفتار

الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین واصحابه الخیره المنتجبین

اسلام، آخرین دینی است که خالق هستی برای هدایت انسان ها به سوی کمال و سعادت در دنیا و آخرت بر خاتم انبیا، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نازل کرد. آن حضرت یک عمر با دل سوزی و جان فشانی، هستی و جوانی خویش را در این راه نهاد و به اندازه ای ایثار کرد و برای هدایت مردم دل سوزاند که خداوند به او چنین خطاب کرد: «طه مَا أَنزَلْنَا عَلَیکَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَی إِلَّا تَذْکِرَهً لِّمَن یخْشَی؛ ای طه، ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی! آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند، نازل ساختیم». (طه: ۱_ ۳)

خداوند در کلامی دیگر می فرماید: «فَلَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَّفْسَکَ عَلَی آثَارِهِمْ إِن لَّمْ یؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِیثِ أَسَفًا؛ گویی می خواهی به خاطر اعمال آنان، خود را از غم و اندوه هلاک کنی؛ اگر به این گفتار ایمان نیاورند». (کهف: ۶)

سپس خداوند نهایت مهربانی و دل سوزی حضرت نسبت به مسلمانان را یاد آور می شود و می فرماید: «لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ؛ به یقین، رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است». (توبه: ۱۲۸)

آن حضرت در برابر این همه دل سوزی و مهربانی و فداکاری چیزی از مردم نخواست و کاخی برای خود بنا نکرد و حتی از نان جو نیز شکمی سیر نخورد، بلکه فقط به فرمان الهی مأمور شد تا اگر امت طالب هدایتند، به کتاب خدا و اهل بیتش تمسک کنند و دوستدار و پیرو آن باشند. ازاین رو، خداوند فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ؛ بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم] و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند، آمرزنده و سپاس گزار است». (شورا: ۲۳)

بی گمان، یکی از کسانی که امت، مأمور به دوستداری اوست، حسین بن علی علیه السلام است. همو که سبط پیامبر و ریحانه او و سرور جوانان بهشتش نامید، حسین علیه السلام ، بزرگ ترین و مهم ترین قیام تاریخ را انجام داد و سر در راه هدف مقدسش نهاد و با ایثار جان، دین جدش را زنده کرد و در طول تاریخ، اسوه جهاد و ایثار برای مسلمانان شد.

در این تحقیق، به مقام و شخصیت آن حضرت از دیدگاه اهل سنت پرداخته ایم. امید است راه و روش آن حضرت، عامل تقریب و نزدیکی امت اسلامی در عصر بیداری اسلامی در رویارویی با کفر و استکبار و سبب هم دلی هر چه بیشتر مسلمانان شود.

البته لازم به توضیح است که در زمینه موضوع امام حسین علیه السلام از دیدگاه اهل سنت کتاب هایی از سوی پژوهشگران گرانقدری به رشته تحریر درآمده که جای تقدیر دارد ولی فرق کتاب حاضر با آن کتاب ها این است که در کتاب پیش رو سعی شده از مطالب اختلافی و حساسیت زا پرهیز شود و علاوه اینکه مطالب کاملاً قابل ارایه در رسانه ملی است و از بیان جزییاتی که اهمیت چندان ندارد خودداری شده است.

فصل اول: شرح حال

اشاره

فصل اول: شرح حال

زیر فصل ها

۱. خاندان

۲. تولد

۳. نام گذاری

۴. القاب و کنیه

۵. نقش انگشتر

۶. شمایل ظاهری

۷. همسر و فرزندان

۸. تعداد فرزندان

۹. شهادت امام حسین علیه السلام

۱۰. ویژگی های موروثی

۱۱. محیط خانوادگی تربیت

۱۲. نقش رسول خدا صلی الله علیه و آله در تربیت

۱. خاندان

۱. خاندان

در عالم اسلام، هیچ کس به شرافت خانوادگی حسین علیه السلام نمی رسد، کسی که جدّش، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خاتم پیامبران و جده اش، برترین بانوی جهان اسلام، یعنی حضرت خدیجه کبراست. مادرش نیز فاطمه، سیده زنان بهشت و

پدرش، امیرالمؤمنین علی علیه السلام ، شیربیشه شجاعت و عمویش، جعفر طیار و برادرش، حسن، سرور جوانان بهشت است.

۲. تولد

۲. تولد

در ماه شعبان سال چهارم هجرت،(۱) در خاندان رسالت از فاطمه، دخت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام ، فرزندی پا به عرصه وجود گذاشت که سبب روشنی چشم پیامبر و خاندان رسالت گشت. پس از تولد، خبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند و طفل را نزد او بردند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله در گوش راست وی، اذان و در گوش چپش، اقامه گفت.(۲)

۱- یوسف بن عبدالله بن عبد البر، استیعاب، ج ۱، ص ۳۹۲. علی بن محمد بن اثیر جزری، اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۶؛ احمد بن علی بن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۸؛ حافظ یوسف مزی، تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۳۹۷؛ علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴. (درباره روز تولد آن حضرت اختلاف است. عالمان شیعه، روز سوم و عالمان اهل سنت، روز پنجم شعبان دانسته اند).

۲- محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹؛ مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۶۰.

۳. نام گذاری

۳. نام گذاری

نوزاد را روز هفتم تولد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند. حضرت با استفاده از نام حسن، وی را حسین نام نهاد(۱) و فرمود من همانند دو فرزند هارون، شبر و شبیر، این دو را حسن و حسین نامیدم.(۲) آن گاه برای وی گوسفندی عقیقه کرد(۳) و به مادرش فرمود که مویش را بتراشند و هم وزن آن، نقره صدقه دهند. چنین کردند و یک درهم صدقه دادند.(۴)

۴. القاب و کنیه

۴. القاب و کنیه

کنیه وی، ابوعبدالله و القاب آن حضرت، سرور جوانان بهشت، سبط، سید، رشید، طیب، وفی، مبارک و زکی بود.

مدت زندگی: آن حضرت ۵۶ سال و ۵ ماه در این جهان زیست که شش سالش در عصر جدش سپری شد و ۳۷ سال با پدرش، امیرالمؤمنین علی علیه السلام زندگی کرد. بیست سال پس از شهادت پدر در عاشورای سال ۶۱ هجری، به دست سپاه بنی امیه و مسلمانانی به شهادت رسید که مدعی پیروی جدش بودند.

۵. نقش انگشتر

۵. نقش انگشتر

جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش نقل کرده است که امام حسین علیه السلام انگشتر در دست راست می کرد(۵) در نقش انگشتر وی اختلاف است. برخی گفته اند:

۱- احمد بن حنبل شیبانی، مسند احمد، ج ۱، ص ۹۸؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۸؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۲.
۲- ابوبکر ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۷، ص ۵۱۳؛ طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، ج ۶، ص ۵۶۳؛ مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۵۲؛ علی بن ماکولا، اکمال الکمال، ج ۵، ص ۱۱؛ محمد بن احمد ذهبی، سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۲۴۸.
۳- احمد بن شعیب نسائی، سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۶۶؛ المستدرک، ج ۴، ص ۲۳۷؛ مجمع الزوائد، ج۴، ص۵۸.
۴- المستدرک، ج ۴، ص ۲۳۷؛ محمد بن عیسی ترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۳۷؛ احمد بن حسین بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۳۰۴.
۵- محمد بن سعد کاتب واقدی، الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۱۳.

نقشش «عقلت فاعمل؛ فهمیدی عمل کن» بوده است(۱) و برخی می گوینـد: نقشـش «رَبِّ لا تَـذَرْنی فَرْداً؛ پروردگارا مرا تنها رها مکن.» برخی نیز گفته اند: «إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند» بود.

۶. شمایل ظاهری

۶. شمایل ظاهری

در روایات آمـده است حسن و حسـین علیه السـلام شـباهت عجیبی به جـدشان داشـتند. أنس می گویـد: «حسن و حسـین علیه السلام ، شبیه ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند».(۲)

آن حضـرت همواره موهـای سـر و صورت خود را با حنا و کتم رنگ می کرد. عیزار بن حریث می گویـد: «حسـین بن علی را دیدم که لباسی از خز که با نقش مربع و به رنگ سیاه و سفید بود، در بر داشت و موهای سر و صورتش را با حنا و کتم رنگ کرده بود».(۳)

سفیان بن عیینه می گوید: از عبید بن ابی یزید پرسـیدم: آیا حسـین بن علی را دیده بودی؟ گفت:آری، موهای سـر و صورتش سیـاه بود، مگر تعـدادی انـدک از جلوی ریش هـایش که نمی دانم بقیه را رنـگ نموده و آن مقـدار را رهـا کرده بود تـا شبیه رسول خـدا صـلی الله علیه و آله شود یا اینکه فقط همان مقـدار سـفید شـده بود».(۴) سـدی نیز می گوید: «حسـین را دیدم که موهایش از زیر عمامه اش بیرون زده بود».(۵)

مالک بن هبیره بن خالـد، فرمانده لشـکر معاویه بود(۶) هنگامی که از مـدینه نزد معاویه بازگشت، معاویه پرسـید: قوم ما را در حجاز چگونه دیدی؟ او هنگام توصـیف قریشیان، وقتی به امام حسین علیه السلام رسید، گفت: «حسین، ظاهری آراسته و دلی پاک دارد.(۷)

۱- علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۶، ص ۶۸۶.

۲- الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۸.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۱۷.

۴- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۰.

۵- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۱۶.

۶- أسدالغابه، ج ۴، ص ۲۷۸.

۷- احمد بن یحیی بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۷. قال: «رأیت الحسن بن علی فرأیته ظاهر الجمال طاهر القلب».

۷. همسر و فرزندان

۷. همسر و فرزندان

برای آن حضرت، چهار زن نام برده اند:

الف) رباب دختر امرء القیس، و(۱) مادر سکینه و عبدالله(۲)(علی اصغر)؛

ب) أم إسحاق دختر طلحه بن عبیداللّه،(۳) و مادر فاطمه و زینب (رقیه)؛

ج) سلافه (۴) یا شهربانو، مادر امام سجاد علیه السلام ؛

د) لیلی دختر ابی مره، مادر علی اکبر.

۸. تعداد فرزندان

۸. تعداد فرزندان

بنا بر قولی مشهور، حضرت شش پسر و سه دختر داشت که تنها پسری که از نسل آن حضرت به جا ماند، زین العابدین و سیدالساجدین علی بن الحسین است، همان کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وعده تولدش را داده بود.

ابوالزبیر می گوید: «ما نزد جابر بن عبدالله انصاری بودیم که علی بن الحسین با پسرش وارد شد. جابر پرسید: یابن رسول الله این کیست؟ امام سجاد گفت: فرزندم، محمد است. جابر وقتی این سخن را شنید، او را در بغل گرفت و گریه کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به تو سلام رسانیده است. آن گاه گفت: مرگم نزدیک است. پس از آن از جابر پرسیده شد: ماجرا چیست؟ جابر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که به حسین گفت: برای این فرزندی متولد می شود که به او علی بن الحسین می گویند. او سیدالعابدین است. روز قیامت که می شود، ندا می دهند سیدالعابدین به پاخیزد. آن گاه علی بن الحسین به پا می خیزد و برای او فرزندی متولد می شود به نام

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۷۰، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۶.
۲- محمد بن حبان بستی، السیره النبویه و أخبار الخلفاء، ج ۲، ص ۵۵۹.
۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۷۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۶.
۴- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۶.

محمـد. ای جابر، وقتی او را دیـدی، سـلامم را به او برسان و بـدان که مهـدی از فرزندان اوست. عمرِ تو پس از دیدنش کوتاه خواهد بود».(۱)

۹. شهادت امام حسین علیه السلام

۹. شهادت امام حسین علیه السلام

بنا به نقل محدثان و مورخان اهل سـنت، حضـرت در روز عاشورای سال ۶۱ هجری که هم زمان با روز جمعه بود، به شـهادت رسید.(۲) دربـاره سن حضـرت هنگـام شـهادت، اختلاف نظر وجود دارد. برخی، ۵۷ سـال و برخی دیگر آن را ۵۸ سال گفته اند.(۳) به گفته قتاده، ایشان ۵۴ سال و پنج ماه داشته است(۴) که گفته اخیر دور از صواب است.

۱۰. ویژگی های موروثی

۱۰. ویژگی های موروثی

زینب دختـر ابورافع می گویـد: «هنگـامی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله در بستر (بیمـاری که منجر به رحلتش شـد) بود، فاطمه علیها السـلام ، دست دو پسـرش را گرفت و نزد او آمـد و گفت: ای رسول خدا، این دو، پسـران توانَد. چیزی به ارث به آنان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أما حسن فإن له هیبتی

۱- علی بن عساکر دمشقی، تاریخ دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۶. أبی الزبیر قال کنا عند جابر بن عبد الله فدخل علیه علی بن الحسـین ومعه ابنه فقـال جابر من هـذا یا بن رسول الله صـلی الله علیه و آله قال ابنی محمـد فضـمه جابر إلیه وبکی ثم قال اقترب أجلی یا محمد رسول الله صـلی الله علیه و آله یقرئک السلام فسئل وما ذاک قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول للحسین بن علی إنه یولد لابنی هذا ابن یقال له علی بن الحسـین وهو سـید العابدین إذا کان یوم القیامه ینادی مناد لیقم سید العابدین فیقوم علی بن الحسـین ویولد لعلی بن الحسـین ابن یقال له محمد إذا رأیته یا جابر فاقرئه منی السلام یا جابر اعلم أن المهدی من ولده واعلم یا جابر أن بقاءک بعده قلیل.

۲- استیعـاب، ج ۱، ص ۳۹۷؛ المسـتدرک، ج ۳، ص ۱۷۷؛ اسـدالغابه، ج ۲، ص ۲۰؛ احمـد بن علی بن حجرعسـقلانی، فتح الباری، ج ۷، ص ۷۴.

۳- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۵؛ عبـدالرحمان بن علی بن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۳۴۵؛ استیعاب، ج ۱، ص ۳۹۷؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۸؛ احمد بن علی مقریزی، امتاع الاسماع، ج ۵، ص ۳۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۷۰.

۴- المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۵.

وسؤددي و أما حسین فإن له جرأتي وجودي؛ (۱)هیبت و سروری ام از آنِ حسن و جود و دلاوری ام، برای حسین باشد».

۱۱. محیط خانوادگی تربیت

۱۱. محیط خانوادگی تربیت

حسین بن علی بن ابی طالب، دومین فرزند فاطمه علیها السلام ، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در خاندانی پاک پا به عرصه وجود نهاد. وی فضایل و کرامات و بزرگواری و بزرگ منشی را از خاندانش به ارث برد و از آنان آموخته بود؛ زیرا جدش، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، خاتم پیامبران و صاحب همه کرامت های اخلاقی و خلق عظیم بود. جده اش، حضرت خدیجه علیها السلام ، بزرگ ترین پشتیبان اسلام و مظهر جود و سخا و ایثار جان و مال در راه خدا بود. مادرش، فاطمه، سیده زنان بهشتی و پدرش، یگانه شجاع میدان نبرد و شیربیشه اسلام و عابد شب های تار بود. وی در چنین خاندنی رشد کرد و اصالت و نجابت خاندان و آراستگی آنان به همه خوبی ها از وی شخصیتی بی نظیر ساخته بود. درباره شأن وی و خاندانش همین بس که سوره دهر درباره آنان نازل شده و وی در چنین محیطی پرورش یافته است. درباره شأن نزول آیات اول سوره دهر از ابن عباس نقل شده است: «حسن و حسین علیه السلام بیمار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله با جمعی از صحابه از ایشان عیادت کرد. مردم به علی علیه السلام گفتند: چه خوب است برای بهبودی فرزندانت نذری کنی. علی و فاطمه، و فضه، کنیز آن دو، نذر کردند اگر کودکان بهبودی یافتند، سه روز روزه بدارند. بچه ها بهبودی یافتند و اثری از آن کسالت باقی نماند.

بعد از بهبودی کودکان، علی از شمعون خیبری یهودی، سه من جو قرض کرد. فاطمه یک من آن را دستاس و خمیر کرد و پنج قرص نان به عدد افراد خانواده پخت و سهم هر کسی را جلوش گذاشت تا افطار کنند. در همین بین، سائلی (به در خانه آمد) گفت: سلام بر شما، اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله ، من

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۰.

مسکینی از مساکین مسلمانانم. مرا طعام دهید که خدا، شما را از مائده های بهشتی طعام دهد. خاندان پیامبر آن سائل را بر خود مقدم شمردند و افطار خود را به او دادند و آن شب را جز آب چیزی نخوردند و [با] شکم گرسنه دوباره نیت روزه کردند. هنگام افطار روز دوم، طعام را پیش روی خود نهادند تا افطار کنند. یتیمی بر در سرای ایستاد. آن شب هم یتیم را بر خود مقدّم داشتند. در شب سوم، اسیری آمد و همان عمل را تکرار کردند.

صبح روز چهارم، علی دست حسن و حسین را گرفت و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی بچه ها را دید که از شدت ضعف و گرسنگی می لرزند، فرمود: چه قدر بر من دشوار می آید که من شما را در چنین حالی ببینم. آن گاه با علی و کودکان به طرف فاطمه رفت و او را در محراب خود یافت و دید شکمش از گرسنگی به دنده های پشت چسبیده (در نسخه ای دیگر آمده است که شکمش به پشتش چسبیده است) و چشم هایش گود افتاده است وی از مشاهده این حال ناراحت شد. در همین حال، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: این سوره را بگیر. خدا تو را در داشتن چنین اهل بیتی تهنیت می گوید. آن گاه سوره را قرائت کرد».

این روایت را گروهی از مفسران اهل سنت همچون زمخشری،(۱) فخر رازی،(۲) نیشابوری،(۳) بیضاوی،(۴) خازن،(۵) ابی السعود(۶) در تفاسیر خود آورده‌اند. همچنین ماوردی(۷) و سمعانی(۸) آن را از قول عمرو از حسن نقل کرده اند. برخی

۱- محمود زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۴، ص ۶۷۰.

۲- محمد بن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۳۰، ص ۷۴۷.

۳- حسن بن محمد نیشابوری، غرائب القرآن، ج ۶، ص ۴۱۲.

۴- عبدالله بن عمر بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۲۷۱.

۵- علی بن محمد خاذن بغدادی، لباب التنزیل، ج ۴، ص ۳۷۸.

۶- محمد بن محیی الدین بن ابی السعود، ارشاد عقل السلیم، ج ۶، ص ۱۶۸.

۷- علی بن محمد ماوردی، النکت و العیون، ج ۶، ص ۱۶۸.

۸- منصور بن عبدالجبار سمعانی، تفسیر سمعانی، ج ۶، ص ۱۱۶.

دیگر نیز مانند واحدی،(۱) ابن الجوزی(۲) و بغوی به آن اشاره دارند.(۳) ازاین رو، می توان گفت روایت سبب نزول در بین مفسران از شهرت فوق العاده‌ای برخوردار است، به گونه ای که مفسران نتوانسته‌اند از آن چشم پوشی کنند؛ بلکه ذیل این آیات، گاه به اجمال و برخی به تفصیل به آن پرداخته اند.

۱۲. نقش رسول خدا صلی الله علیه و آله در تربیت

۱۲. نقش رسول خدا صلی الله علیه و آله در تربیت

رسول خدا از همان لحظه اول تولد دو سبط خود، نظری از سر لطف و محبت به آن دو داشت و همواره در تربیت آنان تلاش می کرد. ازاین رو، یکی از دل خوشی هایش، دیدار با دو نوه و به همراه داشتن و ابراز محبت به آنان و توجه به تربیتشان بوده است؛ زیرا بر اساس آموزه های اسلامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را بیان کرده بود، بسیاری از عوامل حتی پیش از تولد در سعادت و شقاوت و تربیت فرزند نقش دارد. به همین جهت، آن حضرت همه آموزه های مکتبش را درباره تربیت نوه هایش اجرا می کرد که در ادامه به برخی رفتارهای تربیتی رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با نوه هایش بازی و گاه در بازی آنان شرکت می کرد. ابوهریره می گوید:

حسن و حسین کشتی می گرفتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، حسن را تشویق می کرد که ای حسن، زمینش بزن. فاطمه به پدر گفت: چرا حسن را (با آنکه بزرگ تر است) تشویق می کنی؟ رسول خدا فرمود: آن طرف، جبرئیل است که حسین را تشویق می کند حسن را زمین بزند.(۴)

۱- علی بن احمد واحدی، الوسیط، ج ۴، ص ۴۰۲.

۲- عبدالرحمان بن علی بن جوزی، زاد المسیر، ج ۸، ص ۱۴۵.

۳- حسین بن مسعود بغوی، معالم التنزیل، ج ۴، ص ۴۲۸.

۴- عبدالملک خرگوشی نیشابوری، شرف المصطفی، ج ۵، ص ۳۴۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۱۶۸.

بریده می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ما سخنرانی می کرد که حسن و حسین با لباسی قرمز رنگ وارد شدند و می افتادند و بر می خاستند. وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را دید، از منبر فرود آمد و آن دو را در بغل گرفت و بالای منبر برد و فرمود: خدا و رسولش(جبرئیل) راست گفته اند که «اموال و اولادتان مایه امتحان شمایند؛ من به این دو فرزندم نگریستم و دیدم که می افتند و بر می خیزند. نتوانستم تحمل کنم و سخنانم را قطع کردم و آن دو را برداشتم.(۱)

حاکم نیشابوری می گوید: «این روایت بر اساس مبنای مسلم، صحیح است، ولی در کتابش نیاورده است».(۲)

ابوفاخته از علی علیه السلام نقل می کند:

شبی رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد و نزد ما ماند. حسن و حسین در خواب بودند که حسن بیدار شد و آب خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خاست و از مشک در پیاله آب ریخت و آورد تا به حسن بنوشاند. حسین دست دراز کرد تا آبی را بگیرد و بنوشد، اما رسول خدا صلی الله علیه و آله نگذاشت و آب را به حسن داد. فاطمه گفت: ای رسول خدا، مثل اینکه حسن را بیشتر دوست داری؟ فرمود، نه این طور نیست، بلکه به این جهت بود که او جلوتر آب خواسته بود. سپس فرمود: من و تو و این خوابیده، یعنی علی و این دو در روز قیامت در یک جایگاه خواهیم بود.(۳)

حاکم نیشابوری همین روایت را از ابوسعید خدری نقل کرده و آن گاه گفته است: «سند این روایت صحیح است».(۴)

۱- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۹۰؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۲۴۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۳.
۲- المستدرک، ج ۱، ص ۲۸۷.
۳- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۰۱.
۴- المستدرک، ج ۳، ص ۱۳۷.

ابوهریره می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله با ما نماز عشا می خواند و هر گاه به سجده می رفت، حسن و حسین بر پشتش سوار می شدند و آن حضرت وقتی می خواست برخیزد، آن دو را به ملایمت روی زمین می نهاد. همین که به سجده می رفت، آن دو دوباره بر پشتش سوار می شدند تا اینکه نمازش تمام شد. آن حضرت آن دو را روی پاهایش نشاند. من برخاسته و گفتم: ای رسول خدا، اجازه می دهی آنها را به منزلشان ببرم؟ فرمود: نه، اما پس از لحظاتی فرمود: آن دو را به مادرشان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله تا رسیدن به در منزل به آنان می نگریست.(۱)

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدم آمد و گفت: دو پسرانم (یعنی حسن و حسین) کجایند؟ گفتم:صبح در خانه چیزی برای خوردن نداشتیم. علی گفت: آن دو را با خود می برم؛ چون می ترسم گریه کنند و تو چیزی نداری که به آنها بدهی تا بخورند. به همین جهت، علی آنها را با خود نزد فلان یهودی برد. رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت و آن دو را دید که در مشربه در حال بازی اند و هسته های خرما در جلویشان است. حضرت فرمود: ای علی، چرا دو پسرانم را در این گرما به منزل بر نمی گردانی؟ علی پاسخ داد: صبح در منزل چیزی نداشتیم. اگر چند لحظه بنشینی تا برای فاطمه نیز خرمایی جمع کنم، با هم خواهیم رفت. رسول خدا صلی الله علیه و آله نشست تا علی در برابر گرفتن مقداری خرما برای آن یهودی خرما بچیند و علی علیه السلام سهم خود را برداشت. آن گاه درحالی که علی علیه السلام ، یکی و رسول خدا، دیگری را بر دوش داشتند، به منزل بازگشتند.(۲)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص۳۸۱؛ محمد بن یوسف صالحی شامی، سبل الهدی والرشاد، ج۱۱، ص۴۸.
۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۸۲؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۵؛ المعجم الکبیر، ج ۲۲، ص ۴۲۲.

فصل دوم: فضایل و مناقب

اشاره

فصل دوم: فضایل و مناقب

زیر فصل ها

۱. در قرآن

۲. از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

۳. از منظرپدر

۴. از منظر برادر

۵. از منظر اصحاب

۶. از منظر اندیشمندان

۱. در قرآن

اشاره

۱. در قرآن

در آیات متعددی از قرآن به فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که حسین علیه السلام ، یکی از مصادیق آن به شمار می آید، اشاره شده است. در ادامه به برخی از این آیات پرداخته ایم:

الف) مصداق آیه تطهیر

الف) مصداق آیه تطهیر

خداوند در قرآن درباره اهل بیت علیهم السلام می فرماید: «إِنَّما یریدُ اللَّهُ لِیذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبیتِ وَ یطَهِّرَكُمْ تَطْهیراً؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور كند و كاملاً شما را پاک سازد». (احزاب: ۳۳)

به یقین، نزد همه فرقه های اسلامی، یکی از مصادیق آیه تطهیر در سوره احزاب، امام حسین علیه السلام است و روایات

متواتری در این باره وارد شده است. مسلم بن حجاج قشیری در کتاب خود درباره فضایل اهل بیت علیهم السلام از عایشه، همسر پیامبر نقل می کند که گفت:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه خارج شد، در حالی که عبایی نقش دار از پشم سیاه بر دوش داشت. پس حسن و سپس حسین و

فـاطمه و علی یکی پس از دیگری بر او وارد شدنــد. آنـان را زیر عبـایش برد و آن گـاه فرمـود: إِنَّمـا یریـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیتِ وَ یطَهِّرَکُمْ تَطْهیراً.(۱)

از ام سلمه، همسر دیگر پیامبر نیز روایات متعددی درباره نزول این آیه درباره اصحاب کسا نقل شده است. وی می گوید:

فِی بَیتی نُزلِتْ إِنَّما یریـدُ اللَّهُ لِیـذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْـلَ الْبَیتِ وَ فِی الْبَیتِ فاطِمهُ وَ عَلِی و الَحسَنُ و الْحُسَـینُ فَجلَّلَهُم رسولُ الله صلی الله علیه و آله بِکَساءٍ کَان عَلیهِ ثُمَّ قَالَ هَؤُلاء أهلُ بَیتی فَاذْهَبْ عَنْهُم الرَّجسَ و طَهَّرهُم تطهیرا.(۲)

در خـانه من آیه تطهیر نازل شـد، در حالی که در خانه فاطمه و علی و حسن و حسـین بودنـد. رسول خـدا صـلی الله علیه و آله کسایش را رویشان انداخت و فرمود: اینان اهل بیت منند. رجس را از آنان دور داشته و همواره پاکشان بدار.

در روایات دیگر نیز از ام سـلمه نقل شده است: «من گوشه عبا را کشـیدم تا داخل عبا گردم و گفتم ای رسول خدا! مگر من از اهل تو نیستم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله مانع داخل شدنم زیر عبا شد و فرمود: تو بر خیری، تو از همسران منی».(۳)

۱- ۱.محمد بن مسـلم قشیری نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۸. قالت عائشه خرج النبی۹ غداه وعلیه مَرطَ مرحلٍ مِن شَعرٍ اسود فجاء الحسن بن علی فادخله ثم جاء الحسـین فـدخل معه ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فادخله ثم قال إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا. مسـلم در باب فضایل اهل بیت: فقط همین یک حدیث را نقل کرده است؛ یعنی مصداق اهل بیت در نزد او فقط همین چند نفرند.
۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱، فتح الباری، ج ۷، ص ۱۰۴، عبدالرحمان بن عمر سیوطی، تفسیر الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸، تفسیر لباب التاویل، ج ۳، ص ۴۲۵؛ محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۱۱، ص ۱۹۵.
۳- محمد بن جریر طبری، تفسـیر جامع البیان (تفسـیر طبری)، ج ۲۲، ص ۷؛ اسـماعیل بن عمرو بن کثیر، تفسیر ابن کثیر، ج ۶، ص ۳۶۸؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۱۹۸.

ب) مصداق قربی

ب) مصداق قربی

درباره لزوم دوست داشتن اهل بیت علیهم السلام وامام حسین علیه السلام که یکی از آنان است، دلایل روایی فراوانی در منابع معتبر اهل سنت و شیعه از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است. علاوه بر انبوه روایات منقول معتبر در این باره مهم ترین آیه ای که در این باره به آن تمسک شده، آیه قربی در سوره شورا است که خداوند در آن به دوستداری قربای پیامبر فراخوانده و فرموده است:

ذٰلِکَ الَّذی یبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ.

این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [اهل بیتم] و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاس گزار است. (شورا: ۲۳)

در این آیات، خداوند به مؤمنان صالح و درست کار بشارت داده است که اگر می خواهند در برابر خوبی های رسول خدا صلی الله علیه و آله نیکی کنند، نزدیکان او را دوست داشته باشند. این دوستی، کار نیکی است که سبب می شود دیگر کارهای نیک آنان نیز مقبول حق تعالی قرار گیرد و پاداششان را چند برابر می کند و موجب بخشش گناهان و سپاس گزاری از نیکی های آنان می شود. مفسران از ابن عباس نقل کرده اند:

هنگامی که این آیات بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد، از وی پرسیدند: این خویشانی که مودت آنان بر ما واجب شده است، چه کسانی هستند؟ فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام . (۱)

به همین جهت، در ذیل همین آیه، عده ای از مفسران از جمله امام فخر رازی شافعی و زمخشری حنفی و برخی دیگر در تفسیر خود حدیثی مفصل از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که ایشان فرمود:

هر کس با حب آل محمد بمیرد، شهید مرده است. بدانید هر کس با حب آل محمد بمیرد، با بخشش گناهان مرده است.

۱- من طریق سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: لما نزلت هذه الآیه قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی قالوا: یا رسول الله من قرابتک هؤلاء الذین وجبت علینا مودّتهم؟ قال: علی و فاطمه و ولدهما. محمد بن علی شوکانی، تفسیر فتح القدیر، ج ۴، ص ۶۱۵؛ عبدالرحمان بن محمد بن ابی حاتم، تفسیر ابن ابی حاتم، ج ۱۰، ص ۳۲۷۳؛ تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ عبدالحق بن غالب بن عطیه اندلسی، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۲۴؛ احمد بن ابراهیم بن ثعلبی نیشابوری، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۱۰؛ صدیق بن حسن قنوجی، تفسیر فتح البیان، ج ۸، ص ۳۱۱؛ زاد المسیر فی علم التفسیر، ج ۴، ص ۶۴؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۶، ص ۷۴؛ أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۵، ص ۸؛ اسماعیل حقی برسوی، تفسیر روح البیان، ج ۸، ص ۳۱۱؛ محمود بن حمزه کرمانی، غرائب التفسیر، ج ۲، ص ۱۰۵۱؛ عبدالله بن احمد نسفی، تفسیر مدارک التنزیل، ج ۳، ص ۲۵۳؛ مفاتیح الغیب(تفسیر کبیر)، ج ۲۷، ص ۵۹۶؛ احمد بن ابی سعد میبدی، تفسیر کشف الاسرار، ج ۹، ص ۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۴۷؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۷؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لأحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۲؛ احمد بن محمد بن عجینه قرشی، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۵، ص ۲۱۱.

بدانیـد هر کس بـا حب آل محمـد بمیرد، توبه کـار مرده است. بدانیـد هر کس بـا حب آل محمـد بمیرد، بـا ایمان کامل مرده است. بدانید هر کس با حب آل محمد بمیرد، فرشتگان (در قیامت) او را همچون عروسی که به خانه شوهر برند، به بهشت می برنـد. بدانید هر کس با حب آل محمد بمیرد، دو در از بهشت به سویش در قبر گشوده شود. بدانید هر کس با حب آل محمد بمیرد، خداوند قبرش را مزار فرشتگان قرار دهد.

بدانید هر کس با حب آل محمد بمیرد، بر سنت و جماعت مرده است و بدانید هر کس با کینه آل محمد بمیرد، در روز قیامت به گـونه ای وارد می شود که بر دو چشم وی نوشـته شـده است: «مـأیوس از رحمت خـدا». بدانیـد هر کس بـا کینه آل محمد بمیرد، کافر مرده است. بدانید هر کس با کینه آل محمد بمیرد، بوی بهشت را نخواهد بویید.(۱)

فخر رازی پس از آوردن حدیث می گوید:

آل محمـد همان کسانی هسـتند که امورشان به پیامبر بر می گردد. پس هر کسـی رشـته اتصالشان به پیامبر شدیدتر و کامل تر باشد، آنان آل اویند و شکی نیست که بین فاطمه و علی و حسن وحسین علیه السلام و پیامبر شدیدترین تعلق خاطر و وابستگی وجود داشت و این مطلب به نقل متواتر ثابت گشته است. پس آل بودن اینان ضروری است.

دلیل دیگر آنکه مردم درباره آل اختلاف کردند، برخی گفتند آل همان اقارب است. برخی گفتند امت او آل اویند. حال اگر بگوییم مراد از آل همان اقارب اوینـد، این چهار تن به طور مسلّم آل پیامبرنـد و اگر بگوییم مراد از آل، امتند که دعوت او را اجابت کرده اند، باز این

۱- تفسیر کشاف، ج ۴، ص ۲۲۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۹۵؛ روح البیان، ج ۸، ص ۳۱۲؛ الجامع الاحکام القرآن قرطبی، ج ۱۶، ص ۲۳؛ الکشف و البیـان عن تفسیر القرآن، ج ۸، ص ۳۱۴؛ تفسـیر ابن عربی، ج ۲، ص ۲۳۲؛ البحر المدید فی تفسـیر القرآن المجید، ج ۵، ص ۲۱۲؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۵۷؛ المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ج ۵، ص ۳۴؛ (من مات علی حب آل محمـد مات شـهیدا. الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفوراً له.الا و من مات علی حب آل محمـد مات تائبا. الا و من مات علی حب آل محمـد مات مؤمنا مسـتکمل الایمان. الا و من مات علی حب آل محمـد یزف الی الجنه کمـا تزف العروس الی بیت زوجهـا. الا و من مات علی حب آل محمـد فتـح له فی قبره بابان الی الجنه. الا و من مات علی حب آل محمـد جعل الله قبره مزار ملائکه الرحمه. الا و من مات علی حب آل محمـد مات علی السـنه و الجماعه. الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیامه مکتوبا بین عینیه آیس من رحمه الله . الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافراً. الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه.)

چهار تن آل اویند. پس بر هر فرضی، اینان آل اویند، اما غیر اینان آیا داخل در آل هستند یا نه محل اختلاف است.(۱)

ج) مستجاب الدعوه

ج) مستجاب الدعوه

در مستجاب الدعوه بودن آن حضرت همین بس که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ماجرای مباهله با نصارای نجران، وی را یکی از کسانی قرار داد که برای اجابت دعایش باید آمین بگوید وآیه مباهله(۲) درباره او و خانواده اش نازل شد.

از جابر نقل کرده اند:

عاقب وسید (از بزرگان نصارای نجران) نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند. حضرت آنان را به اسلام دعوت کرد. آن دو گفتند: ما اسلام آورده ایم. حضرت فرمود: دروغ می‌گویید. اگر بخواهید، به شما بگویم چه چیز مانع از اسلام آوردنتان می‌شود. گفتند: بگو. فرمود: دوست داشتن صلیب و نوشیدن شراب و خوردن گوشت خوک. آن گاه پیامبر آنان را به ملاعنه دعوت کرد. آن دو وعده به روز بعد دادند. روز بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی و فاطمه و حسن و حسین را گرفت و به دنبال آنان (نصارای نجران) فرستاد، اما آنان از ملاعنه و اقرار به رسالتش نیز خودداری کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله آن گاه فرمود: قسم به کسی که مرا مبعوث کرد، اگر ملاعنه می‌کردند، صحرا برای آنان پر از آتش عذاب می‌گردید. آیه مباهله درباره آنان نازل شد و

۱- مفاتیح الغیب، ج ۲۷، ص ۵۹۵.
۲- آیه آل عمران (آیه مباهله) است که خداوند می فرماید: «فَمَنْ حَاجَّکَ فیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبینَ؛ پس هر که با تو، پس از آن دانشی که به تو رسید، درباره او. عیسی یا آن حق. ستیزه و جدل کند، بگو بیایید تا ما و شما پسران خویش و زنان خویش و خودمان را، کسی را که به منزله خودمان است، بخوانیم. آن گاه دعا و زاری کنیم و لعنت خدای را بر دروغ گویان بگردانیم».

مراد از انفسنا و انفسکم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ابناءنا، حسن و حسین علیهم السلام و نساءنا فاطمه علیها السلام است.(۱)

میبدی نیز می گوید:

و اصحاب مباهله پنج کس بودند؛ مصطفی صلی الله علیه و آله و زهرا علیها السلام و مرتضی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام . آن ساعت که به صحرا شدند، رسول ایشان را با پناه خود گرفت و گلیم بر ایشان پوشانید و گفت: «اللّهمّ! انَّ هَؤلاءِ اَهلِی». جبرئیل آمد و گفت:«یا محمّد! و أنَا مِنْ أهلِکم».

چه باشد یا محمد اگر مرا بپذیری و در شمار اهل بیت خویش آری؟ رسول گفت: «یا جَبرئیلُ و أنتَ مِنّا». آن گه جبرئیل بازگشت و در آسمان ها می نازید و فخر می کرد و می گفت: «مَنْ مِثلی؟ وَ اَنَا فِی السّماء طاوُوسُ المَلائِکه وَ فِی الْاَرْضِ مِنْ أهلِ بَیتِ مُحمّدٍ صلی الله علیه و آله »؛ یعنی چون من کیست؟ که در آسمان رئیس فرشتگانم و در زمین از اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله خاتم پیغامبرانم.

این آب نه بس مرا که خوانندم

خاک سر کوی آشنای تو؟!(۲)

مسلم و ترمذی و حاکم نیشابوری و بیهقی و دیگر محدثان اهل سنت از سعد وقاص نقل کرده اند هنگامی که آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءنَا وَ...» نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و گفت: پروردگارا اینان اهل(بیت) منند. (۳)

۱- الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۳۹؛ علی بن احمد واحدی، اسباب النزول واحدی، ص ۱۰۸، تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۷، زاد المسیر ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۸۹، فتح القدیر شوکانی، ج ۱، ص ۳۹۹؛ جمال الدین محمد قاسمی، محاسن التاویل، ج ۲، ص ۳۲۹.
۲- کشف الاسرار وعده الابرار، ج ۲، ص ۱۵۲.
۳- صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۲۹۳؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۳۹؛ تفسیر زاد المسیر، ج ۱، ص ۲۸۹؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۱۸۲؛ فتح القدیر، ج ۱، ص ۳۹۹؛ عن سعد بن أبی وقاص قال لما نزلت هذه الآیه فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ دعا رسول الله صلی الله علیه و آله و فاطمه و حسنا و حسینا فقال اللهم هؤلاء أهلی.

آیه مباهله به اعتراف مفسران اهل سنت بر مستجاب الدعوه بودن اصحاب کسا دلالت دارد که حسین نیز از آنان بود؛ زیرا پیامبر تنها آنان را برای مباهله با خود برد و فرمود: «اِذا أنَا دَعَوتُ فَاَمِنّوا.»(۱) اجابت دعایش را منوط به آمین قرار داد که اسم فعل به معنای استجب است و دعای آنان را هم سنگ دعای خویش قرار داد. از سویی آنچه سبب روی گردانی نصاری از مباهله شد، چهره های مصمم و نورانی آنان بود، به گونه ای که اسقف نجران وقتی این جمع پنج نفره را دید، گفت:

«من چهره‌هایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند تا کوهی را از جا بر کند، خدا چنان می‌کند»؛(۲)یعنی با دعای آنان چنین می‌کند یا با قسم به نام آنان خدا چنین می‌کند.

مفسران علاوه بر مستجاب الدعوه بودن، چند دلالت دیگر برای این آیه بیان کرده اند که بر والایی جایگاه اصحاب کسا و امام حسین علیه السلام دلالت دارد.

آلوسی می گوید: «در این آیه هم دلیل بر نبوت پیامبر وجود دارد؛ زیرا اگر چنین نبود، آنان از مباهله سر باز نمی زدند و هم بر فضیلت رسول خدا و آل الله؛ مطلبی که هیچ مؤمنی در آن شک ندارد».(۳)

دلالت دارد که اصحاب کسا، محبوب ترین افراد نزد رسو ل خدا صلی الله علیه و آله بوده اند. بَیضاوی در تفسیرش می گوید:

۱- کشاف، ج ۱، ص ۳۶۹؛ تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۹۰؛ روح المعانی، ج ۲، ص ۱۸۱.
۲- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، ص ۲۱؛ البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، ج ۱، ص ۳۶۳؛ محمد ثناء الله مظهری، التفسیر المظهری، ج ۲، قسم ۱، ص ۶۰؛ تفسیر روح البیان، ج ۲، ص ۴۵؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۲، ص ۱۷۸؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۸۱؛ الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۳۶۸؛ الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۸۵؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۱، ص ۲۵۴؛ محمد بن عمر نووی جاوی، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، ج ۱، ص ۱۳۰؛ معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۵۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۷.
۳- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۸۱.

أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ؛ یعنی هر یک از ما و شما نفسش را و عزیزترین خانواده اش را و آن کسی را که وابستگی قلبی به او دارد، برای مباهله بیاورد و در معرض مباهله قرار دهد، اما علت اینکه در آیه، فرزندان مقدم شده، بدین جهت است که انسان همواره خودش را برای آنها به خطر می اندازد و برای حفاظت از آنان می جنگد.(و آنان را به خطر نمی اندازد. ازاین رو، اگر کسی برای مباهله آنان را به همراه ببرد، معلوم می گردد به حقانیت راهش مطمئن است).(۱)

این آیه بر کمال عقل امام حسن و امام حسین علیهم السلام و صلاحیت آن دو برای امامت از کودکی دلالت دارد. آلوسی در تفسیرش درباره کمال عقل آن دو از فردی معتزلی به نام ابن ابی علان چنین نقل می کند:

این آیه دلالت دارد که حسن و حسین علیهم السلام در این سن مکلف به تکلیف بودند؛ زیرا مباهله جز با افراد بالغ مجاز نیست وامامیه نیز عقیده دارند در تکلیف، کمال عقل و تمییز شرط است ومتوقف بر بلوغ (جنسی) نیست. ازاین رو، چه بسا قبل از بلوغ این کمال حاصل شود، کمالی که افزون بر کمال بالغین نیز باشد. ازاین رو، محال نیست حسن و حسین علیه السلام با آنکه به بلوغ نرسیده بودند، اما به کمال عقلی رسیده باشند؛ زیرا بر خداوند رواست که آن سروران را به طریق خارق العاده به کمالی و به اموری مختص گرداند که دیگران با آنان در این ویژگی ها شریک نباشند. ازاین رو، اگر صحیح باشد که عادتاً در چنین سنی کمال عقل رخ ندهد، اما امکان دارد خداوند برای آنکه آنان را از دیگران ممتاز سازد، چنین کمالی را در این سن به آنها بدهد و دلیل بر این مدعا و امکان چنین چیزی آن است که اینان از کسانی اند که دارای ویژگی های خاص غیر قابل شمارشی هستند.(۲)

۱- أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۲، ص ۲۰.

۲- روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

اشاره

۲. از منظر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

روایات متعددی از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره حسن و حسین علیهم السلام وارد شده است که به برخی از آنها پرداخته می شود:

الف) حسین علیه السلام ، محبوب پیامبر

الف) حسین علیه السلام ، محبوب پیامبر

شش سال از دوره زندگانی حسین علیه السلام با جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت. در این دوران آن حضرت به همراه برادرش توجه و عنایت می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله علاقه شدیدی به آن دو داشت، به گونه ای که در روایت آمده است از آن حضرت سؤال شد کدام یک از اهل بیتت نزدت محبوب ترند؟ فرمود: حسن و حسین و همواره به دخترش، فاطمه می گفت: دو پسرانم را بیاور. آن گاه آنان را می بوییدو در بغل می گرفت.(۱) و می گفت: این دو، دوگل خوش بوی من در دنیایند(۲) و می فرمود: این دو، فرزند من و فرزندان دخترم هستند. پروردگارا، این دو و کسانی که این دو را دوست بدارند، دوست بدار.(۳)

سلمان می گوید:

از رسول خدا شنیدم که فرمود حسن و حسین دو پسران منند. کسی که آن دو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و کسی که مرا دوست بدارد، خدا او را دوست می دارد و کسی که خدا او را دوست

۱- ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷. أنس بن مالک یقول: سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم أی أهل بیتک أحب إلیک؟ قال الحسن والحسین وکان یقول لفاطمه ادعی لی ابنی فیشمهما ویضمهما إلیه.

۲- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۷. قال النبی صلی الله علیه وسلم هما ریحانتای من الدنیا.

۳- ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷. عن اسامه قال قال النبی: هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم إنی أحبهما فأحبهما وأحب من یحبهما.

بدارد، داخل بهشت می کند و کسی که آن دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و کسی که مرا دشمن بدارد، خدا دشمن اوست و کسی که خدا دشمن او گردد، داخل جهنمش سازد.(۱)

ابوهریره نیز می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی ما می آمد، در حالی که حسن و حسین را بر دوش داشت. گاه این یکی و گاه آن یکی را می بوسید. وقتی به ما رسید، مردی از وی پرسید: ای رسول خدا، آیا این دو را دوست داری؟ فرمود: آری و هر کسی که آن دو را دوست بدارد، همانا مرا دوست داشته و کسی آن دو را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است.(۲)

زید بن ارقم می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و فاطمه و حسن و حسین فرمود: من با کسی که با شما در سازش باشد، در سازش و با کسی که با شما در جنگ باشد، در جنگم.(۳)

ب) سید جوانان بهشت

ب) سید جوانان بهشت

حذیفه بن یمان نیز می گوید:

مادرم از من پرسید چه زمانی وعده دیدار با رسول خدا صلی الله علیه و آله را داری؟ گفتم: مدتی با وی ملاقات نکردم. مادرم با من دعوا کرد.گفتم: مهلت

۱- المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۷. عن سلمان رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله یقول الحسن والحسین ابنای من أحبهما أحبنی ومن أحبنی أحبه الله ومن أحبه الله ادخله الجنه ومن أبغضهما أبغضنی ومن أبغضنی أبغضه الله ومن أبغضه الله أدخله النار. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۷. أبی هریره رضی الله عنه قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه و آله و معه الحسن والحسین هذا علی عاتقه وهذا علی عاتقه وهو یلثم هذا مره وهذا مره حتی انتهی الینا فقال له رجل یا رسول الله انک تحبهما فقال نعم من أحبهما فقد أحبنی ومن أبغضهما فقد أبغضنی هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه.

۳- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۷؛ المستدرک، ج ۳، ص ۱۴۹؛ ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷. قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی وفاطمه والحسن والحسین «أنا سلم لمن سالمتم، وحرب لمن حاربتم».

بده تا نماز مغرب را پشت سر پیامبر بخوانم و از او بخواهم برای من و تو از خدا طلب بخشش کند. نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و پشت سرش نماز خواندم و بعد از آن نماز عشا را نیز با او خواندم. پس از آن، نماز مستحبی به جای آورد و به راه افتاد. به دنبالش رفتم. صدایم را شنید و پرسید: حذیفه تویی؟ گفتم: آری، فرمود: خدا تو و مادرت را ببخشاید. همین حالا اینجا فرشته ای است که تاکنون روی زمین نیامده بود. از خداوند اذن خواست تا به زمین بیاید و به من بشارت دهد که فاطمه صلی الله علیه و آله ، سیده زنان بهشت و حسن و حسین، دو سرور جوانان بهشتند.(۱)

ج) محبوب خدا

ج) محبوب خدا

از یعلی عامری نقل شده است:

برای غذا در جایی دعوت شده بودیم و به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. در بین راه، آن حضرت، حسین را دید که با کودکان در حال بازی است. رسول خدا برای گرفتنش به دنبالش رفت، ولی وی به این طرف و آن طرف فرار می کرد و رسول خدا نیز به دنبالش بود تا آنکه وی را گرفت. دستی را پشت سر وی و دستی را برچانه اش گذاشت و لب هایش را بوسید و فرمود: حُسینٌ مِنّی وَأنا مِنْ حُسینٍ أحَبَّ اللهُ من أحَبَّ حُسیناً حُسینُ سِبطٌ من الأَسْباطِ؛ حسین از من است و من از حسینم. خدا کسی را که دوستدار حسین باشد، دوست می دارد. حسین سبطی از اسباط است. (۲)

منصور علی ناصف از اندیشمندان الازهر مصر درباره این حدیث چنین می نویسد:

۱- ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷.

۲- مسند احمد، ج ۴، ص ۱۷۲. محمد بن یزید بن ماجه قزوینی، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۱؛ مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۷. حاکم نیشابوری پس از نقل حدیث می گوید: «حدیث صحیح الاسناد است».

سبط به دو معنا آمده؛ فرزند فرزند(نوه) و به معنای جماعت و مراد در این روایت آن است که حسین در اخلاق و اعمال صالحه در دنیا مانند امتی صالح است وهمانند گفته خدای تعالی است که فرمود: «إِنَّ إِبْراهِيمَ كانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنيفاً وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكينَ؛"ابراهیم (به تنهایی) امّتی بود مطیع فرمان خدا، خالی از هر گونه انحراف و از مشرکان نبود» (نحل: ۱۲۰) حسین نیز در آخرت به گونه ای مبعوث می گردد که دارای مقام و مرتبه ای والاست مانند امتی که مرتبه والایی دارد.(۱)

مبارک فوری نیز در تحفه الاحوزی در شرح سنن ترمذی درباره این حدیث می گوید:

حسین منی وأنا من حسین. قاضی (عیاض) گفته است چنین می نماید که رسول خدا صلی الله علیه و آله با نور وحی می دید آنچه بین حسین و قوم واقع می شود. از این جهت، او را به طور خاص یاد کرد و در حدیث بیان کرد که آن دو در وجوب دوست داشتن و حرمت تعرض و جنگیدن یکی هستند و با کلمه «أحب الله من أحب حسینا» بر این مطلب تأکید ورزید؛ چرا که دوست داشتن او، دوست داشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و محبت رسول، محبت و دوست داشتن خداست .(۲)

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را دوست داشت و این دوستداری بی ضابطه نبود،

۱- منصور علی ناصف، التاجالجامع للاصول، ج ۳، ص ۳۵۹.
۲- محمد بن عبدالرحمان مبارک فوری، تحفه الاحوزی فی شرح سنن الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۹۱. مبارک فوری در ادامه می گوید: «(حسین سبط) بالکسر (من الأسباط) در کتاب نهایه گفته؛ یعنی امتی از امت های خیر است و لفظ اسباط درباره فرزندان اسحاق بن ابراهیم به کار می رفت و همانند لفظ قبیله درباره فرزندان اسماعیل است که مفردش سبط است و مترادف با کلمه امت و امت مترادف با آن است». قاضی (عیاض) می گوید: «یا مراد آن است که او فرزند فرزند(نوه) است که در این صورت بیان و تأکید این مطلب است که اوجزئی از من است. یا مراد از سبط قبیله است؛ زیرا به قبیله نیز سبط می گویند. خداوند تعالی فرمود: «وَ قَطَّعْناهُمُ اثْنَتَی عَشْرَةَ أَسْباطاً أُمَماً؛ و آنان را به دوازده عشیره که هر یک امّتی بودند تقسیم کردیم». (أعراف: ۱۶۰) که مراد از اسباط قبیله است. احتمال دارد در اینجا بدین معنا باشد که از او قبیله ها منشعب خواهد شد و از نسلش خلق زیادی خواهند بود. در این صورت، اشاره به این دارد که نسلش اکثر و بابقاتر خواهد بود و چنین نیز شده است.

بلکه به جهت برخورداری از فضایل بی شمار آنان بود و آنچه بیان شد، برخی از روایاتی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره فضایل آن حضرت بیان کرده است. همه این دوست داشتن ها و تشویق به دوست داشتن و پرهیز دادن از دشمنی با آنان بدان جهت بود که آنان از خلق و خوی بهشتی رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره مند بودند و در بیت نبوت زاده شدند و همگی بر اوصاف بهشتیان بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ، آنان را به عنوان حافظ سیره و سنت و دینش می دید.

د) حسین علیه السلام فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

د) حسین علیه السلام فرزند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

نکته قابل تأمل در رفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله با امام حسن و امام حسین علیهم السلام این است که آن حضرت برخلاف رفتار عرب جاهلی که فقط فرزندان پسر را به خود منتسب می کردند و فرزندان دختری را فرزند دیگران می دانستند،(۱) آن دو را به خود منتسب می کرده و بر این امر اصرار داشت.

عبدالله بن شداد از پدرش شداد نقل می کند:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در یکی از نمازهای ظهر یا عصر آمد، درحالی که حسن و حسین را به همراه داشت وآن دو را در پایین پای راست خود جای داد و به نماز ایستاد. در هنگام سجده آن را طولانی کرد. من سرم را از سجده برداشتم و دیدم رسول خدا در سجده و پسر بچه بر پشتش سوار است. به سجده برگشتم. پس از نماز، مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفتند: ای رسول الله، سجده را برخلاف همیشه خیلی طولانی کردی، آیا چیزی رخ داده یا در حال سجده به شما وحی شده است؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ یک از اینها نبود، بلکه پسرم بر پشتم سوار بود. ازاین رو، برای

۱- حتی شاعر عرب سروده است: بنونا بنو أبنائنا و بناتنا بنوهن أبناء الرجال الأباعد. فتح الباری، ج ۱۲، ص ۴۲.

آنکه او به خواسته خودش برسد، خوش نداشتم عجله کنم.(۱)

در روایت دیگری آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «لِكُلِّ بَنِي أُمٍ عصبه ينْتَمُونَ إِلَيهم عَصَبَتِهِمْ إِلَّا ابنی فَاطِمَهَ فَأنَا وليهما أ وَ عَصَبَتُهُما؛ فرزندان هر مادری به پدر و خویشاوندان پدری خود منسوب می شوند، غیر از دو فرزند فاطمه که به خویشاوندی من منسوبند و من پدر و سرپرست ایشان هستم».(۲)

به همین جهت، عالمان اسلامی همواره به دید اکرام و اجلال و بزرگداشت به آن دو نگریسته اند و آن دو را «ابن رسول الله» می نامیدند و در مقابل دشمنان اهل بیت از به کار بردن آن جلوگیری می کردند. همچنان که درباره حجاج بن یوسف ثقفی نوشته اند:

روزی عده ای نزد وی جمع بودند و سخن از حسین بن علی شد. حجاج گفت: وی ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. یحیی بن یعمر گفت: ای امیر، دروغ گفتی. حجاج گفت: باید برای ادعای خودت از کتاب خدا دلیل بیاوری، وگرنه تو را به وضعیت بدی خواهم کشت، یحیی گفت: دلیل بر این ادعا، آیه سوره انعام است که خداوند می فرماید: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يعْقُوبَ كُلًّا هَدَينا وَ نُوحاً هَدَينا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيتِهِ داوُدَ وَ سُلَيمانَ وَ أَيوبَ وَ يوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنين وَ زَكَرِيا وَ يحْيى وَ عيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و اسحاق و یعقوب را به او [ابراهیم] بخشیدیم و هر دو را هدایت کردیم و نوح را [نیز] پیش از آن هدایت کردیم و از فرزندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را (هدایت کردیم). این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم! و [از ذریه او همچنین] زکریا و

۱- المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶؛ مسنداحمد، ج ۳، ص ۴۹۴؛ احمد بن شعیب نسائی، سنن نسائی، ج ۲، ص ۲۳۰.

۲- المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۶.

یحیی و عیسی و الیاس را همه از صالحان بودند. (انعام: ۸۴ و ۸۵)

خداوند در این آیه خبر داده که عیسی به وسیله مادرش از ذریه آدم است. بنابراین، حسین نیز از ناحیه مادرش، ذریه محمد صلی الله علیه و آله است. حجاج [که چاره ای نداشت] گفت: راست گفتی، اما چرا در مجلس، مرا تکذیب کردی و آبرویم را بردی؟ یحیی گفت: به دلیل کلام خداوند که می فرماید: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ میثاقَ الَّذینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلیلاً فَبِئْسَ ما یشْتَرُونَ؛ و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خدا، از کسانی که کتاب (آسمانی) به آنها داده شده است، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید، ولی آنها، آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند و چه بد متاعی می خرند؟» (آل عمران: ۱۸۷)

حجاج (چون جوابی نداشت) او را به خراسان تبعید کرد.(۱)

فخر رازی نیز در ذیل آیه مباهله می‌گوید:

این آیه دلالت دارد بر اینکه حسن و حسین علیه السلام ، دو پسر رسول خدایند؛ زیرا وعده کرد که پسرانش را برای مباهله بیاورد و او حسن و حسین را آورد. پس لازم است آن دو پسرانش باشند و آنچه موجب تأیید این کلام است، گفته خداوند است در سوره انعام: «وَمِن ذُرِّیتِهِ دَاوُودَ وَسُلَیمَانَ ... الی قوله ... وَزَکَرِیا وَیحْیی وَعِیسَی... (انعام: ۸۴ و ۸۵) و معلوم است که عیسی علیه السلام از طرف مادر به ابراهیم منتسب است، نه پدر. پس معلوم می‌گردد که پسر دختر نیز پسر انسان نامیده می‌شود.(۲)

۱- المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۴.
۲- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۸.

۳.از منظرپدر

۳. از منظرپدر

آن حضـرت و برادرش، امـام حسن علیه السـلام ، نزد پـدر از جایگـاه ویژه ای برخوردار بودنـد، به گونه ای که همواره با آنان مشورت می کرد و به دیگران توصیه می کرد مراقب دو فرزند زهرا علیها السلام باشند. حضرت در جنگ صفین فرمود:

«أمْلِکُوا عَنّی هَذَیْنِ الفَتَیینُ، أخافُ أنْ یَنقطِعَ بِهِما نَسلُ رَسولِ الله صلی الله علیه و آله ؛ جلوی این دو جوان را بگیرید. می ترسم نسل رسول الله صلی الله علیه و آله از این دو(باکشته شدن در جنگ) قطع شود».(۱)

۴.از منظر برادر

اشاره

۴. از منظر برادر

زیر فصل ها

ارتباط عاطفی بین حسن و حسین علیهم السلام

ارتباط عاطفی بین حسن و حسین علیهم السلام

ارتباط عاطفی بین حسن و حسین علیهم السلام

امام حسـین علیه السـلام یک سال از امام حسن علیه السـلام کوچک تر بود و برخی گفته انـد اختلاف سـنی آنان از این کمتر بوده است.(۲) قتاده می گوید: «حسـین علیه السلام یک سال و ده ماه بعد از حسن علیه السلام در شش ماه و پانزده روز به دنیا آمد.»(۳) بر این اساس، آن دو دوران کودکی و نوجوانی و جوانی را با هم گذراندنـد و همواره با هم تحت تربیت پـدربزرگ و پـدر و مادر بودنـد و به عنوان دو همسال، همچون همه هم سالان دیگر هم بازی هم بودند و به جهت هم سالی دارای علاقه عاطفی خاصی نسبت به یکدیگر داشتند. در کتاب ها فقط برخی ازاین روابط نقل شده است.

سعید بن عمرو می گوید:

حسن علیه السـلام همواره به حسـین علیه السـلام می گفت: به خدا قسم، ای برادرم، دوست داشـتم بعضـی از شدت قلب تو را داشتم و

۱- عبدالحمید بن هبه الله بن ابی الحدید حنفی، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۴.

٢- أنساب الأشراف، ج ٣، ص ١٤٢.
٣- المستدرك، ج ٣، ص ١٧٦.

حسین علیه السلام نیز می گفت: من نیز به خدا قسم دوست داشتم بعضی از خوش زبانی تو را داشتم.(۱)

۵. از منظر اصحاب

اشاره

۵. از منظر اصحاب

یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله چون بارها گفتار و رفتار آن حضرت را با امام حسین علیه السلام و برادرش، را شنیده و دیده بودند، با دید اکرام و اجلال با آن دو برخورد می کردند.

الف) عمر بن الخطاب

الف) عمر بن الخطاب

عبید بن حنین از امام حسین علیه السلام نقل می کند: هنگامی که عمر بن خطاب روی منبر نشسته بود، نزدش رفتم و به وی گفتم: از روی منبر پدرم پایین بیا و روی منبر پدرت بنشین. عمر به من گفت: پدرم منبری نداشت. آن گاه دستم را گرفت و کنار خود (روی منبر) نشاند و من با سنگ ریزه در دستم بازی می کردم. پس از آن، مرا با خود به منزل خویش برد و از من پرسید: چه کسی این حرف را به تو یاد داد؟ گفتم: والله کسی به من یاد نداد. آن گاه به من گفت: فرزندم اگر یک شام نزدم می آمدی، خوب بود. روزی نزد وی رفتم، اما دیدم با معاویه خلوت کرده و حتی فرزندش نیز بیرون در منتظر است. وقتی فرزندش بازگشت، من نیز به همراهش بازگشتم. روزی دیگر مرا دید و پرسید: به دیدنم چرا نیامدی؟ گفتم:آمدم، اما شما با معاویه خلوت کرده بودی و فرزندت نیز بیرون در بود. چون پسرتان بازگشت من نیز با وی بازگشتم. به من گفت: تو سزاوارتر از پسرم هستی که به تو اجازه ورود دهم؛

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۰۶؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۷۸. کان الحسن یقول للحسین: أی أخ، والله لوددت أن لی بعض شده قلبک، فیقول له الحسین: وأنا والله وددت أن لی بعض ما بسط لک من لسانک.

زیرا آنچه می بینی بر سر ما روییده، کار خدا و به سبب شما بوده است. إنَّما أنبتَ ما تَری فی رُؤوسِنا اللهُ ثُم أنتم.(۱)

در این مـاجرا احترام ویژه عمر نسبت به حسـین بـا آنکه کودک یا نوجوان است، به خوبی دیـده می شود. ابن حجر عسـقلانی پس از ذکر حدیث می گوید که سند این روایت، صحیح است.(۲)

ب) ابن عباس

ب) ابن عباس

وی احترام زیادی برای حسن و حسـین علیه السـلام قائل بود، به گونه ای که مـدرک بن عماره می گویـد: «ابن عباس را دیدم که رکاب (اسب) حسن و حسین علیه السلام را می گرفت. به او گفته شد: تو از آنان مسن تری؛ چرا چنین می کنی؟ ابن عباس گفت: این دو فرزندان رسول خدایند. آیا این سعادت من نیست که بتوانم رکاب برای آنان بگیرم».(۳)

این علاقه و احترام ابن عبـاس پس از شـهادت امام حسـین علیه السـلام نیز همچنان برقرار بود. رزین بن عبیـد می گویـد: «ابن عباس را دیدم که وقتی علی بن الحسین نزد وی آمد، به او چنین گفت: خیر مقدم ای پسرحبیبم».(۴)

ج) عمرو بن عاص

ج) عمرو بن عاص

با اینکه دشمنی وی با علی علیه السلام بر کسی پوشیده نیست، ولی در همان حال در روایت آمده که روزی وی در سایه کعبه نشسته بود که دید حسین

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۴.

۲- الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۹.

۳- تاریـخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۰. عن مـدرک بن عمـاره قال رأیت ابن عباس آخـذا برکاب الحسن والحسـین فقیل له أتأخذ برکابهما وأنت أسن منهما فقال إن هذین ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله أو لیس من سعادتی أن آخذ برکابهما.

۴- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۹۸.

می آید، گفت: «امروز محبوب ترین فرد از اهل زمین نزد اهل آسمان ها همین شخص است».(۱)

د) معاویه

د) معاویه

وی نیز با آنکه دشمن پدر حسین علیه السلام بود، ولی به جلالت قدر حضرت نزد مردم اعتراف کرده است. در روایتی آمده است که معاویه به مردی قرشی گفت: «هر گاه وارد مسجد النبی شدی و دیدی گروهی از مردم حلقه زده و تکان نمی خورند گویی پرنده ای روی سرشان نشسته وسخنان بیهوده در آن جلسه گفته نمی شود، بدان که آن حلقه مربوط به ابی عبدالله (حسین) است (و مردم این چنین مفتون اویند).(۲)

ه_) ابوهریره

ه_) ابوهریره

ابی المهزم می گوید:

ما جنازه زنی را تشییع می کردیم و بعد جنازه مردی را نیز آوردند. ابوهریره برهر دو نماز (میت) خواند. هنگام بازگشت، حسین به علت خستگی نشست. دیدم ابوهریره رفت و با لباسش، خاک قدم های حسین را پاک می کرد. حسین گفت: ابوهریره تو چرا چنین می کنی؟ ابوهریره گفت: قسم به خدا، آنچه من از شما می دانم، اگر مردم می دانستند، تو را بر دوش خود سوار می کردند.(۳)

۱- اسماعیل بن عمرو بن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۲۶؛ الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۹؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۰. بینما عمرو بن العاص جالس فی ظل الکعبه إذ رأی الحسین بن علی مقبلاـ فقال هذا أحب أهل الأرض إلی أهل السماء الیوم.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۱۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۰. قال معاویه لرجل من قریش إذا دخلت مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فرأیت حلقه فیها قوم کأن علی رؤوسهم الطیر فتلک حلقه أبی عبد الله مؤتزرا علی أنصاف ساقیه لیس فیها من الهزیلا شئ.

۳- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۰. فوالله لو یعلم الناس منک ما أعلم لحملوک علی رقابهم.

و) عبدالله بن عمرو بن عاص

و) عبدالله بن عمرو بن عاص

رجای بن ربیعه نیز می گوید:

در مسجد رسول الله بودم که حسین بن علی از نزد ما گذشت و سلام گفت و همه آنانی که آنجا بودند، جواب سلام وی را دادند، به جز عبدالله بن عمرو که سکوت کرد و پس از لحظاتی سرش را بلند کرد و با صدای بلند گفت: و علیک السلام و رحمه الله وبرکاته. سپس رو به مردم کرد و گفت: آیا دوست دارید محبوب ترین اهل زمین نزد آسمانیان را به شما معرفی کنم؟ گفتند: آری، ابن عمرو. گفت: همین (حسین) است، اما به خدا قسم از شب های صفین (و جنگ با معاویه) تاکنون با من سخنی نگفته و من نیز با او سخن نگفتم. به خدا، اگر او از من راضی باشد، از انبوه مال به اندازه کوه احد برایم بیشتر ارزش دارد. ابو سعید (خدری) گفت: چرا نزدش نمی روی؟ عبدالله گفت: اگر تو چنین کنی، خوب است. با هم قرار گذاشتند به نزدش روند. رجا می گوید: من نیز با آن دو به منزل حسین رفتیم. ابو سعید اجازه خواست. حسین اجازه داد و من نیز با ابو سعید نزدش رفتیم. ابوسعید برای عبدالله بن عمرو نیز اجازه خواست، ولی حسین اجازه نمی داد. آن قدر ابوسعید اصرار کرد تا حسین علیه السلام اجازه داد. عبدالله داخل شد، اما دورتر از حسین علیه السلام نشست، اما حسین او را پیش خود کشید، ولی عبدالله به پا خاست و ایستاد. ازاین رو، ابوسعید میان آن دو نشست و ماجرا را برای حسین تعریف کرد. حسین علیه السلام رو به عبدالله کرد و گفت: آیا درست است که تو مرا محبوب ترین فرد زمینی نزد اهل آسمان ها می دانی؟ عبدالله گفت: به خدای کعبه که چنین است و تو محبوب ترین فرد زمینی نزد اهل آسمان ها هستی. حسین علیه السلام گفت:

اگرچنین است، پس چرا در جنگ صفین با من و پدرم که به خدا قسم از من بهتر بود، جنگیدی؟عبدالله گفت: چنین است، اما (علت قرار گرفتن در برابر شما آن بود که) پدرم عمرو(عاص) روزی شکایت مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله برد و گفت: این عبدالله همواره روزها روزه می گیرد و شب ها را به نماز شب می ایستد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای عبدالله، برخی روزها را روزه بدار و برخی شب ها نیز هم نماز شب بخوان و هم بخواب و از پدرت اطاعت کن. (به همین جهت، در جنگ صفین از پدرم اطاعت کردم) به خدا قسم، در جنگ صفین، نه بر سیاهی لشکرآنان افزودم و نه شمشیری کشیدم و نه تیری انداختم. حسین در پاسخ عبدالله گفت: مگر نمی دانی جایی که اطاعت از مخلوق سبب معصیت خالق می گردد، اطاعت واجب نیست؟ عبدالله گفت: درست است.(۱)

هیثمی پس از نقل حدیث می گوید، این روایت را طبرانی در کتاب معجم الاوسط آورده است و در سند روایت علی بن سعید بن بشیر هست که در او ضعف وجود دارد، اما وی حافظ است و بقیه رجال روایت مورد اطمینانند.(۲)

ز) عبدالله بن عمر

ز) عبدالله بن عمر

«مردی عراقی از وی درباره حکم خون مگسی که در حال احرام کشته شود و خونش به لباس مُحرم برسد، پرسید. وی گفت: به این مرد بنگرید که از خون مگس می پرسد. در حالی که فرزند رسول خدا را کشته اند. من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود حسن و حسین، دو گل خوش بوی من از دنیایند».(۳)

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۵.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۵.

۳- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۷؛ ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۲. فقال ابن عمر: انظروا إلی هذا یسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله صلی الله علیه وسلم; وسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول إن الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا.

ح) جابربن عبدالله انصاری

ح) جابربن عبدالله انصاری

ابی سابط می گوید: «در مسجد بودیم که حسین بن علی وارد شد. جابر گفت: هر کسی دوست دارد به سید جوانان بهشت بنگرد، به این (حسین) نگاه کند. من این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ام».(۱)

۶. از منظر اندیشمندان

اشاره

۶. از منظر اندیشمندان

زیر فصل ها

الف) حافظ مزی

ب) حاکم نیشابوری

ج) شمس الدین محمد ذهبی

د) ابن اثیر جزری

هـ) ابن حجر عسقلانی

و) ابن کثیر دمشقی

الف) حافظ مزی

الف) حافظ مزی

حسین بن علی بن ابی طالب قرشی هاشمی، ابو عبدالله مدنی، سبط رسول الله صلی الله علیه و آله و ریحانه او در دنیا و یکی از دو سروران اهل بهشت است که از جدش، رسول الله صلی الله علیه و آله و از پدرش، علی بن ابی طالب علیه السلام و از عمر بن الخطاب و دایی اش، هند بن أبی هاله و از مادرش، فاطمه دخت رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نقل کرده است.(۲)

ب) حاکم نیشابوری

ب) حاکم نیشابوری

وی در ابتدای مناقب امام حسین علیه السلام در کتابش می گوید: «ابوعبدالله حسین بن علی الشهید (رضی الله عنهما)، پسر فاطمه، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وی مردی اهل فضل و دین مدار بود که بسیار روزه و نماز و حج به جای می آورد».(۳)

ج) شمس الدین محمد ذهبی

ج) شمس الدین محمد ذهبی

وی می گوید: «حسن و حسین، دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان بهشتند که اگر به خلافت می رسیدند برای آن اهلیت داشتند».(۴)

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۲۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۷.

۲- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۳۹۷.

۳- مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۶. فضائل أبی عبد الله الحسین بن علی الشهید رضی الله عنهما ابن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله... کان الحسین فاضلا دینا کثیر الصیام والصلاه والحج.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰. الحسن والحسین: فسبطا رسول الله صلی الله علیه و آله.. وسیدا شباب أهل الجنه، لو استخلفا لکانا أهلا لذلک.

د) ابن اثیر جزری

د) ابن اثیر جزری

وی درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «حسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف قرشی هاشمی، ابو عبدالله، ریحانه النبی صلی الله علیه و آله و شبیه او... او همان سید جوانان بهشت و خامس آل کساست. مادرش، فاطمه دخت رسول و سرور زنان عالم است...».(۱)

ه_) ابن حجر عسقلانی

ه_) ابن حجر عسقلانی

وی درباره حسین علیه السلام می گوید: «حسین بن علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم هاشمی، ابو عبداللَّه سبط رسول اللَّه صلی الله علیه و آله و ریحانه اوست».(۲)

و) ابن کثیر دمشقی

و) ابن کثیر دمشقی

وی درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «بر هر مسلمانی لازم است تا بر قتل او محزون باشد؛ چرا که او از سادات مسلمانان و از علمای صحابه و پسر دختر _ رسول خدا صلی الله علیه و آله است _ همان دختری که افضل دختران اوست _ حسین، عابد و شجاع و بخشنده بود».(۳)

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۸. فهو سید شباب أهل الجنه وخامس أهل الکساء أمه فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله سیده نساء العالمین).

۲- الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۸.

۳- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۳. فکل مسلم ینبغی له أن یحزنه قتله رضی الله عنه، فإنه من سادات المسلمانان، و علماء الصحابه و ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله التی هی أفضل بناته، و قد کان عابدا و شجاعا و سخیا.

فصل سوم:ویژگی های اخلاقی و سیره عملی

اشاره

فصل سوم:ویژگی های اخلاقی و سیره عملی

وی به دلیل تربیت خانـدانی بزرگ و بزرگوار به انسان کاملی تبـدیل شـد که در همه جنبه های انسانی به حـد کمال رسـیده و همه خوبی ها را یک جا جمع کرده بود. وی عبودیت حق را در کنار سیاست مداری و شـجاعت و قدرتمندی در برابر ظالمان را در کنار فروتنی در برابر مؤمنان و فرودستان جامعه و سجایای اخلاقی دیگر با هم داشت که برخی از آنها در لابه لای کتاب های تاریخ و حدیث آمده و به یادگار مانده است که به برخی از آنها می پردازیم:

۱. عبودیت و بندگی حق

۱. عبودیت و بندگی حق

حاکم نیشابوری درباره عبادت حضـرت می گوید: «وی مردی اهل فضل و دین مدار بود که بسـیار روزه و نماز و حج به جای می آورد». (۱)

ابن اثیر نیز می گوید: «حسین علیه السلام که خدا از وی خشنود باد، اهل فضل و بسیار اهل نماز و روزه و حج و صدقه و انجام همه گونه کارهای خیر بود».(۲)

۱- مستدرک، ج ۳، ص ۱۷۶. کان الحسین فاضلا دینا کثیر الصیام والصلاه والحج.

۲- اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰. وکان الحسین رضی الله عنه فاضلا کثیر الصوم والصلاه والحجوالصدقه وأفعال الخیر جمیعها.

حسین علیه السلام آن چنان عاشق یاد حق بود که حتی در دشوارترین لحظات، یاد حق را ترک نمی کرد. درباره شب عاشورا نوشته اند: «وَ لَمّا جَنَّ اللَّیلُ عَلَی الْحُسینِ و أصحابِه قَامُوا اللَّیل کُلَّه یُصلُّونَ و یُسبِّحونَ و یَستَغفِرونَ و یَدعُونَ و یَتضرَّعون؛ هنگامی که شب فرا رسید، حسین علیه السلام و یارانش تا صبح در حال نماز و ذکر و استغفار و دعا و زاری به پیشگاه حق بودند».(۱)

۲. زهد

۲. زهد

زهد عبارت از استفاده نکردن از امکانات، با وجود برخورداری از آن برای هم دردی با کسانی است که از آن بی بهره اند. ازاین رو، خاندان پاک پیامبر مصداق برجسته زهد بودند. امام حسین علیه السلام نیز همچون جد و پدر و برادرش با وجود امکانات مادی زهد می ورزید. درباره آن جضرت نقل شده است که حضرت ۲۵ بار پیاده به حج رفت، با آنکه شتر تیزرو را نیز داشت.(۲)

۳. جود و کرم

۳. جود و کرم

یکی از ویژگی های خاص امام حسین علیه السلام ، حس نوع دوستی و کمک به محرومان و نیازمندان بود. او این اخلاق والا را از کودکی از پدر و مادر خود آموخته بود. او در خانواده ای بزرگ شده بود که همگی مظهر جود و کرم بودند و همچنان که پیش از این گفته شد، سوره دهر درباره او و خاندان وی نازل شد. ازاین رو، کرم داشتن و یاری رساندن به محرومان جزو ویژگی های آن حضرت بود. او در این باره از جدش نقل می کرد: «لِلسّائِلِ حَقٌّ وإن جاءَ

۱- محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۷۷.

۲- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۰.

عَلَى فَرَسٍ؛ تقاضاکننده کمک، بر گردن شما حق دارد، هر چند سوار بر اسب نزدتان آید (وظاهرش نشان از بی نیازی وی دهد)».(۱)

به همین جهت، وی هیچ گاه نیازمندی را از خود دور نمی کرد و گاه نیز برای آنکه به کسی کمک کند، به دنبال بهانه ای می گشت تا با حفظ آبروی نیازمند به او کمک مادی کند. در ادامه به چند نمونه می پردازیم:

«گفته اند حسین بن علی علیه السلام چون درویشی را دیدی، گفتی تو را که خوانند و پسر که ای (کیستی)؟ درویش گفتی: من فلانم پسر فلان، حسین گفتی: نیک آمدی که از دیرباز من در طلب توام که در دفتر پدر خویش دیده ام که پدر تو را چندین درم بر وی است. اکنون می خواهم تا ذمّت پدر خود از حق تو فارغ گردانم و بدین بهانه، عطا به درویش دادی و منّت بر خود نهادی».(۲)

ذیال بن حرمله می گوید: «شخص فقیری از اطراف به مدینه آمده بود. درحالی که قدم می زد، خود را به خانه حسین بن علی علیه السلام رسانید. حلقه در را به صدا درآورد، و به گفتن شعر پرداخت:

آن کس که به در خانه ات آید و حلقه آن را به صدا درآورد، محروم باز نمی گردد؛ چرا که تو اهل جود و معدن بخششی و پدرت، قاتل بدکاران بود.

امام حسین علیه السلام که به نماز ایستاده بود، با شنیدن صدای وی، نماز را کوتاه کرد و خود را به مرد عرب رسانید و فقر و ناتوانی در چهره اش مشاهده کرد. پس قنبر را صدا زد و از وی پرسید: از پول مخارج خانه چه قدر نزد تو

۱- سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲- تفسیر کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۵، ص ۱۰۶.

موجود است؟ قنبر گفت: ای فرزند رسول خدا، دویست درهم باقی مانده که آن هم به امر شما می بایست بین افراد خانواده شما تقسیم کنم. حضرت فرمود: آن را نزد من بیاور تا به آنکه از دیگران سزاوارتر است، بپردازیم. بدین ترتیب، هر چه بود، به شخص فقیر بخشید و با عذرخواهی فرمود: این مقدار را بگیر و عذرم را بپذیر و بدان که دلم برایت می سوزد. اگر روزی دیگر نزدم آیی، چه بسا بیش از این به تو دهم، اما چه کنم که روزگار سخت و دشواری است و مال کمی در دستان من است. مرد اعرابی پس از گرفتن عطای امام درحالی که باز می گشت، گفت: پاکان نیک سیرتی که هر گاه یادشان شود، صلوات بر آنان جاری گردد. شما همان برترینانید که دانش و حقایق قرآن در نزدتان است و هر کس در نسبت داشتن علوی نباشد، در بین همه مردم افتخاری کسب نخواهد نمود».(۱)

در روایتی دیگر نقل شده است: «عربی بیابانی نزد حسین بن علی علیه السلام آمد و بر او سلام کرد و نیازمندی خویش را بیان کرد و گفت شنیدم که جدت فرمود هر گاه نیازمند شدید، از یکی از چهار نفر کمک بخواهید؛ از عربی که با شرافت باشد یا از غیر عربی که کریم باشد یا حامل قرآن باشد یا خوش چهره باشد، اما تو ای حسین از نظر عربیت به جهت جدت شرافت داری و اما از نظر کرم نیز کرم کردن، سیره و روش شماست و اما از نظر حامل قرآن بودن نیز قرآن در خانه شما نازل شد و از نظر خوش چهره بودن در این باره نیز از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر گاه خواستید مرا ببینید، به چهره حسن و حسین علیه السلام نگاه کنید. حسین علیه السلام پرسید: نیازت چیست؟ او حاجتش را بر روی زمین نوشت. حسین گفت: از پدرم شنیدم که فرمود: ارزش هر کسی به اندازه دانایی اوست و از جدم

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۵.

شنیدم که فرمود: بخشش به افراد به اندازه معرفت افراد است. از تو سه پرسش می کنم. به هر یک پاسخ درست دادی، یک سوم آنچه را نزد من هست، به تو می دهم. سائل گفت: بپرس. حسین پرسید: بهترین اعمال چیست؟ اعرابی گفت: ایمان به خدا. حسین پرسید: عامل نجات بنده از هلاکت چیست؟پاسخ داد: اعتماد بر خدا. پرسید: مایه آراستگی هر کسی چیست؟ گفت: علم به همراه بردباری. حضرت پرسید: اگر نداشت، چه؟ گفت مال به همراه کرم. پرسید: اگر چنین چیزی نداشت، چه؟ گفت: فقر همراه با صبر و تحمل. پرسید: اگر این هم نداشت، چه؟ گفت: صاعقه ای آسمانی بیاید و او را نابود کند (زیرا؛ چنین کسی چه خاصیتی دارد). حضرت خندید و کیسه پولی که از عراق برایش آورده بودند، به وی داد».(۱)

۴. تواضع در هم نشینی با نیازمندان

۴. تواضع در هم نشینی با نیازمندان

میبدی در تفسیر کشف الاسرار آورده است: «گویند که حسین بن علی علیه السلام با درویشان بنشستی، آن گه گفتی: إِنَّهُ لا یحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِینَ».(۲)

ابن عساکر دمشقی نیز در تاریخ خود می گوید: «حسین از جلوی مسکینانی که در صفه در حال خوردن غذای بودند، می گذشت. آنان وی را دعوت به غذایشان کردند. حسین از اسب پایین آمد و فرمود: خداوند، متکبران را دوست نمی دارد. آن گاه با آنان غذا خورد و به آنان گفت: من دعوت شما را، پذیرفتم. حال شما نیز دعوتم را بپذیرید. آنان گفتند: می پذیریم. آن گاه با آنان به منزلش آمد و به همسرش رباب گفت: آنچه ذخیره نموده ای، آماده نما و بیاور(تا مهمانان بخورند)».(۳)

۱- تفسیر مفاتیح الغیب، ج ۲، ص ۴۱۶؛ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ج ۱، ص ۲۳.

۲- کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۵، ص ۳۶۹.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۱۱؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۱.

مدرک بن زیاد نیز می گوید: «ما در بوستان ابن عباس بودیم که حسن و حسین و ابن عباس نزد ما آمدند و گشتی در بوستان زدند و آن گاه در کنار جوی آب نشستند. حسن علیه السلام گفت: ای مدرک، آیا غذایی داری؟ گفتم غذایی آماده کرده ام. فرمود: بیاور. من نانی و نمک به همراه مقداری سبزی نزدشان آوردم. آنان با هم خوردند. آن گاه حسن علیه السلام رو به من کرد و گفت: ای مدرک، این غذا چه قدر خوشمزه بود. آن گاه غذای خودش را که زیاد و خوش طعم هم بود، آورد و به من گفت: ای مدرک، تمام غلامانی را که در بوستان هستند، جمع کن. وقتی همه جمع شدند، غذا را پیش آنها گذاشت و آنان خوردند، اما حسن علیه السلام چیزی نخورد. من گفتم: چرا نمی خوری؟ فرمود: آن غذای تو برایم دلپذیرتر از این غذایم بود. سپس به پا خاستند و وضو گرفتند. من چارپای حسن علیه السلام را آوردم، اما ابن عباس برایش رکاب گرفت تا سوار شود. سپس چارپای حسین را آوردند. باز ابن عباس برایش رکاب گرفت. هنگامی که آن دو رفتند، به ابن عباس گفتم: تو از آنها مسن تری، برایشان رکاب می گیری و چارپا را آماده می کنی تا آنها سوار شوند؟ ابن عباس گفت: ای نادان، آیا می دانی آن دو چه کسانی هستند؟این دو فرزندان رسول خدایند. آیا این افتخار برایم بس نیست که بتوانم چارپا را برایشان آماده کنم و برایشان رکاب بگیرم».(۱)

۵. شجاعت

۵. شجاعت

بلاذری در انساب الاشراف می گوید: «حسین را با کنیه أبا عبداللّه می خواندند. وی شجاع و سخی و بخشنده و شبیه پیامبر بود».(۲)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۹۸. فقال: یا لکع. أ تدری من هذان؟ هذان ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله. أو لیس هذا مما أنعم الله علی به أن أمسک لهما و أسوی علیهما؟

۲- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۲.

وی در دامن پدری تربیت یافته بود که ضرب المثل شجاعت و دلاوری بود. میبدی نیز می گوید:

هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد.حسین بن علی علیه السلام ، پدر را دید که به یک پیراهن حرب می کرد. گفت: این لباس جنگ جویان نیست. علی گفت: پدرت باکی ندارد از اینکه به مرگ روی آورد یا اینکه مرگ به سوی او روی آورد. صدق، زاد سفر مرگ است و مرگ، راه بقاست و بقا سبب لقاست. مَنْ اَحبَّ لِقاءَ اللّه اَحَبَّ اللّهُ لقائَهُ؛ هر آن کس که دیدار خدا را دوست بدارد، خدا دیدار او را دوست می دارد.(۱)

پدر نیز در جنگ ها به شجاعت و دلاوری او و برادرش اطمینان داشت. ابن عساکر شافعی در تاریخ خود با سند متصل از خلیفه بن خیاط نقل می کند که امام حسین علیه السلام در جنگ جمل، فرمانده جناح میسره بود.(۲)

مسافع بن شیبه گفته است: «معاویه به حج رفت. حسین در مکه کنار محله ردم با معاویه رو به رو شد. دست دراز کرد، لگام شترش را گرفت و نشاند و مدت درازی با او آهسته سخن گفت و سپس برگشت. معاویه شترش را برانگیخت و حرکت کرد. عمرو پسر عثمان بر او اعتراض کرد و گفت: چگونه است که حسین جلویت را می گیرد و تو در مقابلش خویشتن داری می کنی با آنکه او پسر علی است. معاویه گفت: علی را رها کن. به خدا قسم، از من جدا نگشت مگر آنکه ترسیدم مرا بکشد و اگر مرا می کشت، روی سعادت نمی دیدید.(۳)

۱- کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۹، ص ۲۹۸.

۲- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۸۸.

۳- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۰۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۹۵.

«هنگـامی که در بین راه کوفه به لشـکر حر برخوردنـد، حر گفت: ای حسـین، خـدای را به یادت می آورم و به تو هشـدار می دهم و گواهی می دهم که اگر دست به شمشیر ببری، با تو خواهم جنگید و در صورت جنگ قطعاً کشته خواهی شد.

امام حسـین علیه السـلام در پاسخ گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ ولی من همان را می گویم که برادر مؤمن «اوسـی» (آن گـاه که می خـواست در جنـگ به یـاری پیـامبر بشـتابد به پسـر عمویش) گفت: «من به سوی مرگ خواهم رفت و مرگ برای جوانمرد آن گاه که معتقد به اسـلام بوده و هدفش حق باشد، ننگ و عار نیست. آن گاه که بخواهد با نثار جان خود، از نیک مردان حمایت و از جنایت کاران فاصـله بگیرد و از تبه کاری دوری جویـد. اگر زنـده مانـدم، سـرزنش نمی شوم و اگر مردم، نگران نیستم، ولی برای تو همین بس که زندگی ذلت بار و ننگینی را سپری کنی».(۱)

در روز عاشورا، هنگامی که قیس بن اشعث به او پیشنهاد داد تسلیم شود، در پاسخ فرمود: «و اللّه لا أُعطِی بَیدِی إعطاءَ الذَّلیلِ و لا أقِرُّ فِرارَ الْعَبیدِ؛به خدا قسم دست ذلت به شما نخواهم داد و همچون بردگان فراری از شما فرار نخواهم کرد».(۲)

درباره شـجاعت حضـرت در روز عاشورا نوشـته اند: «عمر بن سعد بر حسین علیه السلام هجوم آورد و نخستین کس که شروع به جنگ کرد، سالم، یکی از بردگان عبیـدالله بن زیاد بود که از صف بیرون آمد و تیر انداخت و هم آورد خواست. عبدالله بن تمیم کلبی به جنگ او بیرون شد و او را کشت. در این هنگام، حسین علیه السلام درحالی که جبه خز خاکستری بر تن داشت، برابر خیمه

۱- أنساب الأشـراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ البـدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۳؛ تاریـخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۴؛ علی بن محمـد بن اثیر جزری، الکامل، ج ۴، ص ۴۹.

۲- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۹.

خود نشسته بود و تیرها بر چپ و راست او فرو می بارید و پسرک سه ساله ای از او کنارش بود. عقبه بن بشر اسدی، تیری بر او زد و کودک را کشت...، در این هنگام، حسین علیه السلام جامه جنگی پوشید و یارانش برگرد او جنگ کردند تا همگی کشته شدند. حسین علیه السلام درحالی که عمامه سیاه به سر داشت و با رنگ سیاه، محاسن خود را خضاب فرموده بود، همانند سوارکاری دلیر جنگ می کرد».(۱)

همچنین نوشته اند: «چون یاران و افراد خاندان حسین کشته شدند، مدت زیادی از آن روز را همچنان بر پای بود و مبارزه می کرد و هر کس هماهنگ جنگ با او می کرد، خسته می شد برمی گشت تا آنکه پیادگان، او را محاصره کردند». (۲)

عبدالله بن عمار که در جنگ با حسین علیه السلام حضور داشت، می گوید: «آن گاه پیادگان از راست و چپ به وی حمله بردند و او به جانب راست حمله برد و پراکنده شان کرد و به جانب چپ حمله برد، پراکنده شدند. پوشش خز به تنش و عمامه بر سر داشت. به خدا سوگند، هرگز شکسته ای را ندیده بودم که فرزند و کسان و یارانش کشته شده باشند و همچون او قوی دل و آرام خاطر باشد و دلیر بر پیش روی. به خدا قسم پیش از او و پس از او کسی را همانندش ندیدم. وقتی حمله می برد، پیادگان از راست و چپ او همچون فرار بزغاله از حمله گرگ، فراری می شدند».(۳)

ذهبی می گوید: «عده زیادی گفته اند حسین در آن روز (عاشورا) جنگ نمایانی نمود؛ زیرا وی پهلوانی شجاع بود تا اینکه تیری به زیر گلویش خورد و از اسب به زمین افتاد و شمر یا دیگری سر از تنش جدا کرد».(۴)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۷۰.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص :۴۷۳؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۳؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۳.

۳- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۷.

۴- محمد بن احمد ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۱۴.

۶. حسن خلق

۶. حسن خلق

درباره اهمیت و حسن خلق همین بس که خداوند، رسولش را به جهت برخورداری از آن ستوده و فرموده است: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ؛ و راستی که تو را خویی والاست». (القلم: ۴)

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روایات زیادی درباره اهمیت آن وارد شده است. میبدی در تفسیرش از امام رضا علیه السلام ، از اجدادش، از حسین علیه السلام ، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که آن حضرت فرمود: «بر شما باد به رعایت اخلاق نیک؛ چرا که دارنده حُسن خلق حتماً در بهشت جای دارد و از اخلاق بد برحذر باشید؛ چرا که صاحب آن حتماً در جهنم است».(۱)

اهل بیت علیهم السلام نیز همواره این رهنمود رسول خدا صلی الله علیه و آله را در نظر داشتند و به آن عمل می کردند. ابو حیان اندلسی در تفسیر آیه ۱۹۹ سوره اعراف درباره امام حسین علیه السلام می گوید: «عصام بن مصطلق شامی به حسین بن علی و پدرش هر چه قدر خواست دشنام داد، اما حسین در مقابلش این آیه را خواند: «أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ وَ إِمَّا ینْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ؛ با آنها مدارا کن و عذرشان را بپذیر و به نیکی ها دعوت کن و از جاهلان روی بگردان (و با آنان ستیزه مکن)! و هر گاه وسوسه ای از شیطان به تو رسد، به خدا پناه ببر که او شنونده و داناست. پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می افتند و (در پرتو یاد او، راه حق را می بینند و) ناگهان بینا می گردند». (اعراف: ۱۹۹ _ ۲۰۱) سپس فرمود: «کوتاه بیا. خدا من و تو

۱- روی عن علی بن موسی الرّضا عن ابیه موسی بن جعفر عن ابیه جعفر بن محمد عن ابیه محمد بن علی عن ابیه علی بن الحسین عن ابیه حسین بن علی عن ابیه علی بن ابی طالب سلام اللّه علیهم. قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «علیکم بحسن الخلق فانّ حسن الخلق فی الجنّه لا محاله، و ایاکم و سوء الخلق فانّ سوء الخلق فی النّار لا محاله». کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۱۰، ص ۱۸۹.

را ببخشایـد. آن گـاه برایش دعـا کرد و آن چنـان برخوردی کرد که داسـتان آن مفصـل است، ولی بـا سـعه صـدری و مکارم اخلاق خویش و بخشش مال به عصام چنان کرد که حسین علیه السلام و پدرش محبوب ترین افراد نزد عصام گشتند».(۱)

۷. خانواده دوستی

۷. خانواده دوستی

امام حسـین علیه السـلام درباره همسـرش، رباب و دخترش، سـکینه می گوید: «به جانت سوگند، خانه ای را که سکینه و رباب در آن سـاکن باشـند، دوست می دارم. آری، آن دو را دوست دارم و همه امـوال خود را در این راه می بخشم و کسـی را حق سرزنش نیست و اگر سـرزنش کننـدگانی باشـند تا هنگامی که زنـده ام، فرمانبر آنان نیسـتم، مگر آنکه خاک مرا در دل خود نهان سازد».(۲)

۸. مقام قرب به حق

۸. مقام قرب به حق

امام حسـین علیه السـلام همچون جـد خود، مسـتجاب الـدعوه بود و اگر می خواست، می توانست از طریق دعا به درگاه الهی، دشـمن را نـابود کنـد، اما همچون جـدش که همواره در جنگ ها می کوشـید از طریق عادی رفتار کنـد، او نیز چنین کرد و تا زنده بود از امور خارق العاده بهره نبرد تا امتحانی بر مدعیان ایمان باشد. دلیل بر مسـتجاب الدعوه بودن امام حسین علیه السلام نقل های متعددی از به اجابت رسیدن نفرین های حضرتش درباره مقاتلان با اوست که به چند مورد می پردازیم.

راویان از شخصـی که در واقعه کربلا حضور داشت، نقل می کنند که «شخصـی به نام حریزه رو به لشـکر حسـین علیه السـلام گفت: آیا حسین در بین

۱- ۲.محمد بن یوسف بن حیان اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، ج ۵، ص ۲۵۹.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۳۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۵۲۰؛ الإصابه، ج ۱، ص ۳۵۵؛ المنتظم، ج ۶، ص ۹. لعمرک إننی لأحب دارا تضـیفها سکینه و الرباب أحبهما و أبذل بعد مالی و لیس للائمی فیها عتاب و لست لهم و إن عتبوا مطیعا حیاتی أو یغیبنی التراب).

شماست؟ لشکر گفتند: آری. او گفت: به آتش (جهنم) بشارتش دهید. حسین گفت: بشارت به پروردگاری غفور و شفاعت گر [پیامبر]ی مورد قبول است. تو کیستی؟ گفت: من حریزه ام. حسین علیه السلام گفت: خدایا او را به آتش جهنم برسان. پس از آن ماجرا اسبش رم کرد و پایش در رکاب اسب گیر کرد. به خدا قسم، آن قدر وی را کشید که جز همان پا برایش باقی نماند».(۱)

حافظ مزی و دیگران در نقلی دیگر از عباس بن هشام کوفی، از جدش، محمد نقل می کند:

شخصی به نام ذرعه که از قبیله ابان بن دارم بود و در قتل حسین علیه السلام حضور داشت، هنگامی که آن حضرت آبی برای نوشیدن خواسته بود، تیری به زیر گلوی حضرت زد و با این تیر مانع از نوشیدن آب شد. خون از گلو می ریخت. در این هنگام، حسین دو بار فرمود: پروردگارا، تشنه اش گردان. راوی می گوید: کسانی که پس از واقعه او را دیده بودند، به من خبر دادند که وی از تشنگی داخل و از سردی پشتش فریاد می زد و می گفت: به من آب دهید که تشنگی مرا هلاک کرد. این در حالی بود که آب و شیر فراوانی که برای پنج نفر بس بود می نوشید، اما باز احساس تشنگی می کرد و آن قدر نوشید که شکمش مانند شکم شترماده باد کرده بود و چنین هلاک شد. (۲)

بلاذری در انساب الاشراف نقل می کند:

عمر بن سعد پانصد سوارکار جنگ جو را فرستاد تا بین شریعه و حسین علیه السلام و اصحابش حائل گردند تا کسی از آب آن ننوشد. این کار سه روز پیش از قتل حسین رخ داد. عبدالله بن حصین ازدی صدا

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۵؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۳.

۲- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۹؛ تاریخ دمشق، ج۱۴، ص ۲۲۳.

زد: ای حسین، آیا آب را نمی بینی که چگونه همچون سینه آسمان صاف و شفاف است؟ به خدا قسم، از آن قطره ای نخواهی نوشید تا از تشنگی بمیری. حسین علیه السلام فرمود: بار پروردگارا او را از تشنگی هلاک کن وهرگز او را نبخشای. چنین شد و عبدالله بن حصین با عطش به هلاکت رسید. هر اندازه آب می نوشید، شکمش باد می کرد، اما سیراب نمی گشت. همواره چنین بود تا جان داد.(۱)

۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۱۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۵۳.

فصل چهارم: موضع گیری های سیاسی و اجتماعی

اشاره

فصل چهارم: موضع گیری های سیاسی و اجتماعی

به یقین، امام حسین علیه السلام همچون جدش و پدرش، سیاست مداری دین مدار بود که برای اقامه دین، سیاست و حکومت را وسیله ای بیش نمی دانست. ازاین رو، ذهبی می گوید: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام ، دو سبط رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو سرور جوانان بهشتند که اگر به خلافت می رسیدند، شایستگی آن را داشتند».(۱)

شاهد صدق سیاست مداری امام حسین علیه السلام موضع گیری های آن حضرت در مقابل معاویه و یزید است. آن حضرت در مقابل حکومت اموی هیچ گاه سکوت و مدارا را روا نمی دانست، بلکه آشکارا به مخالفت پرداخت. ایشان در مقابل سیاست معاویه که بر مکر و حیله بنا نهاده شده بود و مخالفانش را مرموزانه از صحنه سیاست خارج می کرد، آشکارا به مخالفت پرداخت و امر به معروف کرد، اما تا موقعی که معاویه زنده بود، به صلح نامه برادرش با معاویه پای بند بود. در اینجا لازم است ابتدا درباره سیاست معاویه در برابر مخالفان سخن گفته شود تا موضع گیری سیاسی امام در برابر سیاست حکومت اموی به خوبی روشن گردد.

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۲۰. الحسن والحسین فسبطا رسول الله صلی الله علیه و آله. و سیدا شباب أهل الجنه، لو استخلفا لکانا أهلا لذلک.

۱. مخالفان بیعت با یزید

۱. مخالفان بیعت با یزید

مخالفـان بیعت بـا یزیـد به طور کلی دو گروه بودنـد؛ گروه اول هم گامـان معاویه و یاران وی هماننـد زیاد بن ابیه و سـعید بن عثمان بن عفان و... که داعیه صـلاحیت بیشتر از یزید برای حکومت داشتند. دوم، مخالفان سیاست معاویه مانند عبدالله بن عمر و عبـدالله بن زبیر و امـام حسـین که یزیـد را اصـلاً شایسـته نمی دانسـتند و برای مخـالفت انگیزه های مختلفی داشـتند. برخورد معاویه با این دو گروه نیز مختلف بود.

۲. سیاست معاویه در برابر مخالفان

اشاره

۲. سیاست معاویه در برابر مخالفان

وی در برابر مخالفان خود از دو حربه استفاده می کرد؛ سیاست تطمیع و سیاست تهدید.

الف) سیاست تطمیع

الف) سیاست تطمیع

وی از ابتدای حکومت خود تا واپسین لحظات زندگی سیاسی خویش از این حربه استفاده می کرد و با بخشش مال و ثروت و مقام و منصب، مخالفان خویش را می فریفت و آنان را با خویش همراه می ساخت. مصـداق چنین برخوردهایی بسـیار است و بهترین گواه بر این مطلب، همراه ساختن زیاد بن سـمیه، فرماندار علی علیه السلام بر کوفه با خود و الحاق وی به خاندان اموی و ادعای برادری وی با خود است.(۱) وی بسـیاری از فرماندهان امام حسن علیه السلام از جمله عبیدالله بن عباس را فریفت و با خود همراه ساخت و در ماجرای بیعت گیری برای پسـرش، یزید، مخالفان سرشـناس را با بخشـش پول از بیت المال به سکوت فرا خواند. وی با مشورت مغیره بن شعبه ـ که والی

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۴.

کوفه بود ــ و با بخشش مال به سرشناسان کوفه، آنان را در برابر بیعت به سکوت واداشت.(۱)حتی درباره عبدالله بن عمر که صحابی شمرده می شد و فرزند خلیفه دوم بود و در بین مردم، معیار در موضع گیری بود، صد هزار درهم بخشید و وی را وادار به سکوت کرد.(۲)

از جمله کسانی که تطمیع شد، سعید بن عثمان بن عفان بود. وی یکی دیگر از مدعیان جانشینی معاویه از خاندان اموی است که به مخالفت با بیعت با یزید پرداخته است. حتی به گفته ابن عساکر، مردم مدینه بر این باور بودند که وی جانشین معاویه می شود و شعری نیز بین مردم به این مضمون، مشهور بود که: سوگند به خدا که یزید به حکومت نمی رسد، مگر آنکه تیزی شمشیر را بچشد (و کشته گردد)؛ چرا که سعید، امیر بعد معاویه می باشد.(۳) روزی معاویه به وی گفت: ای سعید، این چه سخن است که از تو به گوش ما می رسد. سعید گفت: چه می گویند؟ معاویه گفت: می گویند تو گفته ای که بعد از معاویه من به خلافت از پسر او یزید، اولی ترم. سعید گفت: سخنی حق است. بهتر است مرا به جای یزید معرفی کنی؛ زیرا پدرم همواره به تو عنایت داشت که امروز به این مقام و منزلت رسیدی و حالا پسرت را بر من مقدم داشتی و حال آنکه من از نظر پدر و مادر و شخصیت از او برترم. معاویه در پاسخ گفت: اما اینکه گفتی پدرت در حق من نیکی کرد و پدرت از پدر یزید بهتر است، سخن حقی است و مادرت نیز چنین است؛ زیرا مادر تو از قریش و مادر یزید کلبی (از اهل کتاب) است، اما اینکه گفتی شخصیت

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۳۵۰؛ تاریخ دمشق، ج ۴۰، ص ۲۹۸.

۲- سنن البیهقی، ج ۸، ص ۱۵۹؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۰.

۳- تاریخ دمشق، ج ۲۱، ص ۲۲۳.

تو برتر از شخصیت یزید است، به خدا قسم، اگر دمشق پر از مردانی چون تو باشند، یزید نزدم، محبوب تر از همه شماست (و او را برمی گزینم).(۱) آن گاه برای اینکه از شر وی در امان باشد، وی را والی خراسان کرد تا در آن سامان به جنگ و مبارزه بپردازد. وی نیز به آن سامان رفت و پس از مدتی به مدینه برگشت و به دست غلامانش به قتل رسید.(۲)

ب) سیاست تهدید و ترور

اشاره

ب) سیاست تهدید و ترور

حربه دیگر معاویه در برابر مخالفان در صورت کارآیی نداشتن تطمیع، حربه تهدید و ترور بود. در این باره نیز شواهد متعدد تاریخی وجود دارد که معاویه در برابر مخالفان بیعت با یزید به کار برده است. در ادامه به نام افرادی اشاره می کنیم که معاویه آنها را تهدید کرده بود.

ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود می گوید:

هنگامی که در سال ۵۳ هجری، زیاد بن ابیه مرد، معاویه شروع به دعوت مردم برای بیعت با یزید کرد و بدین منظور به اطراف نامه نوشت و در دیگر مناطق با یزید بیعت کردند، مگر عبدالرحمان بن ابی بکر و عبدالله بن عمر و حسین بن علی و عبدالله بن زبیر و ابن عباس. معاویه برای عمره حرکت کرد و هنگامی که از مکه به مدینه آمد، این پنج نفر را فراخواند و هر یک را به تنهایی وعده (مال و مقام) داد و تهدید کرد شدیدترین برخورد و سخن را عبدالرحمان بن أبی بکر به معاویه گفت و نرم ترین سخن را عبدالله بن عمر بن الخطاب بیان کرد. پس از آن، معاویه مردم را جمع کرد و در حضور این پنج

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۸۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۶، ص ۱۵۸.

۲- إمتاع الأسماع، ج ۶، ص ۱۵۸.

نفر به سخنرانی پرداخت و برای یزید بیعت گرفت، در حالی که این پنج نفر نشسته بودند و اینان نه موافقت کردند و نه به جهت تهدیدی که شده بودند، توانستند مخالفت کنند.(۱)

زیاد بن ابیه

زیاد بن ابیه

وی پس از آنکه به خاندان اموی ملحق شد و از سوی معاویه به «زیاد بن ابوسفیان ملقب گردید، به این باور رسید که لیاقت جانشینی معاویه را نیز دارد. به همین جهت، هنگامی که مسئله بیعت با یزید از سوی معاویه مطرح شد، وی نامه ای به معاویه نوشت و وی را از شتاب کردن در انتخاب جانشین برحذر داشت. هنگامی که نامه وی به معاویه رسید، چنین گفت: وای به حال فرزند عبید، زیاد گمان کرده که امیر پس از من اوست. به خدا سوگند که انتساب او را به مادرش، سمیه و عبید برمی گردانم (و انتساب وی به ابوسفیان را از وی می گیرم».(۲)

با این تهدید، وی را وادار به سکوت کرد. وی مدت اندکی پس از این ماجرا، در سال ۵۳ هجری مرد. درباره علت مرگش برخی گفته اند: «وی بر اثرنفرین امام حسن یا ابن عمر و بر اثر طاعون مرده است». (۳)

عبدالرحمان بن خالد بن ولید

عبدالرحمان بن خالد بن ولید

جان فشانی ها و جنگ های فتوحات خالد بن ولید در عصر خلفا و معاویه بر کسی پوشیده نیست. وی پسری به نام عبدالرحمان داشت که در جنگ صفین از فرماندهان برجسته معاویه و در جنگ های علیه روم نیز از فرماندهان وی بود. به همین جهت نزد مردم شام از موقعیت ویژه ای برخوردار بود، به

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۸۶.
۲- احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.
۳- سیر العلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۴.

طوری که مردم شام وی را شایسته جانشینی معاویه می دانستند. وقتی معاویه از تمایل مردم شام به وی اطلاع یافت، در پی برداشتن وی از سر راه یزید برآمد. وی برای این منظور به طبیبی یهودی به نام ابن اثال دستور داد برای کشتن وی نقشه ای بکشد و در مقابل معاویه تضمین نمود اگر چنین کند، خراج تمام عمر وی را ببخشد و وی را مسئول خراج حمص کند. به همین جهت، هنگامی که عبدالرحمان از جنگ در سرزمین روم باز می گشت، وی و برخی غلامانش به وسیله ابن اثال مسموم شدند.(۱)

ابن عبدالبر در استیعاب می گوید: «عبدالرحمان از شجاعان قریش بود و بر خلاف برادرش، مهاجر که یاور علی علیه السلام در جمل و صفین بود، وی در صفین، یار معاویه بود. معاویه هنگامی که خواست برای یزید از مردم شام بیعت بگیرد، در جمع آنان سخنرانی نمود و گفت: سنّم زیاد شده و مرگم نزدیک است. ازاین رو، تصمیم دارم برای انتظام امورتان کسی را به جانشینی برگزینم و نظر شما را می خواهم و من نیز فردی همانند شمایم. پس نظر جمعی خود را در این باره بگویید. آنان گفتند عبدالرحمان فرد شایسته ای است. این نظر بر معاویه سنگین آمد، اما چیزی نگفت، بلکه در دل خود کتمان نمود. پس از آن معاویه به طبیبی یهودی که به وی اطمینان داشت، دستور داد تا به عبدالرحمان سم بخوراند. وی نیز چنین کرد و بر اثر آن مرد. خبر به برادرش، مهاجر رسید. وی مخفیانه با غلامش وارد دمشق شدند و در شبی که طبیب یهودی از نزد معاویه باز می گشت، وی را کشتند و این ماجرا نزد شرح حال نگاران و تاریخ نویسان مشهور است».(۲)

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۱۶۳.

۲- الاستیعاب، ج ۲، ص ۸۳۰.

عبدالرحمان بن ابی بکر

عبدالرحمان بن ابی بکر

ابن کثیر در تفسیر خود، سه روایت درباره ماجرای برخورد عبدالرحمان بن ابی بکر با مروان درباره ولایت عهدی یزید نقل می کند. در روایت اول از عبدالله بن مدینی چنین نقل می کند: «من هنگام سخنرانی مروان در مسجد بودم که وی گفت: خداوند درباره یزید نظر نیکویی در اندیشه امیرالمؤمنین (معاویه) انداخت؛ زیرا اگر وی یزید را به خلافت (پس از خود) برگزید، ابوبکر نیز عمر را به جانشینی خویش برگزید. عبدالرحمان بن ابی بکر گفت: آیا ابوبکر همانند روش هرقل (خلافت موروثی) برای خود جانشین قرار داد، درحالی که ابوبکر خلافت را در هیچ یک از فرزندان و اهل بیت خویش قرار نداده است، ولی معاویه از روی بزرگداشت و دوستداری، پسرش را خلیفه قرار داد. مروان به وی گفت: آیا تو همان نیستی که خداوند در موردش گفت: و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: اف بر شما. آیا به من وعده می دهید که زنده خواهم شد، حال آنکه پیش از من نسل ها سپری [و نابود] شدند. آن دو به [درگاه] خدا زاری می کنند: وای بر تو، ایمان بیاور. وعده [و تهدیدِ] خدا حق است و[لی پسر] پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های گذشتگان نیست». (احقاف: ۱۷)

عبدالرحمان نیز در پاسخ گفت: آیا تو پسر همان ملعونی نیستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را لعن کرد؟ مدینی می گوید: عایشه نیز این گفت وگو را شنید. به مروان گفت: ای مروان، آیا تو به (برادرم) عبدالرحمان چنین و چنان گفتی؟ دروغ گفتی این آیه درباره فلان کس نازل شد. سپس مروان از منبر پایین آمد و تا دم حجره عایشه با وی به گفت وگو پرداخت.

محمد بن اسماعیل بخاری نیز در کتاب خویش می نویسد: «مروان عامل معاویه بن ابی سفیان بر حجاز بود. روزی برای مردم سخنرانی کرد و به

یادکرد خوبی های یزید پرداخت تا مردم با وی برای پس از معاویه بیعت کنند، اما عبدالرحمان بن ابی بکر (به رد گفتار مروان) چیزی گفت. مروان دستور داد وی را دستگیر کنند. وی به منزل (خواهرش) عایشه پناه برد. مروان نتوانست بر وی دست بیابد. ازاین رو، مروان گفت: این (عبدالرحمان) همان کسی است که آیه «و آن کس که به پدر و مادر خود گوید: اف بر شما، آیا به من وعده می دهید که زنده خواهم شد و حال آنکه پیش از من نسل ها سپری [و نابود] شدند. و آن دو به [درگاه] خدا زاری می کنند: وای بر تو، ایمان بیاور. وعده [و تهدیدِ] خدا حق است. و[لی پسر] پاسخ می دهد: اینها جز افسانه های گذشتگان نیست.» (احقاف: ۱۷) در باره وی نازل شده است. در این هنگام، از پشت پرده عایشه به حرف آمده و (در دفاع از برادرش) گفت: «چیزی از قرآن درباره ما نازل نگشته جز آیه ای(۱) که در آن عذر مرا بیان کرده است».

ابن کثیر پس از نقل کلام بخاری، روایتی دیگر از نسایی نقل می کند که دلالت آن بر مخالفت عبدالرحمان با خلافت یزید به صراحت آمده و در روایت نسایی بیان شده است:

هنگامی که معاویه برای پسرش بیعت گرفت، مروان گفت: انتخاب یزید و بیعت او بر اساس سنت ابوبکر و عمر بوده است. عبدالرحمان گفت: بلکه بر سنت هرقل و قیصر است؛ (زیرا ابوبکر و عمر، فرزندان خود را جانشین خود نکرده بودند). مروان گفت: این همان کسی است که آیه «وَ الَّذِی قالَ لِوالِدَیهِ أُفٍّ لَکُما» (احقاف: ۱۷) درباره اش نازل شد. این سخن به گوش عایشه رسید. در پاسخ گفت: مروان دروغ گفته است. این آیه درباره عبدالرحمان نیست، بلکه رسول

۱- مراد آیه ۱۱ سوره نور است که به ماجرای افک پرداخته و بنابه نظر عده ای از مفسرین مربوط به عایشه است.

خدا صلی الله علیه و آله ، پدر مروان را لعنت کرد، هنگامی که مروان هنوز در صلب پدرش بود و مروان بر اساس لعنت الهی به دنیا آمده است.(۱)

ازاین رو، مخالفت وی با یزید بر کسی پوشیده نبود و همچنان که گذشت، هنگامی که معاویه برای بیعت گرفتن به مدینه آمد، یکی از کسانی را که نزد خویش فراخواند، عبدالرحمان بود. معاویه به وی گفت: تو چگونه جرئت می کنی از دستورم سرپیچی کنی؟ وی گفت: امید دارم در آن برایم خیر باشد. معاویه گفت به خدا قسم، من قصد کردم تا تو را بکشم، عبدالرحمان گفت: در این صورت، خدا در دنیا، لعنت را و در آخرت، آتش جهنم را نصیبت می کند. آن گاه از هم جدا شدند.(۲) پس از مدتی معاویه صد هزار درهم برایش فرستاد، ولی عبدالرحمان قبول نکرد و گفت: آیا دینم را به دنیا بفروشم؟ آن گاه پس از اندك مدتی در همان سال۵۳، پیش از بیعت با یزید، در محله حبشی در اطراف مکه به طور ناگهانی در خواب مرد.(۳)

۳. موضع گیری امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

۳. موضع گیری امام حسین علیه السلام در زمان معاویه

امام حسین علیه السلام همواره آمر به معروف و ناهی از منکر بود و با آنکه به مفاد صلح نامه برادرش پای بند بود، ولی هیچ گاه از امر به معروف دست نمی کشید. بارها نیز در زمان معاویه به مخالفت با وی پرداخت و امر به معروف کرد، اما معاویه به عللی که پس از این می آید، از برخورد با امام خودداری کرد.

تاریخ نگاران نوشته اند در آن هنگام که معاویه بن ابی سفیان برای یزید بیعت می گرفت، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام از کسانی بود که تن به بیعت او نداد. به روزگار حاکمیت معاویه هم مردم کوفه همواره به امام

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۷، ص ۲۶۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۰۴؛ الإمامهوالسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۷.

۳- الاستیجاب، ج ۲، ص ۸۲۶؛ أسدالغابه، ج ۳، ص ۳۶۴؛ الإصابه، ج ۴، ص ۲۷۶.

حسین علیه السلام نامه می نوشتند و او را فرامی خواندند که پیش ایشان برود و او هیچ دعوتی را پذیرا نشد. گروهی از کوفیان پیش محمد بن حنفیه آمدند و از او خواستند که به همراه ایشان خروج و قیام کند. محمد نپذیرفت و پیش امام حسین آمد و آنچه را از او خواسته بودند، گزارش داد. حسین علیه السلام گفت: آن قوم می خواهند خون ما را به جوش آورند و در پناه نام ما نان بخورند. ایشان با همه اندوه ها و نگرانی ها همچنان خودداری می کرد. گاه تصمیم می گرفت به سوی کوفیان برود و گاه تصمیم به اقامت می گرفت. در این هنگام، ابوسعید خدری به حضورش آمد و گفت: ای ابوعبدالله، من خیرخواه شما و بر شما مهربان و بیمناکم. به من خبر رسیده است که گروهی از شیعیان شما که در کوفه اند، برای تو نامه نوشته اند و تو را فرا خوانده اند که پیش آنان بروی. بیرون نرو که من از پدرت ـ که خدایش رحمت کند ـ در کوفه شنیدم که می گفت: به خدا سوگند، از کوفیان، افسرده و بر آنان خشمگین شده ام. آنان هم از من خسته شده اند و مرا خوش نمی دارند و من هیچ گونه وفایی از ایشان ندیده و نیازموده ام. هر کس بر آنان دست یابد، چنان است که به تیر شکسته و ناامیدکننده دست یافته باشد. به خدا سوگند ایشان را نه پایداری و نه استواری و نه شکیبایی بر شمشیر است.

راوی می گوید: «پس از رحلت امام حسن علیه السلام ، مسیب بن نجبه فزاری همراه گروهی ـ از عراق ـ به حضور امام حسین آمدند و او را برای خلع معاویه از حکومت فرا خواندند و گفتند: ما اندیشه تو و اندیشه برادرت را به خوبی می دانیم. فرمود: من امیدوارم خداوند، برادرم را با اندیشه ای که در صلح دوستی وخودداری از جنگ داشت، پاداش دهد و مرا هم در اندیشه ای که نسبت به پیکار ستم کاران دارم، پاداش دهد. در این هنگام، مروان بن حکم برای معاویه نوشت. من در امان نیستم که حسین علیه السلام در کمین

فتنه انگیزی نباشد و روزگار و حوادث شما با حسین را درازدامن می پندارم. معاویه برای حسین علیه السلام چنین نوشت: آن کس که پیمان خود را به پیشگاه خدا عرضه داشته، سزاوار است به آن وفادار بماند. آگاه شده ام گروهی از کوفیان، تو را به خروج و ستیز فرا خوانده اند. عراقیان همانانی هستند که خود به خوبی آزموده ای؛ کار را به پدر و برادرت تباه کردند. از خدا بترس و پیمان را به یادآور و همانا هرگاه نسبت به من مکر ورزی، من هم نسبت به تو مکر می ورزم. حسین علیه السلام برای معاویه چنین نوشت: نامه ات به من رسید. من شایسته و سزاوار چیز دیگری جز آنچه به تو خبر رسیده است، هستم و کسی جز خداوند به نیکویی ها راهبر نیست. من نه آهنگ پیکار با تو را دارم و نه قصد ستیز، با آنکه در پیشگاه خداوند برای خود عذری در رها کردن پیکار با تو نمی بینم و هیچ فتنه ای بزرگ تر از حکومت تو بر مردم نمی شناسم. معاویه گفت: اگر ابوعبدالله را به هیجان آوریم، گویی شیر را برانگیخته ایم. همچنین در پی برخی از اخباری که از حسین علیه السلام به اطلاع معاویه رسیده بود، برای آن حضرت چنین نوشت: گمان می کنم اندیشه شورش بر سر داری، دوست می دارم خودم آن را ببینم و دریابم و به پاس تو از آن درگذرم».(۱)

پس از شهادت حجر بن عدی نیز خبر به معاویه رسید که امام حسین علیه السلام سر قیام دارد. ازاین رو، نامه ای به امام با این مضمون نوشت:

کارهایی از تو به من خبر رسیده است که خوش ندارم درست باشد اگر درباره ام مکر کنی. من هم مکر می کنم. از تفرقه بین مسلمانان بپرهیز. مبادا به وسیله تو به فتنه بازگردند. تو آنان را آزموده ای. اینان همانند که با پدرت که از تو بهتر بود، آن کردند. مراقب جان و دینت باش... .

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۴ و ۴۱۳؛ الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۴۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۱؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۶.

امام حسین علیه السلام نیز در پاسخ وی نوشت:

اما بعد، نامه ات رسید. گفته ای مطالبی از من به تو رسیده و پنداشته ای که من رغبتی در آنها دارم، درحالی که من از آنها بی نیازم و به غیر آنها بر تو سزاوارترم؛ چرا که راهنمای به نیکی ها و یاور بر آن جز خدا نیست و اما آنچه از من به تو رسیده، همه آنها را افرادی بینوا و سخن چین بافته اند، گروهی که جماعات را به هم می زنند و دروغ می بافند؛ بدگویان سخن چین. من قصد جنگ و مخالفت با تو را ندارم. هر چند در ترک این عمل از خدا در هراسم و گمان ندارم خدا از این کارم راضی باشد و عذر مرا درباره تو و یاران ملحد و ظالمت که حزب ظالمان و اولیای شیطانند بپذیرد. مگر تو قاتل حجر بن عدی و اصحاب نمازگزار و عابد او نیستی، همانان که منکر ظلم بوده و بدعت را برشمرده و در راه خدا از سرزنش ملامتگران باکی نداشتند و تو از سر روی ظلم و دشمنی همه آنان را کشتی پس از آنکه به آنان امان داده و عهد محکم بسته و قسم یاد کرده بودی که با آنان کاری نداشته باشی، بی آنکه مسئله ای میان تو و ایشان بوده و نه حقد و کینه ای که در سینه داشته باشی؛ از لب تیغ گذراندی! مگر تو قاتل عمرو بن حمق، صحابه گرامی رسول خدا نیستی، بنده صالحی که شدت عبادت او را تحلیل برده و رنگش را زرد و جسمش را نحیف کرده بود، پس از آنکه او را به عهود و میثاق الهی امانش دادی؛ امانی که اگر به پرندگان داده بودی، همه آنها از بالای کوه بر تو نازل می شدند. سپس تو او را از سر گستاخی و بی شرمی بر خدای و کوچک شمردن پیمان او به قتل رساندی. مگر تو آن نیستی که زیاد را همو که بر فراش بردگان عبد ثقیف به دنیا آمد، برادر خود خواندی با اینکه خود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود که «فرزند متعلّق به صاحب فراش است و زانی را

نصیبی جز سنگ نیست.» تو با این کار، سنّت رسول خدا را از روی عمد ترک گفتی و بدون هدایت الهی از هوای نفس خود پیروی کردی. سپس او را بر عراقین (کوفه و بصره) حاکم کردی تا دست و پای اهل اسلام را قطع کند و چشمانشان را از کاسه درآورد و بر نخل های خرما دار بزند، مانند آن است که تو از اهل این امت نیستی و ایشان نیز از تو نیستند! مگر در ماجرای حضرمیین که پسر سمیه(زیاد) درباره شان برایت نوشت که اینان بر دین علی _ که صلوات خدا بر او باد_ هستند، چه کنم و تو گفتی همه را بکش و او نیز همه را کشته و مثله کرد و دین علی همان دین محمد صلی الله علیه و آله است، همان دینی که با آن بر سر تو و پدرت کوفت و به پشتوانه همان است که امروز به این مقام رسیده ای و اگر آن نبود، بالاترین شرف تو و پدرت همان کوچ زمستانی و تابستانی برای تجارت شراب بود که خداوند به واسطه ما بر شما منت نهاده و آن را از دوش شما برداشت و حال مثل تویی برایم می نویسد ملاحظه خود و دینت و امت محمد را بکن و از سرکشی و پراکندگی این امت بپرهیز که تو را وارد فتنه ای کنند و حال آنکه من فتنه ای را عظیم تر از ولایت تو بر اینان نمی دانم و هیچ نظری را برای خود و امت جدم بالاتر از جهاد تو نمی دانم که اگر آن را انجام دهم، فقط قصدم قربت به خداوند است، و اگر آن را ترک گفته ام، از خداوند به جهت این گناه استغفار می کنم و توفیق هدایت در کارهایم را دارم، اما اینکه گفتی درباره ام اگر مکر کنی، مکر می کنم، بدان که مکرهایت درباره ام جز به خودت ضرر نمی رساند، مانند همان کاری که با این گروه(اصحاب حجر) کردی و آنان را به قتل رساندن و در مثله ساختن این جماعت مرتکب شدی. پس از صلح و عهد و میثاقی که با اینان بستی، همه را از لب تیغ گذراندی بدون آنکه جرمی

مرتکب شده یا عهدی را شکسته باشند و تنها جرمشان بزرگداشت حق ما بود؛ حقی که بدان مشرف و آگاهی و آنان را کشتی از ترس اینکه مبادا پیش از اینکه تو بمیری، کاری انجام دهند(و حق را به ما برگردانند) یا اینان قبل از اینکه درک کنند، بمیرند. ای معاویه، خود را آماده قصاص کن و مهیای حساب الهی باش و بدان که خداوند را کتابی است که هیچ کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جز آنکه همه را جمع و به حساب می آورد؛ گناهانی همچون دستگیری گروهی به ظن و شبهه، کشتن اولیایش به تهمت؛ و اینکه مردم را مجبور به بیعت پسر خود کردی، همو که شرب خمر و با سگ بازی می کند. تو با این اعمال فقط به خود خسارت زدی و دینت را فروختی و با رعیت خود نیرنگ و دغل کردی و در امانت خود خیانت ورزیدی و جایگاهی در آتش جهنم برای خود آماده ساختی، قوم ظالم از رحمت حق دور باد.(۱)

چنین سخنان محکم و کوبنده ای از هیچ یک از مخالفان معاویه و ولایت یزید در تاریخ نقل نشده است. تنها دست پرورده رسول خداست که چنین شجاعتی دارد که بی ترس در مقابل معاویه، از بیدادش سخن گوید و سرانجام وی را نصیحت کند، تنها کسی که معاویه نمی تواند او را تطمیع و تسلیم کند و بترساند.

۴. علت برخورد نکردن معاویه با امام حسین علیه السلام

۴. علت برخورد نکردن معاویه با امام حسین علیه السلام

برخورد نرم با حسین علیه السلام به وسیله شخصی چون معاویه که مخالفان خود را به شیوه های گوناگون از صحنه سیاسی حذف می کرد، شاید شگفت آور باشد، اما با رجوع به تواریخ می توان به علت آن پی برد و آن علت همانا

۱- أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۲۱؛ عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، الإمامهوالسیاسه، ج ۱،ص ۲۰۳.

برخورداری امـام حسـین علیه السـلام از محبوبیت ویژه ای در جـامعه آن روز بوده است. این واقعیت از نوع برخورد صـحابه و تـابعین بـا آن حضـرت به دست می آیـد و بهترین شاهـد بر این مطلب همان است که از فرزدق شاعر نقل شـده و در کتاب ها آمده است که «در محله صـفاح، فرزدق با حسـین علیه السـلام برخورد کرد. حسین علیه السلام پرسید: خبر مردمی را که پشت سر نهادی، به ما بگو. فرزدق گفت: «از شخص آگاهی پرسش کرده ای، دل های مردمان با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه و تقـدیر از آسـمان می رسـد و خدا هر چه بخواهد، می کند. حسـین گفت: راست گفتی، کار به دست خداست و خدا هر چه بخواهد، می کند و هر روزی پروردگار ما به کاری دیگر است».(۱)

این محبوبیت به گونه ای بود که حتی معـاویه در آخرین لحظـات زنـدگی خویش، پسـرش، یزیـد را از آن آگاه کرد و به وی هشدار داد که متعرض حسین علیه السلام نگردد. در این باره تاریخ نگاران چنین نوشته اند:

«چون معاویه را مرگ فرارسید و محتضر شد، یزید را فراخواند و آنچه می خواست، به او سفارش کرد و به یزید گفت: بنگر و به هوش باش که حسـین پسـر علی و پسـر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او محبوب ترین افراد در نظر مردم است. پیوند خویشاوندی او را رعایت و با او مدارا و مهرورزی کن تا کار او برای تو اصلاح شود».(۲)

شواهـد تاریخی دیگر تشـخیص معاویه را تأیید می کند: «وقتی قیس مسـهر صـیداوی، سـفیر امام حسـین علیه السـلام ، به کوفه رفت، خود را چنین معرفی کرد: ای

۱- أنساب الأشـراف، ج ۳، ص ۱۶۵؛ تاریـخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶؛ البـدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۶؛ احمـد بن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۰.
۲- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۳ و ۴۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۴۰. البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۲؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۷.

مردم، من فرستاده بهترین خلق خدا حسین بن علی و پسر فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی شمایم».(۱)

این جمله نشان دهنده نگاه مردم به امام حسین علیه السلام است. همچنین تاریخ نگاران گفته اند: «حسین به طرف کوفه ره سپار شد تا به سر چشمه ای رسید که عبدالله بن مطیع مالک آن محل بود. چون او را دید، برخاست و گفت: ای فرزند رسول الله، پدر و مادرم فدای تو باد، چه چیزی باعث شده تو به اینجا بیایی؟ آن گاه کمک کرد تا فرود آید. حسین هم او را از قصد خویش آگاه کرد. عبدالله به او گفت: تو را به خدا، ای فرزند رسول الله و تو را به حرمت اسلام سوگند می دهم که نگذار حرمتت و حرمت قریش و حرمت عرب تباه شود. اگر تو قصد کنی آنچه(حکومت) را که در دست بنی امیه است، از آنان بگیری، تو را خواهد کشت و اگر آنها تو را بکشند، بعد از تو از (کشتن) هیچ کس ترسی نخواهند داشت. به خدا قسم، این حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت عرب است که (با قتل تو) تباه می شود. تو چنین مکن. به کوفه مرو. او ابا کرد و تصمیم گرفت که برود.»(۲) همچنین بنا به گفته ای، امام حسین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود: «لَّن یُصِیبَنَا إِلاَّ مَا کَتَبَ اللّهُ لَنَا؛ هرگز چیزی جز آنچه خداوند برای ما نوشته است، بر ما نخواهد رسید.»(۳) (توبه: ۵۱)

این جملات نیز به روشنی بیانگر این مطلب است که مردم مقام والایی برای امام حسین قائل بودند، به گونه ای که ابن مطیع به صراحت می گوید: «اگر حرمت حسین علیه السلام شکسته شود، دیگر هیچ حرمتی باقی نخواهد ماند. پس از قتل حسین علیه السلام نیز مردم قاتل وی، سنان بن انس را چنین شماتت

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۱.
۲- الکامل، ج ۴، ص ۴۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۶؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۷.
۳- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، الأخبار الطوال، ص ۲۴۶.

می کردند: آیا حسین بن علی فرزند فاطمه دخت رسول الله را که ارجمندترین عرب بود، کشته ای؟».(۱)

ازاین رو، با توجه به این محبوبیت معاویه سعی می کرد از چیزی که خشم حسین علیه السلام را برانگیزد، پرهیز کند. چنان که خود نیز اعتراف کرده بود، اگر ابو عبدالله را به هیجان آوریم، گویی شیر را برانگیخته ایم. به همین جهت در موارد متعدد در برابر حسین کوتاه آمد وخود را اهل مدارا نشان می داد.

۵. امام حسین علیه السلام و شخص یزید

۵. امام حسین علیه السلام و شخص یزید

امام حسین علیه السلام پیش و بیش از دیگران به ماهیت یزید پی برده بود. ازاین رو، هیچ گاه یزید را حتی در زمان پدرش معاویه نیز به رسمیت نشناخت و همواره در مقابل یزید موضع منفی داشت.

ابن سعد در طبقات می گوید: «معاویه بن ابی سفیان از دختر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب ــ یعنی ام کلثوم دختر حضرت زینب و خواهرزاده حضرت امام حسین ــ برای یزید خواستگاری کرد. عبدالله با حسین مشورت کرد. حسین علیه السلام فرمود: با آنکه خون ما از شمشیرهای ایشان فرو می چکد، دختر به او می دهی؟ او را به همسری قاسم بن محمد برادرزاده ات دربیاور. عبدالله گفت: بدهکاری دارم. فرمود: درآمد مزرعه بغیبغه(۲) را برای پرداخت وام خود مصرف کن. می دانی که عمویت ــ امیرالمؤمنین علی علیه السلام ــ در آن چه کار می کرد؟ عبدالله دختر خود را به ازدواج قاسم درآورد. پس از آن عبدالله بن جعفر پیش معاویه رفت و مزرعه بغیبغه را به یک میلیون درهم به معاویه

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۹؛ أسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۹. قتلت حسین بن علی و ابن فاطمه ابنه رسول الله ص، قتلت اعظم العرب خطرا.

۲- بغیبغه باغ خرمایی بود با هزار نخل که علی۷ برای فقرا و مساکین و در راه مانده ها وقف کرده بود. مال وقفی نیز قابل فروش نیست.

فروخت. معاویه برای مروان نوشت، برو و باغ را تصرف کن. مروان برای تصرف آن سوار شد. ناگاه حسین را دید که بر دهانه دره ایستاده و می گوید: هر کس جرئت دارد وارد شود. به خدا سوگند هیچ کس وارد آن نخواهد شد، مگر اینکه با تیر او را خواهم زد. مروان برگشت و موضوع را به معاویه گزارش داد. معاویه برای او نوشت از این موضوع درگذر و آن مال را به عبدالله بخشید».(۱)

ابن سعد به گونه دیگری نیز این حکایت را نقل کرده است: «معاویه برای مروان نوشت: دختر عبدالله بن جعفر را به ازدواج یزید درآور. پنجاه هزار دینار وام او را بپرداز، ده هزار دینار هم به او بده. عبدالله بن جعفر گفت: من کاری را بدون مشورت با حسین انجام نمی دهم و چون با حسین مشورت کرد، فرمود: کار او را به من واگذار. عبدالله چنان کرد و چون گرد هم فراهم آمدند، مروان آغاز به سخن کرد و گفت: امیرالمؤمنین معاویه از روی لطف می خواهد بر نزدیکی (بنی امیه و بنی هاشم) بیفزاید و در بزرگداشت حق اقدام کند و با پیوند ازدواج مصلحت این دو قبیله ــ بنی هاشم و بنی امیه ــ را رعایت کند. ابو جعفر ــ عبدالله بن جعفرــ با اندیشه پسندیده به خواسته امیرالمؤمنین معاویه! پاسخ مثبت داده است و هر چند کار را برعهده دایی دختر نهاده است، ولی حسین با امیرالمؤمنین مخالفتی ندارد. در این هنگام، حسین علیه السلام آغاز به سخن کرد و گفت: خداوند با اسلام، فرومایگی را برداشته و ناتمامی را به کمال رسانده و پستی را از میان برداشته است و برای هیچ مسلمانی پستی نیست. وانگهی قرابتی که خداوند حق آن را بزرگ داشته است قرابت ماست. اینک من این دختر را به قاسم بن محمد بن جعفر

۱- ۲.الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۱۳.

تزویج می کنم، کسی که از نظر پیوند نسبی به ما نزدیک تر و از نظر پیوند سببی، لطیف تر است. مروان گفت: ای بنی هاشم، حیله و مکر می ورزید؟ و به عبدالله بن جعفر گفت: آیا این پاسخ نیکی های امیرالمؤمنین نسبت به توست؟ عبدالله بن جعفر گفت: من تو را آگاه کرده بودم که درباره دخترم بدون موافقت دایی اش تصمیم نخواهم گرفت».(۱)

۶. موضع امام حسین علیه السلام برابر طرح ولایت عهدی یزید

۶. موضع امام حسین علیه السلام برابر طرح ولایت عهدی یزید

همچنان که پیش از این گفته شد، هنگامی که معاویه بن ابی سفیان برای یزید بیعت می گرفت، امام به بیعت او تن نداد. این به رسمیت نشناختن و مخالفت چند دلیل داشت، نخست آنکه در مفاد صلح نامه امام حسن علیه السلام با معاویه آمده بود که وی حق ندارد برای پس از خود کسی را جانشین قرار دهد، بلکه باید برای امام حسن علیه السلام باشد و معاویه عهد خلافت را پس از خود برای امام حسن علیه السلام قرار دهد.(۲)

ابن عبدالبر می گوید: «بین علما خلافی نیست در اینکه خلافت از طرف حسن فقط به معاویه واگذار شد، نه غیر آن و خلافت پس از معاویه برای او باشد. آنچه از صلح نامه منعقد شد، بر این اساس بود و امام حسن علیه السلام چنین کاری را بهتر از ریخته شدن خون ها می دید، هر چند خود را شایسته تر به خلافت می دید».(۳)

معاویه با نیرنگ و فریب دادن جعده، دختر اشعث بن قیس، همسر امام حسن علیه السلام ، وی را مسموم کرد.(۴) بدین جهت، امام حسین علیه السلام بر اساس مفاد

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ، ۴۱۵.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶. الإصابه فی تمییز الصحابه، ج ۲، ص ۶۴.

۳- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۷.

۴- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۲۷.

صلح نامه با طرح ولایت عهدی یزید مخالفت کرد و مترصد مرگ معاویه بود. ازاین رو، هنگامی که پس از شهادت امام حسن علیه السلام مردم کوفه از وی خواستند قیام کند، در پاسخ فرمود: «من امید دارم نظر برادرم ــ که رحمت خدا بر او باد ــ در آشتی و نظرم درباره جهاد هر دو بر رشد و سداد باشد. به زمین خود بچسبید (و حرکتی نکنید) و از آشکار شدن دوری کنید وآرزوهایتان (در غلبه بر بنی امیه) پنهان کنید و از حرکات شک برانگیز ــ تا زمانی که فرزند هند (معاویه) زنده است ــ پرهیز کنید. اگر او مرد و من زنده بودم، تصمیم خود را به شما اعلام خواهم کرد». (۱)

دلیل دوم امام حسین علیه السلام برای مخالفت، شایستگی نداشتن یزید این زمینه بود. امام، شناخت دقیق و خوبی از یزید داشت، به گونه ای که وقتی معاویه برای گرفتن بیعت به مدینه آمد، در دیدار با ابن عباس و امام حسین علیه السلام در وصف یزید سخن گفت که وی برای اداره امت لایق است. امام فرمود:

تو درباره یزید به گونه ای سخن گفتی که گویی می خواهی درباره کسی سخن بگویی که مردم او را نمی شناسند و درباره او نیاز به آگاهی جدیدی دارند. یزید بهترین دلیل بر شناسایی خود است، یزید کسی است که با سگان بازی و بر روی کبوتران شرط بندی می کند.

آن گاه حضرت، معاویه را نصیحت کرد و فرمود: «ای معاویه، دست از این تصمیم بردار؛ چرا که تو پاسخ همین اندازه از اعمالی را که از ظلم و جور بر مردم مرتکب شده ای، نمی توانی بدهی. میان تو و مرگ فقط یک چشم بر هم زدن فاصله است. به عمل نیک بپرداز، برای روزی که از آن گریزی نیست».(۲)

۱- أنساب الأشراف، ج ۳، صص ۱۵۲ و ۱۵۱.

۲- الإمامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۰۹.

امام وضعیت موجود و شخصیت یزید را می شناخت. امام بر بی لیاقتی یزید برای زمام داری تأکید داشت؛ زیرا زمام داری مسلمانان از دیدگاه اسلام شرایطی دارد که به یقین یزید بن معاویه، آن شرایط را نداشت. به تصریح تاریخ نگاران وی کسی بود که حتی ظواهر شرعی را نیز رعایت نمی کرد و آشکارا شراب می نوشید و مرتکب محرمات الهی می شد و زندگی اش بر اساس لهو و لعب بنا نهاده شده بود.

بر اساس شواهد تاریخی، اولین چیزی که پس از طرح خلافت وی به وسیله معاویه، امام حسین علیه السلام و برخی از شخصیت های شاخص و مطرح آن عصر مطرح شد، همین بود، اما دیگران جرئت اقدام را نداشتند. با گذشت دو سال از شهادت امام حسین علیه السلام ، مردم مدینه و دیگران به بی لیاقتی وی پی بردند و علیه او شورش کردند و واقعه حره واقع رخ داد که در این باره تاریخ نگاران گفته اند:

عثمان بن محمد بن ابی سفیان، حاکم مدینه از سوی یزید جوانی مغرور وتازه کار بود و نوکار و نپخته که از کارها تجربه نداشت و از زمانه درس نگرفته بود و سرد و گرم ایام نچشیده بود و به امور حکومت و عمل خویش توجه نداشت، گروهی از مردم مدینه و از جمله عبداللّٰه بن حنظله غسیل انصاری و عبدالله بن ابی عمرو مخزومی و منذر بن زبیر و افراد بسیاری از بزرگان مدینه را پیش یزید فرستاد که چون آنجا رسیدند، یزید به آنان احترام کرد و بخشش بسیاربه آنان کرد، اما هنگامی که آنان از پیش وی به مدینه آمدند، بین مردم از یزید به بدی یاد کردند و گفتند از پیش کسی آمده ایم که دین ندارد. شراب می نوشد و تنبور می زند و کنیزکان پیش وی می نوازند. سگ بازی

می کند و با افراد پست و فرومایه نشست و برخاست می کند. شاهد باشید ما او را خلع کرده ایم.(۱)

پس از آن، واقعه حره رخ داد و از لشکر یزید در سال ۶۳، در مدینه فجایعی سر زد که در تاریخ اسلام بی نظیر بود و ذکر آن عرق شرم بر پیشانی مسلمان می نشاند.

ابن کثیر دمشقی درباره این جنایت چنین می نویسد:

وقتی خبر مدینه به یزید رسید، وی فردی به نام مسلّم بن عقبه را که پیشینیان وی را (به جهت کشتار مردم مدینه) مسرف بن عقبه نامیدند، به سوی مدینه فرستاد. وی سه روز جان و مال و عرض مردم را بر لشکریانش مباح کرد و انسان های زیادی را به قتل رسانید، به گونه ای که کسی از اهالی مدینه در امان نماند. برخی از علما پیشین گفته اند بیش از هزار دختر باکره کشته شد.(۲)

علاوه بر جنایت مدینه، نابودی کعبه در همان سال به وسیله لشکریان یزید، ماهیت وی را برای همگان روشن کرد. بدین ترتیب، یزید انتقام اجداد مشرکش را که در جنگ بدر کشته شده بودند، از خاندان پیامبر در کربلا و از انصار و مهاجران با کشتار جمعی مردم مدینه و با حمله به مکه و نابودی کعبه گرفت و برای مقدسات حریمی قائل نشد.

۷. تصمیم امام حسین علیه السلام بر خروج علیه یزید

۷. تصمیم امام حسین علیه السلام بر خروج علیه یزید

امام حسین علیه السلام با توجه به اینکه از سویی مترصد مرگ معاویه بود و از سوی دیگر، با شناختی که از یزید داشت، حکومت یزید را بدترین بلا برای امت

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۸۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۳۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۱۰۳.

۲- البدایه و النهایه، ج ۶، ص ۲۳۴.

اسلامی می دانست، همواره در سخنانش از شایستگی نداشتن یزید برای زمام داری یاد می کرد و به صراحت می فرمود:

وَعَلَی الْإِسلامِ السَّلامُ اِذْ قَدْ بُلِیتِ الْاُمُّه بِراعٍ مِثلِ یَزیدَ.(۱)

زمانی که امت اسلامی گرفتار زمام داری مثل یزید شود، باید فاتحه اسلام را خواند.

فجایع بعدی، این نظر حضرت را تأیید کرد. ازاین رو حضرت در پی بهانه ای بود تا مخالفت خود را آشکار سازد. از سوی دیگر یزید می دانست حسین علیه السلام ساکت نخواهد نشست. به همین جهت، وقتی معاویه در نیمه رجب سال شصت مرد و مردم شام با یزید بیعت کردند، اولین اقدام وی، برخلاف دستور پدرش که به وی سفارش کرده بود با حسین در نیفتد و با او مدارا کند؛ زیرا نزد مردم محبوب است، به ولید بن عتبه بن ابی سفیان، والی مدینه نامه نوشت که از مردم بیعت بگیر و ابتدا از بزرگان و سرشناسان قریش شروع کن و اولین نفر نیز حسین باشد؛ زیرا امیرالمؤمنین(معاویه) دستور داده است با وی مدارا کنیم و او را به صلاح آورم. ولید به محض رسیدن پیک یزید، نصف شب کسی را دنبال حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر فرستاد و خبر مرگ معاویه را داد و بیعت با یزید را خواستار شد. آن دو گفتند تا صبح منتظر می مانیم تا ببینیم مردم چه می کنند. حسین علیه السلام تصمیم گرفت از پیش ولید برود. ابن زبیر نیز همراه شد. ولید خواست مانع شود که بین حسین و ولید درگیری لفظی رخ داد و درگیر شدند. حسین عمامه از سر ولید برداشت. ولید گفت: اگر حسین را به هیجان آوریم، وی همچون شیر است. مروان گفت: وی را همین جا بکش. ولید گفت: خون حسین خونی

۱- الفتوح، ج ۵، ص ۱۷.

است که دامن همه خانـدان عبـد منـاف را می گیرد. حسـین و عبـدالله بن زبیر، همـان شب به سوی مکه حرکت کردنـد. مردم فردای آن شب، از بامـداد برای بیعت با یزیـد فراهم آمدند. به جست وجوی حسـین و ابن زبیر پرداختند که به ایشان دسترسی نیافتند.(۱) امام حسـین علیه السـلام دو شب از ماه رجب مانـده بود که از مـدینه به مکه ره سپار شد و روز سوم شـعبان به مکه رسید و ماه های شعبان و رمضان و شوال و ذی القعده در مکه بود و روز سه شنبه هشتم ذی الحجه، روز ترویه از مکه به سوی کوفه خارج شد.(۲)

۸. علت و انگیزه قیام

۸. علت و انگیزه قیام

مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با سـتمگر، انگیزه اصـلی و اساسـی قیام امام حسـین علیه السـلام بود. آن حضرت پیش از خروج از مـدینه، وصـیت نـامه ای به برادرش، محمـد حنفیه داد و انگیزه قیـام خود را از همان ابتـدا بیان کرد. ابن اعثم کوفی در کتابش چنین آورده است.

محمد حنفیه به امام می گوید:

به مکه برو. اگر آنجا برای تو امن بود در آنجا بمان، و اگر چنین نبود به سوی یمن ره سپار شو؛ چرا که آنان یاران جـد و پدر توانـد. آنـان مهربـان ترین و بـا محبت ترین و مهمان نوازترین مردمنـد. اگر آنجا برای تو امن بود، بمان، وگرنه به شن زارها و شکاف کوه ها رفته و از شـهری به شـهر دیگر کوچ کن! تا ببینی کار این مردم به کجا منتهی می شود و خداونـد بین تو و این گروه فاسق داوری خواهـد کرد. امام فرمود: «ای برادر، به خـدا سوگند، اگر در هیچ نقطه ای از دنیا، هیچ پناهگاه و جای امنی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۴۲؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۷۵.

۲- استیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۷۱؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۱.

سپس امام قلم وکاغذی خواست و وصیت نامه ای برای برادرش، محمد حنفیه نوشت. در بخشی از وصیت نامه آمده است: «و من از روی طغیان و سرِ مستی و فسادانگیزی و ستم کاری خروج نکردم، بلکه تنها برای اصلاح در امت جدم به پا خاستم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.(۱)

امام حسین علیه السلام در این وصیت نامه به صراحت از اهداف خود سخن می گوید و پس از این نیز دلیل کار خویش و کنار نیامدن با یزید را به روشنی بیان می کند. تاریخ نگاران معروف اهل سنت چنین نوشته اند:

«امام حسین علیه السلام در نزدیکی بیضه برای یاران خود و لشکریان حر به سخنرانی پرداخت و پس از سپاس و ستایش الهی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس سلطان ستمگر را ببیند که محرّمات الهی را حلال می شمارد و عهد خدای را می شکند و با سنت رسول خدا مخالفت می کند و با بندگان خدا از روی ستم و گناه رفتار می کند و بر او به گفتار و کردار قیام نکند، بر حق خداوند است که او را هم بدان جای ببرد که آن ظالم را به همان جا می برد. ای مردم، آگاه باشید که این گروه (بنی امیه) از فرمان شیطان پیروی کردند و اطاعت خدا را رها کرده اند و فساد را آشکار ساخته و حدود خدا را معطل گذاشتند. فی ء را منحصر به خود ساخته، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده اند و من اولی ترین مردمم به نهی کردن و بازداشتن آنها از چنین اعمالی و شما نامه ها به من نوشتید و فرستادگان شما نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده اید و مرا (به دشمن) تسلیم نمی کنید و تنها نمی گذارید. اکنون اگر بر بیعت و پیمان خود پایدار بمانید، به رشد خود خواهید رسید. بدانید که من

۱- الفتوح ابن اعثم کوفی، ج ۵، ص ۲۱.

حسین پسر علی و فاطمه دختر رسول خدا هستم. من خود با شما و یکی از شمایم و خانواده ام با خانواده شماست و من در زندگانی سرمشق و پیشوای شمایم و اگر چنین نکنید و بر عهد خود استوار نباشید و آن را بشکنید و بیعت از خود بردارید، به جان خودم قسم که از شما عجیب نیست؛ چرا که با پدر و برادر و پسر عمویم، مسلم همین کردید. ناآزموده کسی است که فریب وعده های شما را بخورد. شما از بخت خود روی گردان شدید و بهره خود را از دست دادید. هر کس پیمان بشکند، زیان پیمان شکنی هم بر ضرر خود اوست و خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز می گرداند. و السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته».(۱)

ازاین رو، امام حسین علیه السلام برای قیام خود علیه یزید مجوز شرعی داشت؛ زیرا وی از جدّش، رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که مسلمان حق ندارد در برابر حاکمی که شرایط زمامداری ندارد، سکوت کند.

علت حرکت امام به سوی کوفه آن بود که در مدت اقامت در مکه نوشته های مردم کوفه در مکه به دستش رسیده بود. ازاین رو، با اینکه امام

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۸۲. «ان الحسین خطب اصحابه و اصحاب الحر بالبیضه، فحمد الله و اثنی علیه ثم قال: ایها الناس، ان رسول الله صقال: [من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرم الله، ناکثا لعهد الله، مخالفا لسنه رسول الله، یعمل فی عباد الله بالإثم و العدوان، فلم یغیر علیه بفعل و لا قول، کان حقا علی الله ان یدخله مدخله] الا و ان هؤلاء قد لزموا طاعه الشیطان، و ترکوا طاعه الرحمن، و أظهروا الفساد، و عطلوا الحدود، و استأثروا بالفیء، و أحلوا حرام الله، و حرموا حلاله، و انا أحق من غیر، قد أتتنی کتبکم، و قدمت علی رسلکم ببیعتکم، انکم لا تسلمونی و لا تخذلونی، فان تممتم علی بیعتکم تصیبوا رشدکم، فانا الحسین بن علی، و ابن فاطمه بنت رسول الله ص، نفسی مع انفسکم، و اهلی مع أهلیکم، فلکم فی أسوه، و ان لم تفعلوا و نقضتم عهدکم، و خلعتم بیعتی من أعناقکم، فلعمری ما هی لکم بنکر، لقد فعلتموها بابی و أخی و ابن عمی مسلم، و المغرور من اغتر بکم، فحظکم أخطأتم، و نصیبکم ضیعتم، و من نکث فإنما ینکث علی نفسه، و سیغنی الله عنکم، و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته».

مردم کوفه را می شناخت و عمل کرد آنان را در دوره پدر و برادرش از نزدیک دیده بود، دعوت کوفیان را اجابت کرد و گفته عده ای همچون برادرش، محمد حنفیه و عبدالله بن عمر و ابن عباس و دیگران را نپذیرفت که او را از رفتن به کوفه بر حذر می داشتند؛ زیرا، خواست اتمام حجتی برای مردم کوفه و کسانی باشد که پس از وی می آیند تا نگویند چرا حسین دعوت کوفیان را با آنکه اعلام آمادگی کرده بودند وی را یاری رسانند و ریشه ظلم را بر کنند، اجابت نکرد. ازاین رو، با اینکه انگیزه اصلی حضرت، امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت بود و بدین منظور از مدینه خارج شده بود، اما دعوت مردم کوفه تنها اتمام حجتی بر ادعای یاری آنان بود. به همین جهت، هنگامی که در بین راه از پیمان شکنی کوفیان و قتل مسلم و هانی آگاه شد، تعجب نکرد و تسلیم نشد و تقاضای تسلیم شدن نیز نکرد، بلکه بر انگیزه خویش پای فشرد. تاریخ نگاران نوشته اند: «حسین علیه السلام (در ذی حسم یا در کربلا) ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا گفت: کارها چنان شده که می بینید. دنیا تغییر یافته و به زشتی گراییده. معروف از آن رخت بربسته و پیوسته بدتر می شود و از آن ته ظرفی مانده و معاشی ناچیز، چون چراگاه کم مایه. مگر نمی بینید به حق عمل نمی کنند و از باطل دوری نمی کنند. در چنین وضعیتی، حقا که مؤمن باید به دیدار خدای راغب باشد. ازاین روست که من مرگ را جز نیک بختی و زندگی با ستمگران را جز زیانکاری نمی دانم.(۱)

۱- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۴. «قال قد نزل ما ترون من الامر وان الدنیا تغیرت وتنکرت وأدبر معروفها وانشمر حتی لم یبق منها إلا صبابه الاناء الا خسیس عیش کالمرعی الوبیل ألا ترون الحق لا یعمل به والباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله فانی لا أری الموت الا سعاده والحیاه مع الظالمین الا برما».

همچنین نوشته اند که حضرت برای اتمام حجت به بزرگان بصره نیز نامه نوشت و آنان را نیز دعوت به یاری خویش کرد و انگیزه خود را برای قیام، احیای سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بیان کرد.

تاریخ نگاران از قول ابوعثمان نهدی نقل کرده اند: «حسین همراه یکی از غلامانشان به نام سلیمان نامه ای به هر یک از سران پنج ناحیه بصره و بزرگان آنجا همچون مالک بن مسمع بکری و احنف بن قیس و منذر بن جارود و مسعود بن عمرو و قیس بن هیثم و عمرو بن عبیدالله بن معمر فرستاد. متن نامه چنین بود: اما بعد، خدا، محمد را از مخلوق خویش برگزید و به نبوت کرامت داد و او را به پیامبری خویش انتخاب کرد و آن گاه که اندرز بندگان گفته بود و رسالت خویش را به اتمام رسانیده بود، وی را سوی خویش برد و ما خاندان و اولیا و اوصیا و وارثان وی بودیم و در جانشینی وی از همه مردم شایسته تر بودیم، اما قوم ما دیگران را بر ما مقدم داشتند و ما با آنکه خود را احق به این امر از کسانی که عهده دار آن شدند می دانستیم، اما چون که تفرقه را خوش نداشتیم و سلامت را دوست داشتیم، رضایت دادیم آنان نیز کارهای خوبی کردند و اصلاحاتی کردند که خدایشان رحمت کند و ما و آنها را بیامرزد. اینک فرستاده خویش را با این نامه سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او دعوت می کنم؛ چرا که سنت را میرانیده و بدعت را احیا کرده اند. اگر گفته ام را بشنوید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه رشاد هدایت می کنم. سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد». (۱)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۷؛ عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۸؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۷۰.

با توجه به این سخنان، امام حسین علیه السلام با هدف و برنامه پیش بینی شده و برای اجرای فرمان جدش قیام کرد، ازاین رو، دعوت مردم کوفه از وی و پاسخ گویی به دعوت آنان فقط برای اتمام حجت با آنان بوده است، وگرنه حضرت چنان که خود در این سخنان در اولین برخورد با آنان فرمود، به پیمان کوفیان دل خوش نبوده است و سابقه ناراستی آنان را به رخ آنان کشید. این سخنان گویای این واقعیت است که حضرت در اقدام خود درست تشخیص داده است.

۹. امام حسین علیه السلام و مصلحت جویان

۹. امام حسین علیه السلام و مصلحت جویان

یکی از مسائل مهم درباره حرکت و قیام سیدالشهدا، سخنان مصلحت جویان و خیرخواهان است. در کتاب های تاریخ و سیره، نام گروهی از سرشناسان آمده است که هر یک به زبان خاص خویش، خودداری حضرت از قیام و حرکت علیه یزید را می خواهند و پاسخ امام نسبت به هر یک به تناسب فکر و اندیشه اوست، ولی منطق اصلی دو طرف کاملاً مشخص است. یک طرف، امام حسین علیه السلام ، فرزند و دست پرورده رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضاست که به جهت آنکه سنت مرده و بدعت زنده شده و خطر نابودی اسلام را با حکومت یزید درک کرده است، برخود لازم می داند قیام کند و به گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: «کسی که حاکم ستمگر را ببیند، نباید سکوت کند.» تمسک کرده و برای احیای سنت و امر به معروف بر انجام وظیفه پای می فشرد، هر چند به قیمت جان او باشد و به صراحت می فرماید: «وَ اللهِ اِنّی لَأَرْجُو اَن یَکونَ خَیراً ما ارادَ اللهُ بِنا، قُتِلنا أمْ ظَفَرنا؛(۱)به خدا قسم، از خداوند امید رقم زدن خیر برای خودمان دارم، چه در این راه کشته شویم یا آنکه پیروز گردیم».

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۵.

این منطق بر گرفته از قرآن است که به پیامبرش امر می کند به دشمنان بگوید: «قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنا إِلَّا إِحْدَی الْحُسْنَیین؛ بگوآیا درباره ما جز یکی از دو نیکی یا (پیروزی یا شهادت) را انتظار دارید». (توبه: ۵۲)

منطق طرف مقابل مصلحت گرایی، سیاسی کاری و منفعت جویی یا در نهایت خیرخواهی حفظ جان امام حسین علیه السلام ، به نام فرزند و یادگار رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است با اینکه می داند حرکت امام حرکتی صحیح است. در ادامه به برخی از این مصلحت اندیشی ها و پاسخ امام اشاره می شود:

«ابن عباس پس از آگاه شدن از خروج امام از مکه نزد وی رفته و از وی می پرسد: ای فرزند فاطمه. به کجا می روی؟ امام فرمود: به عراق، نزد شیعیانم. ابن عباس گفت: من رفتن به این سوی را خوش ندارم؛ چرا که به سوی قومی می روی که پدرت را کشته و برادرت را مجروح نمودند و برادرت از روی خشم آنان رها نمود. ازاین رو، خدای را به یادت می آورم که از جانت حفاظت کنی (أُذَکِّرُکَ اللهَ أنْ تَغرِر بِنَفْسِک)».(۱)

ابن عباس بنا بر نقل برخی دیگری گفت: «اگر نه این است که برای من یا برای تو زشت است، دست بر سرت می یازیدم و اگر بدانم با گریبان گیر شدن با تو، تو همین جا مقیم می شوی، چنان می کردم، ولی گمان نمی کنم این کارها برای من سودی داشته باشد، اما امام پاسخش فرمود: اگر در جای دیگری کشته شوم، برای من بهتر و دوست داشتنی تر از آن است که حرمت مکه با کشته شدن من از میان برود».(۲)

بر اساس این سخنان، ابن عباس با اصل قیام امام مخالف نیست، بلکه با سفر به سوی عراق، مخالف است. همچنین کاملاً منطق امام روشن است.

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۶.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۷.

حضـرت می فرماید: «حتی اگر من آنان را رها سازم، آنان مرا رها نخواهند ساخت و حتی حرمت ماه حرام و شـهر امن مکه را نیز رعایت نخواهنـد کرد و خونم را در این مکان امن خواهنـد ریخت و ترورم خواهنـد کرد. ازاین رو، می روم تا حرمت مکه هتک نگردد».(۱)

عبدالله بن جعفر، پسر عمو و شوهر زینب نیز برای حسین علیه السلام نامه نوشت و او را از کوفیان برحذر داشت و او را به خدا سوگنـد داد که آهنگ ایشان نکنـد. حسـین در پاسخ او نوشت: «من خوابی دیده ام که رسول خدا صـلی الله علیه و آله به من فرمانی داد و آن را اجرا خواهم کرد تا نتیجه کار خود را نبینم از آن خواب هیچ کس را آگاه نمی سازم».(۲)

در این نامه نیز عبدالله با سـفر به سوی عراق مخالف است، نه با اصل خروج. در این پاسخ، حضـرت به رؤیا و دسـتور خاص از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله بسنده می کند.

عبـدالله بن مطیع به حسـین علیه السـلام گفت: «پدر و مادرم فدای تو باد. به عراق مرو و ما را از وجود خود بهره مند ساز که به خدا سوگند، اگر این قوم تو را بکشند، ما را به بردگی و چاکری خواهند گرفت».(۳)

همچنین از عبـدالله بن عمر که حق السکوت از معـاویه دریـافت کرده بود، چنـدین سـخن متفـاوت نقـل شـده که در همه آنها موضوعی نمایان است و آن، دعوت به سکوت و رفتار همانند دیگر مردم است.

عبدالله بن عمر و عبدالله بن عیاش بن ابی ربیعه که از مراسم عمره برمی گشـتند، در منطقه ابوا، حسـین و ابن زبیر را دیدند. ابن عمر به آن دو

۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۴۷؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۹.

۳- تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۷؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۶؛ سیر اعلام النبلا، ج ۳ ، ص ۲۹۶.

گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم که برگردید و در کار پسندیده ای که مردم به آن در آمده اند، در آیید و منتظر بمانید. اگر مردم بر بیعت یزید اجتماع کردند، شما تنها نخواهید بود و اگر از او پراکنده شدند، همان چیزی است که شما می خواهید».(۱)

بنا بر نقلی دیگر، عبدالله بن عمر به امام حسین علیه السلام گفت: «خروج مکن که خداوند متعال پیامبر را میان دنیا و آخرت مخیر گرداند و پیامبر آخرت را برگزید. تو نیز پاره تن پیامبری و به دنیا نخواهی رسید. سپس حسین علیه السلام را در آغوش کشید و گریست».(۲)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۴۴؛ سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۲۹۶؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۱۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۰۸، تهذیب الکمال، ج ۶ ، ص ۴۱۶ ؛ سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۲۹۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۲ ، ص ۳۰۸.

فصل پنجم: امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا

اشاره

فصل پنجم: امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا

در فصل پیش به علل و انگیزه قیام امام حسین علیه السلام به تفصیل پرداختیم و بیان شد حضرت حتی در مکه احساس امنیت نمی کرد و احتمال ترور و کشته شدنش را می داد، بدون اینکه کشته شدن ایشان در سرنوشت مسلمانان اثری داشته باشد و به هدفی برسد که دنبال می کرد. ازاین رو، آن حضرت تصمیم گرفت از مکه برود.

۱. مسیر حرکت امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا

۱. مسیر حرکت امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا

امام حسین علیه السلام ، روز ترویه یعنی هشتم ذی الحجه با اهل بیت علیهم السلام و یاران اندک خود از مکه رفت و از تنعیم، به سوی صفاح حرکت کرد. در آنجا به فرزدق شاعر برخورد و از اوضاع کوفه پرسید. از آنجا به ذات عرق ره سپار شد. در این محل نامه عبدالله بن جعفر به حسین علیه السلام رسید که از عثمان بن سعید برای حسین علیه السلام امان گرفته بود. او نامه را به وسیله دو فرزندش، عون و محمد فرستاده بود، از آنجا به حاجر(دره) بطن الرمه رفت که محل اطراق اهل بصره در نجد بود. در آنجا قیس بن مسهر صیداوی را با نامه ای به سوی مردم کوفه فرستاد.(۱) از آنجا نیز به خزیمیه رفت و در آنجا ماند. یک شبانه روز توقف کرد.(۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۱؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۱.

۲- الفتوح، ج ۵، ص ۷۰.

در میاه العرب، عبدالله بن مطیع را دید و ماجرای حرکت به سوی عراق را برایش گفت.(۱) در زرود، زهیر بن قین به وی پیوست و از آنجا به سوی ثعلبیه رفت. در آنجا بود که خبر شهادت مسلم به وی رسید.(۲) حضرت از راه شقوق(۳) به زباله رفت. در آنجا خبرشهادت برادر رضاعی اش عبدالله یقطر به وی رسید و به مردم اعرابی که به طمع مال به وی پیوسته بودند، خبر شهادت مسلم و عبدالله را داد و فرمود: هر کس می خواهد برگردد، آزاد است. عده ای از آنان جدا شدند و تنها یارانی که از مکه با او بودند، باقی ماندند. از آنجا به بطن العقبه رفتند. در آنجا مردی از عرب (عمر بن لوذان از بنی عکرمه) او را دید و گفت: تو را به خدا قسم می دهم که برگردی؛ زیرا جز سر نیزه و دم شمشیر چیزی به پیشواز تو نمی آیند. آنهایی که برایت نامه نوشتند و اگر تو را از جنگ، بی نیاز و راه ها را هموار و باز می کردند، رفتن به سویشان تصمیم درستی بود، ولی با این وضع من صلاح نمی دانم تو چنین کنی. امام گفت: آنچه تو گفتی بر من پوشیده نیست، ولی نمی توان بر امر و کار خداوند چیره شد. پس از آن به راه خود ادامه داد.(۴) در اول محرم سال ۶۱ به شراف رسید. در آنجا به هنگام صبح، حسین علیه السلام دستور داد آب برای نوشیدن برداشتند و حرکت کردند. نزدیکی های ظهر از دور سیاهی دیدند. گمان کردند درختان نخل است، اما چون نزدیک شدند معلوم گشت لشکر دشمن است و حرّ بن یزید ریاحی با هزار نفر آمده. امام حسین علیه السلام دستور داد در همان جا که ذو حسم نام داشت، چادرها را به پا کنند و پس از رسیدن لشکر دشمن، به جوانان دستور داد تا آنان و اسب هایشان را سیراب سازند.(۵)

۱- الکامل، ج ۴، ص ۴۱.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۶.

۳- الفتوح، ج ۵، ص ۷۰.

۴- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۳.

۵- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۶.

هنگـامی که حرّ به حسـین علیه السـلام رسـید، از حرّ پرسـید: با مایی یا علیه ما؟ حرّ گفت: علیه تو. حرّ و لشـکریانش در مقابل حسـین علیه السـلام بودند، اما همراه امام بودند و در نمازها به آن حضـرت اقتدا می کردند حضرت از فرصت پیش آمده برای روشنگری لشکریان حرّ استفاده می کرد. ایشان پیش از نماز ظهر برای آنان سخنرانی کرد.

به نوشـته تاریخ نگاران، امام در سخنرانی اول فرمود: «ای مردم! مرا به پیش خدا عز و جل و شما، این عذر هست که پیش شما نیامـدم، مگر هنگامی که نامه های شـما به من رسـید و فرسـتادگانتان آمدنـد و گفتند سوی ما بیا که امام نداریم، شاید خدا به وسـیله تو ما را بر هدایت فراهم آورد. اگر بر پیمان خود هستید، آمده ام. اگر عهد و پیمانی کنید که اطمینان یابم به شـهر شما می آیم و اگر نکنید و آمدن مرا خوش ندارید، از پیش شما بازمی گردم و به همان جا می روم که از آنجا سوی شما آمده ام. راوی می گوید آنان در مقابل وی خاموش ماندند».(۱)

حضـرت، وقت عصـر و پس از نماز عصر، در جمع یاران خود و لشکر حر، سخنرانی دوم را پس از حمد و ثنای الهی این گونه آغاز کرد: «ای مردم! اگر پرهیزکار باشـید و حق را برای صاحب حق بشناسـید، بیشتر مایه رضای خـداست. ما اهل بیت به کار خلافت شما از این مدعیان ناحق که با شما رفتار ظالمانه دارند، شایسته تریم. اگر ما را خوش ندارید و حق ما را نمی شناسید و رأی شـما جز آن است که در نامه هایتان به من رسـیده است و فرسـتادگانتان نزد من آورده اند، از پیش شما بازمی گردم. حرّ بن یزید گفت: به خدا سوگند، ما نمی دانیم این نامه ها که می گویی، چیست؟ حسین گفت: ای

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۱.

عقبه پسر سمعان، خورجینی را که نامه های آنها در آن هست، بیاور. عقبه خورجینی پر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت. حرّ گفت: ما جزو این گروه که به تو نامه نوشته اند، نیستیم. به ما دستور داده اند وقتی به تو رسیدیم از تو جدا نشویم تا پیش عبیدالله بن زیادت بریم. حسین گفت: مرگ از این کار در نزدم بهتر است. آن گاه حسین علیه السلام به یاران خویش گفت: برخیزید و سوار شوید. پس یاران وی سوار شدند و منتظر ماندند تا زنانشان نیز سوار شدند و به یاران خود گفت: برویم. چون خواستند بروند، لشکر حرّ از رفتنشان مانع شدند. گفت وگوهای بین امام و حرّ رد و بدل شد. حرّ گفت: من دستور جنگ با تو را ندارم. دستور داده اند از تو جدا نشوم تا به کوفه ات برسانم. اگر نمی خواهی، راهی برو که تو را به کوفه نرساند. سوی مدینه نیز نرو. از این راه برو و از راه عذیب و قادسیه به طرف چپ برو. امام نیز دستور داد تا به جانب چپ حرکت کنند.(۱) آنان با هم حرکت کردند تا به منطقه بیضه رسیدند. در این منطقه نیز امام حسین علیه السلام خطبه سوم خویش را که همان خطبه معروف «هر کس سلطان ستمگر را ببیند که محرّمات الهی را حلال می شمارد و عهد خدای را می شکند و با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت می کند و با بندگان خدا از روی ستم و گناه رفتار می نماید و علیه او به گفتار و کردار مخالفت نکند، حق خداوند است که او را هم بدان جای ببرد که آن ظالم را به همان جا می برد» را که پیش از این در بحث انگیزه قیام به تفصیل آورده شد، در جمع لشکریان حرّ بیان کرد.(۲) از آنجا نیز حرکت کردند تا به عذیب الهجانات رسیدند. در این محل چهار نفر از کوفه که مجمع بن عبدالله

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۲؛ أنساب الأشراف، ج ۳،ص ۱۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۰۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۸.

عایذی یکی از آنها بود، خواستند به حسین علیه السلام بپیوندند، اما حرّ مانع شد. حسین علیه السلام وی را تهدید کرد و حرّ نیز کوتاه آمد. آن گاه امام از حال فرستاده اش قیس بن مسهر پرسید. مجمع خبر شهادت وی را داد. اشک در چشم حسین علیه السلام جمع شد. آن گاه گفت: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ ینْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدیلاً؛ بعضی پیمان خود را به آخر بردند (و در راه او شهید شدند) و بعضی دیگر در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.» (احزاب: ۲۳) از آنجا نیز حرکت کردند تا به قصر بنی مقاتل رسیدند و آنجا فرود آمدند و دیدند خیمه ای آنجا زده شده است. امام پرسید: این خیمه مال کیست؟ گفتند: عبیدالله بن حرّ جعفی. گفت: او را پیش من بخوانید، و کس به طلب او فرستاد. عبیدالله گفت: به خدا از کوفه درآمدم که وقتی حسین وارد می شود آنجا نباشم. به خدا نمی خواهم او را ببینم و او مرا ببیند. فرستاده آمد و خبر را گفت. حسین علیه السلام برخاست و نزد عبیدالله وارد شد و سلام گفت و نشست و او را دعوت کرد که در کار قیام با وی همراهی کند، اما عبید الله بن حرّ همان پاسخ را داد. حسین علیه السلام به او گفت: اگر ما را یاری نمی کنی، از خدا بترس و جزو کسانی که با ما پیکار می کنند، مباش. به خدا هر که بانگ ما را بشنود و یاریمان نکند، هلاک می گردد. ابن حرّ گفت: ان شاءالله این اتفاق هرگز نخواهد شد. وقتی آخر شب شد، حسین دستور آب گیری و آن گاه حرکت داد. چون صبح شد، ایستادند و نماز صبح خواندند و آن گاه با شتاب سوار و از جانب چپ روان شدند، اما حرّ نمی گذاشت و همچنان با هم راه پیمودند تا به نینوا رسیدند؛ جایی که حسین در آنجا اطراق کرد. در همین جا مالک بن نسیر از طرف عبیدالله زیاد نامه ای با این مضمون آورد: «وقتی نامه من به تو رسید و فرستاده ام آمد، حسین را در زمینی باز و بی حصار و آب

نگه دار. به فرستاده ام دستور داده ام با تو باشد و از تو جدا نشود تا خبر بیاورد دستور مرا اجرا کرده ای. و السلام. وقتی حرّ نامه را خواند، به آنها گفت: این نامه امیر عبیدالله بن زیاد است که به من دستور می دهد شما را در همان جا که نامه اش به من می رسد، نگه دارم.(۱)

۲. امام حسین علیه السلام در کربلا

اشاره

۲. امام حسین علیه السلام در کربلا

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری به سرزمین نینوا رسید و حرّ به امر عبیدالله او را متوقف کرد و هشت روز در این سرزمین ماند. در این مدت برخی از دشمنان و از کوفه به وی پیوستند و بر لشکریان دشمن نیز لحظه به لحظه افزوده می شد تا آنکه در روز دهم محرم شمار آنان به سی هزار نفر رسید. در این هشت شبانه روز، ماجرا های بسیاری رخ داد که تنها به برخی از ماجراهای مهم می پردازیم.

الف) اتمام حجت با دشمن

الف) اتمام حجت با دشمن

یکی از کارهای مهم امام حسین علیه السلام و یارانش در روز عاشورا، اتمام حجت با دشمنانش بود تا در تاریخ به یادگار بماند و قاتلان حسین علیه السلام و طرفداران بنی امیه نتوانند ادعا کنند از مقام و جایگاه حسین صلی الله علیه و آله نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله او با خبر نبوده و از سر ناآگاهی یا غفلت، حضرت را کشته اند. در ادامه به دو متن از اتمام حجت ها بسنده می شود:

ب) سخنان امام حسین علیه السلام

ب) سخنان امام حسین علیه السلام

گروهی از تاریخ نگاران آورده اند: «هنگام صبح، زمانی که دشمن خواست حمله کند، حسین علیه السلام سوار بر اسبش شد و قرآنی در دست گرفت و رو به

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، صص ۴۰۳ – ۴۰۸؛ الکامل، ج ۴، صص ۴۸ – ۵۲.

روی لشکر دشمن دست به آسمان بلند کرد و فرمود: «خدایا تو در هر رنجی، تکیه گاه و در هر سختی امید منی و در هر گرفتاری که به سویم روی کند، تکیه گاه و یارم تویی، چه غم ها که موجب اضطراب و بیچارگی، که راه چاره ای نداشت وسبب بی اعتنایی دوست و شماتت دشمن بود که به پیشگاه تو آوردم و شکایت آن را به تو کردم که از همه کسان دل با تو داشتم و تو آن را برطرف کردی. همه نعمت ها و همه خوبی ها از توست و همه مطلوب ها به نزد توست».

آن گاه با صدای بلند فرمود: «ای مردم، خیرخواهی مرا بشنوید (همه سکوت کردند) اگر گفتار مرا پذیرفتید و سخنم را باور کردید و انصاف دادید نیک بخت می شوید و بر ضد من دست آویزی ندارید و اگر نپذیرفتید (همان می گویم که نوح گفت): «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا یكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَیكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَی وَ لا تُنْظِرُونِ؛ پس [در] کارتان با شریکان خود هم داستان شوید تا کارتان بر شما ملتبس نشود. سپس درباره من تصمیم بگیرید و مهلتم ندهید.» (یونس: ۷۱)؛ زیرا «إِنَّ وَلِیی اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ یتَوَلَّی الصَّالِحِینَ؛ یاور من خدایی است که این کتاب را نازل کرده و هم او دوستدار شایستگان است.» (اعراف: ۱۹۶) سپس به بیان فضل و بزرگی نسب و خاندان و بزرگی مقامش پرداخت و فرمود: نسب مرا به یاد آورید و ببینید من کیستم. آن گاه به «خویشتن بازگردید و بیندیشید آیا جنگیدن با منی که پسر دختر پیامبرتان هستم، رواست؟ و روی زمین فرزند پیامبری غیر از من در بینتان نیست. آیا من پسر وصی وی و عموزاده اش نیستم که پیش از همه به خدا ایمان آورد و پیامبر را در مورد چیزی که از پیش پروردگارش آورده بود، تصدیق کرد؟ مگر حمزه، سرور شهیدان عموی پدرم نبود؟ مگر جعفر شهید طیار، صاحب دو بال، عموی من نبود؟ مگر سخنی را که مشهور است، نشنیده اید پیامبر خدا به من

و برادرم گفت: این دو سرور جوانان بهشتند؟ اگر آنچه را می گویم حق نیز همین است ــ زیرا به خدا از وقتی دانسته ام خدا دروغگو را دشمن دارد و دروغ ساز زیان می بیند، دروغ نگفته ام- باور دارید (بپذیرید) و اگر گفته ام را باور نمی کنید، هنوز در میان (از اصحاب) کسانی مانند جابر بن عبدالله انصاری یا ابو سعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک هست تا از آنان درباره من بپرسید تا به شما بگویند این سخن را درباره من و برادرم از پیامبر خدا شنیده اند. آیا این شما را از ریختن خون من باز نمی دارد؟

شمر ذی الجوشن گفت: او(حسین) خدا را تنها با زبان می پرستد (و ایمان قلبی ندارد) و نمی داند چه می گوید. حبیب بن مظاهردر پاسخش گفت: به خدا که تو (همچون منافقان) خدا را بر هفتاد زبان پرستش می کنی، شهادت می دهم راست می گویی و نمی فهمی چه می گوید؛ زیرا که خدا بر دلت مهر نهاده.

آن گاه حسین علیه السلام به آنها گفت: اگر در این سخن تردید دارید، آیا اندک تردیدی دارید که من پسر دختر پیامبرتانم؟ به خدا از مشرق تا مغرب از قوم شما یا قوم دیگر به جز من پسر دختر پیمبری وجود ندارد. تنها منم که پسر پیمبر شما هستم. به من بگویید چرا در پی کشتن منید؟ آیا به جهت عوض کسی که کشته ام یا مالی که تلف کرده ام یا قصاص زخمی که زده ام، در پی کشتن منید؟ راوی گوید: آنها خاموش ماندند و چیزی نگفتند. راوی می گوید: آن گاه بانگ زد: «ای شبث بن ربعی، ای حجار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث! مگر به من ننوشتید میوه ها رسیده و باغستان ها سرسبز شده و چاه ها پر آب شده و پیش سپاه آماده خویش می آیی، بیا. گفتند: ما ننوشتیم. گفت: سبحان الله، به خدا شما نوشتید. راوی می گوید: آن گاه گفت: ای مردم، اگر مرا

نمی خواهید، بگذاریدم از پیش شما به جایگاه خویش باز گردم. راوی می گوید: قیس بن اشعث گفت: چرا به حکم عموزادگانت تسلیم نمی شوی؟ به خدا، با تو رفتاری ناخوشایند نمی کنند و از آنها بدی به تو نمی رسد. حسین به او گفت: تو برادر همان برادری(برادر محمد بن اشعث که در قتل مسلم شریک شد)، می خواهی بنی هاشم بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو مطالبه کنند؟ نه به خدا مانند ذلیلان تسلیم نمی شوم و مانند بردگان گردن نمی نهم. ای بندگان خدا «و من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می برم از اینکه مرا متهم کنید» (دخان: ۲۰) من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد!».(۱)

ج) سخنان زهیر بن قین

ج) سخنان زهیر بن قین

کثیر بن عبداللَّه شعبی که در زمان جنگ و کشته شدن حسین علیه السلام حضور داشت، می گوید: «وقتی خواستیم به طرف حسین حمله بریم، زهیر بن قین بر اسبش که دمی پرموی داشت با سلاح تمام آمد و گفت: ای مردم کوفه شما را از عذاب خدا می ترسانم. اندرز برادر مسلمان بر برادر مسلمان واجب است. ما و شما تاکنون و تا وقتی که شمشیر در میانه نیامده است، برادریم و بر یک دین و بر یک آیینیم و شما سزاوار اندرز مایید و چون شمشیر در میان آید، هم بستگی برود و ما گروهی و شما گروهی دیگر خواهید بود. خدا، ما و شما را به ذریه پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله امتحان می کند تا ببیند ما و شما چگونه عمل می کنیم. ما شما را دعوت می کنیم که آنها را یاری کنید و پشتیبانی عبیدالله بن زیاد طغیانگر را رها کنید که در ایام سلطه آنها جز بد

۱- تاریخ الطبری،ج ۵، ص ۴۲۵؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۹؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۷۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۲؛ المنتظم، ج ۵، ص ۳۳۹.

نخواهید دید. چشـمانتان را میل می کشـند و دست ها و پاها و اعضایتان را می برند و بر تنه های خرما می آویزند. همان گونه که با پارسایان و قاریان شما امثال حجر بن عدی و یارانش و هانی بن عروه و نظایر او کردند، اما آنان ناسزا گفتند و از عبیدالله تمجید کردند و شمر نیز به طرفش تیر انداخت و گفت: هم اکنون خدا تو و یارت را می کشد.

زهیر گفت: مرا از مرگ می ترسانی! به خدا مرگ با او(حسین) را از جاوید بودن با شما خوش تر دارم.

راوی می گویـد: آن گاه رو به مردم کرد و با صـدای بلنـد گفت: ای بنـدگان خـدا این بد ترکیب بی عقل و امثال وی در کار دینتان شـما را فریب ندهند. به خدا کسانی که خون ذریه و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را بریزند و یاران و مدافعانشان را بکشند، از شفاعت محمد نصیبی نمی برند.

راوی می گویـد: یکی او را صدا زد و گفت: ابو عبداللّه می گوید بیا. به جانم قسم، اگر مؤمن آل فرعون قوم خویش را اندرز گفت و کار دعوت را به کمال برد، اگر اندرز و بلاغ سودمند باشد تو نیز این قوم را اندرز گفتی و به کمال رساندی».(۱)

د) تحول حرّ بن یزید ریاحی

د) تحول حرّ بن یزید ریاحی

در طبقات و دیگر کتاب ها آمده است، حرّ بن یزید پس از شـنیدن سـخنان امام حسـین علیه السلام به عمر سعد گفت: «آیا تو قصـد داری بـا این مرد بجنگی؟ عمر گفت: آری. حرّ گفت: آیـا هیـچ یک از خصالی که برای خود برشـمرد، شـما را راضـی ننمود (که از کشتنش دست بردارید؟) عمر سعد گفت: اگر دست من

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۴.

بود، کاری می کردم. حرّ گفت: سبحان الله چه گرفتاری بزرگی است که پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله این پیشنهادها و سخنان را به شما عرضه می دارد و نمی پذیرید. حرّ بن زیاد ریاحی به حسین علیه السلام پیوست و همراه او جنگ کرد تا کشته شد».(۱)

ه_) شهادت یاران امام حسین علیه السلام

ه_) شهادت یاران امام حسین علیه السلام

ابتدا حرّ به میدان رفت و به شهادت رسید. سپس یاران دیگر امام حسین علیه السلام ، یکی پس از دیگری به میدان رفتند و با شهامت جنگیدند و به شهادت رسیدند، یارانی همچون حبیب بن مظاهر اسدی، زهیر بن قین بجلی، مسلم بن عوسجه، نافع بن هلال جملی و دیگران.

و) یاران پیامبر در رکاب امام حسین علیه السلام

و) یاران پیامبر در رکاب امام حسین علیه السلام

در میان یاران حسین علیه السلام ، چند تن از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند حبیب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه، هانی بن عروه، عبدالله یقطر حضور داشتند. یکی از این یاران، انس بن حارث است که ابن حجر عسقلانی از صاحب نظران در علم رجال اهل سنت در باره وی می گوید

وی اهل کوفه بوده و بخاری درباره اش می گوید او از رسول خدا صلی الله علیه و آله حدیث شنید و با حسین علیه السلام کشته شد. روایتش را بغوی و ابن شاهین و دیگران آورده اند. صحابی بودنش را عده ای مانند بغوی و ابن سکن و ابن شاهین و دغولی و ابن زبر و الباوردی و ابن منده و ابو نعیم و دیگران بیان کرده اند.(۲)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰ ، ص ۴۷۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۴؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۹۶؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۷.

۲- الاصابه، ج ۱، ص ۲۷۱.

متن روایت وی چنین است: «وی گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: این فرزندم (حسین) در سرزمینی به نام کربلا- کشته می شود. هر کس آن زمان را درک کرد باید او را یاری کند. انس بن حارث نیز چنین نمود و به کربلا رفت و با حسین علیه السلام کشته شد».(۱)

ز) شهادت بنی هاشم

ز) شهادت بنی هاشم

سفیان ثوری از حسن بصری نقل کرده است: «با حسین بن علی علیه السلام ، شانزده تن از اهل بیتش کشته شدند. به خدا قسم که در آن زمان بر روی زمین مشابه آنان پیدا نمی شد.» ثوری گفته است چه کسی در این باره شک دارد.(۲)

تاریخ نگاران از جمله آنان طبری و ابن کثیر دمشقی و دیگران درباره شهادت این افراد از خاندان پیامبر چنین نوشته اند: «اولین کسی از خاندان حسین کشته شد، علی اکبر بن حسین بود که مادرش، لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود الثقفی است که مره بن منقذ بن النعمان العبدی با نیزه بر وی زد و او را کشت. علی بن الحسین وقتی به میدان آمد، چنین رجز گفت:

أنا علی بن الحسین بن علی

نحن و بیت الله أولی بالنبیّ

تاللّه لا یحکم فینا ابن الدعی

من علی پسر حسین فرزند علی ام

ما و خانه کعبه به پیامبر خدا سزاوارتریم

به خدا، پسر بی پدر درباره ما حکم نکند

مره بن منقذ عبدی او را دید و گفت: بزرگ ترین گناهان عرب به گردن من باشد. اگر بر من بگذرد و چنین کند، پدرش را عزادار نکنم. بار دیگر

۱- أسدالغابه، ج ۱، ص ۱۴۶؛ الإصابه، ج ۱، ص ۲۷۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱۲، ص ۲۴۰؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۹۹؛ سبل الهدی، ج ۱۱، ص ۷۵؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۴.

۲- ۱ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۸؛ المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۸؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶.

علی اکبر آمد و با شمشیر به دشـمن حمله برد. مره بن منقذ با نیزه ضربتی به او زد که افتاد. اطرافش را گرفتند و با شمشیر پاره پاره اش کردند.

حمید بن مسلم ازدی گوید: به گوش خودم شنیدم که حسین می گفت: پسرم، خدا قومی را که تو را کشتند، بکشد. نسبت به خدا و شکستن حرمت پیمبر چه جسور بودند. از پس تو دنیاگو مباش. زنی شتابان آمد که گویی پاره خورشید بود و فریاد می زد: ای برادرم، ای برادرزاده ام. پرسـیدم: کیست؟ گفتند: این زینب دختر فاطمه دختر پیامبر خداست. زینب آمد و بر پیکر وی افتـاد. حسـین آمـد و دست او را گرفت و سوی خیمه گاه برد. آن گاه حسـین به طرف فرزنـد خویش رفت و به جوانان گفت: برادرتان را برداریـد. آنان آمدنـد و او را از محل کشـته شدنش بردند و روبه روی خیمه گاهی نهادند که مقابل آن جنگ می کردند».(۱)

پس از آن، عمرو بن صبیـح تیری سوی عبـد الله بن مسـلم بن عقیل انداخت و او دست خویش را بر پیشانی برد. تیر بر دست و پیشانی خورد. پس از آن تیر دیگری زد و قلبش را شکافت.

حمیـد بن مسـلم می گویـد: «پسری سوی ما آمـد که گویی چهره اش پاره ماه بود. شمشـیری به دست داشت و پیراهن و تنبان داشت و نعلینی به پـا که بنـد یکی از آن پـاره بـود. هر چه را فراموش کنم، این را فراموش نمی کنم که بنـد چپ بود. عمر بن سعـد بن نفیل ازدی به من گفت: به خدا، به او حمله می برم. گفتم: سـبحان الله، از این کار چه می خواهی؟ کشـته شدن همین کسان که محاصـره اند، بس نیست؟ گفت: به خدا، به او حمله می برم و حمله برد و پس نیامد تا سر او را با شمشیر زد که پسر به رو افتاد و گفت: عمو جانم مرا

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۴.

دریـاب. حسین چون عقـاب برجست و هماننـد شیری خشـمگین حمله آورد و عمر را بـا شمشـیر زد که دست خود را حـایل شمشـیر کرد که از زیر مرفـق قطع شـد و بانـگ زد و عقب رفت. چنـد تن از سواران کوفه حمله آوردنـد که عمر را از دسـت حسـین رهایی دهند. اسبان رو به عمر آورد و او را لگدمال کردند تا جان داد. وقتی غبار رفت، حسـین را دیدم که بر سـر پسر ایسـتاده بود و پسـر با دو پای خویش زمین را می خراشید و حسین می گفت: ملعون باد قومی که تو را کشتند! به روز رستاخیز جـد تو از جمله دشـمنان آنها خواهد بود. آن گاه گفت: به خدا برای عمویت گران است که او را بخوانی، اما جوابت ندهد یا جوابت دهد، اما سودت ندهد. به خدا دشـمنش بسـیار است و یاورش اندک. آن گاه وی را برداشت. دو پای پسـر را دیدم که روی زمین می کشـید. حسین سینه به سینه وی نهاده بود. با خودم گفتم: او چه کار می کند؟ وی را برد و با پسرش علی اکبر و دیگر کشتگان خاندانش که اطراف وی بودند، یک جا نهاد.

راوی می گوید: درباره پسر پرسش کردم. گفتند: وی قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب بود».(۱)

«عباس بن علی بن ابی طالب،(۲)مادرش، ام البنین بنت حرام عامریه، وی در کربلا علم دار حسـین بود.»(۳) «وی را چندین نفر مانند زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل سنبسی(۴)و حرمله بن کاهل اسدی، کشتند».(۵)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۷؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۴.

۲- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۷.

۳- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۲.

۴- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸.

۵- انساب الاشراف، ج ۱۱، ص ۱۷۵.

ح) چگونگی شهادت امام حسین علیه السلام

ح) چگونگی شهادت امام حسین علیه السلام

چگونگی شـهادت ریحانه رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار رنج آور و دلخراش و حزن آور است. با فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله کـاری کردنـد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله حتی با کفار نیز این اعمال را روا نمی دانست. «پس از کشـته شدن یاران و اهل بیت حسـین علیه السلام ، حسین به شدت تشنه شد و خواست آب بیاشامد. حصین بن تمیم تیری بر او زد که بر دهانش نشـست. حسـین علیه السـلام خون ها را با دست خود گرفت و خدای را ستایش می کرد و چنین نفرین نمود: «اَللَّهُمّ أحْصِهِم عَـدداً، وَ اقْتُلْهُم بَـدَداً، وَ لا تَذَرْ عَلَی الْارضِ مِنْهُم أحَداً؛ خدایا شـمارشان را کم کن و به پراکندگی جانشان را بگیر و یکی از آنان را روی زمین باقی مگذار».(۱)

«آن گـاه به سوی فرات حرکت کرد. یـک نفر از قبیله از بنی ابـان بن دارم گفت: وای بر شـما، میان او و رسـیدن به آب حایل شویـد. دشـمنان به دنبال او رفتنـد تا میان حسـین و فرات حایل شدنـد. راوی می گویـد: مرد ابانی تیری زد که در چانه حسـین جای گرفت. حسـین گفت: خدایا، تشـنه اش بدار. آن گاه تیر را در آورد و دسـتش پر خون شد. فرمود: خدایا، به تو شـکایت می برم از اینـان. ببین که با فرزنـد دختر پیامبرت چه می کننـد.»(۲) «آن گـاه شـمر بن ذی الجوشن با حـدود ده نفر از پیادگان مردم کوفه سوی خیمه های حسـین رفت تا به اهل خیمه حمله کند. حسـین به سوی آنها بازگشت، اما آنان بین حسـین و خیمه ها حایل شدند. حسین گفت: وای بر شما اگر دین ندارید و از روز معاد نمی ترسید، در کار دنیای خود آزاده باشید و به خیمه و عیالم کار

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۷؛ سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۳۰۲.
۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۹؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۶؛ الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

نداشته باشید و آنان را از دست اوباش و بی خردانتان محفوظ بدارید. شمر بن ذی الجوشن گفت: ای پسر فاطمه این کار را برایت می کنیم».(۱)

«آن گاه شمر با پیادگان که از جمله آنها ابوالجنوب عبد الرحمان و مقثعم بن عمرو بن یزید و صالح بن وهب یزنی و سنان بن انس نخعی و خولی بن یزید اصبحی بود، سوی وی آمدند. شمر به ترغیبشان پرداخت. به ابوالجنوب که سلاح کامل داشت، گفت: برو به سراغش. ابو الجنوب گفت: چرا خودت نمی روی؟ به همدیگر ناسزا گفتند: آن گاه شمر بن ذی الجوشن با پیادگان نزدیک حسین آمد و حسین به آنها حمله برد که عقب نشستند و عاقبت او را محاصره کردند. پسری از خیمه حسین سوی وی می آمد. خواهرش، زینب دختر علی او را گرفت که نگاهش بدارد. حسین نیز گفت: نگاهش بدار، اما پسر نپذیرفت و دوان سوی حسین آمد و پهلوی وی ایستاد. بحرّ بن کعب از بنی تیم الله شمشیر بر حسین فرود آورد. پسر گفت: ای پسر زن خبیث، عموی مرا می کشی؟ بحرّ او را با شمشیر زد. پسر دست را حایل شمشیر کرد که قطع شد و تنها به پوست بند بود. پسر صدا زد: ای عمو. حسین او را گرفت و به سینه چسبانید و گفت: برادرزاده ام بر این حادثه که بر تو رخ داد، صبوری کن و آن را ذخیره خیر کن که خدا تو را پیش پدران شایسته ات پیامبر خدا و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن بن علی می برد. آن گاه گفت: خدایا قطره های آسمان را از آنها بدار و از برکات زمین محرومشان کن. اگر تا مدتی بهره مندشان می کنی، آنها را به گروه ها پراکنده کن که دسته های جدا باشند و هرگز ولایتداران از آنها خشنود نباشند که ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند، اما به ما حمله کردند و خونمان را ریختند.

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الطبقات الکبری ،ج ۱۰، ص ۴۷۳.

آن گاه با پیادگان چندان جنگید که عقب رفتند. آن گاه پیادگان از راست و چپ به صورت گروهی به وی حمله بردند و او به سمت راستی ها حمله برد تا پراکنده شدند. و به سمت چپی ها نیز حمله برد تا پراکنده شدند. پوشش خز به تنش بود و عمامه داشت. وقتی حمله می برد، پیادگان از راست و چپ او چون بزغاله از حمله گرگ، فراری می شدند. به خدا، در این حال بود که زینب دختر فاطمه به طرف وی آمد، می گفت: کاش آسمان به زمین می افتاد! در این وقت، عمر بن سعد نزدیک حسین رسید. زینب به او گفت: ای عمر سعد، ابو عبدالله را می کشند و تو نگاه می کنی!(۱)

حسین علیه السلام چون یکه سواری دلیر، از تیر احتراز می کرد. جای حمله را جست وجو می کرد و به سواران حمله می برد و می گفت: آیا برای کشتن من جمع شده و شتاب دارید؟ به خدا، پس از من از بندگان خدا، کسی را نخواهید کشت که خدا از کشتن وی بیش از کشتن من بر شما خشم آورد. من به خدا امیدوارم که بی حرمتی شما را مایه گرامی داشت من کند و به ترتیبی که ندانید، انتقام مرا از شما بگیرد. به خدا، اگر مرا بکشید، خدای شما را به جان هم اندازد و خون هایتان را بریزد و به این بس نمی کند و عذاب دردناکتان را دو برابر کند.(۲)

حسین بر اثر زخم و جراحت ها وخونریزی ها بی رمق افتاده بود. راوی می گوید: «مدتی دراز از روز بود که اگر افراد می خواستند بکشندش کشته بودند، اما هر کس به دیگری وامی گذاشت و هر گروهی می خواست گروه دیگر مرتکب کشتن او شده باشد. راوی می گوید: شمر میان مردم صدا زد که وای بر شما، منتظر چه هستید؟ مادرهایتان عزادارتان شود، بکشیدش. پس از

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۷.
۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۸.

هر سو به او حمله بردند. ضربتی به کف دست چپ او زدند. این ضربت را زرعه بن شریک تمیمی زد. ضربتی نیز به شانه اش زدند. سپس رفتند و او سنگین شده بود و در حال افتادن بود. در این حال سنان بن انس نخعی حمله برد و نیزه در او فرو برد که از اسب افتاد و به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن. خولی می خواست چنین بکند، اما ضعف آورد و لرزید و سنان بن انس به او گفت: خدا بازوهایت را بشکند و دستانت را جدا کند. پس خودش از اسب فرود آمد و سرش را جدا کرد و به خولی بن یزید داد. این در حالی بود که آن حضرت پیش از آن ضربت های شمشیر مکرر خورده بود.(۱)

ابن عبدالبر می گوید: «قاتل وی سنان بن أنس نخعی است و گفته شده قاتل، سنان بن ابی سنان نخعی، جد شریک نخعی قاضی معروف است و نیز گفته شده قاتل امام، مردی از مذحج بوده و نیز گفته شده قاتل، شمر بن ذی الجوشن است که ابرص بود، ولی کوفیان می گویند قاتل، عمر سعد بوده. علت اینکه قتل را به عمر سعد نسبت می دهند، آن است که وی فرمانده لشکر بوده است».(۲)

جعفر بن محمد می گوید: «وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سی و سه ضربت نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر بر او بود».(۳)

راوی می گوید: «هر چه در تن حسین بود در آوردند، شلوارش و جامه زیر را بحرّ بن کعب گرفت. روپوش را که خز بود، قیس بن اشعث گرفت

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۸.

۲- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۴.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۷۳ و۴۷۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۲؛ البدایه والنهایه، ج ۸ ص ۲۰۵؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۸.

که پس از آن به قیس قطیفه مشهور گشت. نعلین او را یکی از بنی اود به نام اسود گرفت، شمشیرش را یکی از بنی نهشل و شمشیر دیگرش را جمیع بن خلق اودی گرفت».(۱)

پس از کشتن امام حسین علیه السلام نیز دست از جنایت نکشیدند و برخلاف سنت اسلامی جنگ و مقاتله، عمر بن سعد میان یاران خود ندا داد: «چه کسی داوطلب می شود که با اسب بر تن حسین بتازد؟ ده نفر داوطلب شدند، از جمله اسحاق بن حیوه حضرمی همان که روپوش حسین را ربود و بعدها پیسی گرفت و اخنس بن مرثد آمدند و با اسبان خویش حسین را لگد کوب کردند، چندان که پشت و سینه او را در هم شکستند».(۲)

«یکی دیگر از جنایت های لشکر ابن سعد، بریدن سرهای شهدا و به همراه آوردن آنها بالای نیزه، در جلوی چشم کودکان و زنان اسیر خاندان پیامبر به سوی عبیدالله بن زیاد و آن گاه به سوی یزید بود؛ کاری که پیش از آن سابقه در اسلام نداشت، در پستی و زشتی و جنایت آمیز بودن این کار همین بس که سر حسین فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریحانه وپاره تن او اولین سری بود که در اسلام بر سر نیزه حمل گردید.»(۳)مورخان درباره تعداد سرها و حاملان آن نوشته اند: «وقتی حسین علیه السلام کشته شد، سرهای او و اهل بیت و یاران و اصحابش را که هفتاد سر بود نزد عبیدالله آوردند. قبیله کنده به سرپرستی قیس بن اشعث سیزده سر، قبیله هوازن با ده سر به سرپرستی شمر بن ذی الجوشن داشت و قبیله تمیم با هفده سر، بنی اسد با شش سر و مذحج با هفت سر و دیگر لشکرها با هفت سر آمدند».(۴)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۷۸؛ الطبقات الکبری، ج ۱۰؛ ص ۴۸۰.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۵. البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۶؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۰.

۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۸۰؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۹۴.

۴- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۸؛ الکامل، ج ۴، ص ۹۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۷.

ط) تعداد شهدای کربلا

ط) تعداد شهدای کربلا

تعداد کسانی که با حسین علیه السلام کشته شدند، هفتاد و دو تن بودند.(۱)

ی) عظمت قتل حسین علیه السلام

ی) عظمت قتل حسین علیه السلام

درباره عظمت قتل ریحانه رسول صلی الله علیه و آله روایات فراوانی وارد شده است؛ روایاتی که برخی قبل از شهادت و پس از شهادت به این عظمت اشاره دارد. سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند: «خداوند به رسول خدا صلی الله علیه و آله وحی کرد: من به جهت کشته شدن حضرت یحیی، هفتاد هزار تن را کشتم، اما به جهت کشتن پسر دخترت، دو هفتاد هزار نفر را خواهم کشت».(۲)

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می گوید: «سند این حدیث صحیح است، اما بخاری و مسلم آن را در کتاب هایشان نیاورده اند».(۳)

عامر بن سعد بجلی می گوید: «هنگامی که حسین بن علی کشته شد رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. به من فرمود: اگر براء بن عاذب را دیدی، سلام مرا به او برسان و بگو جایگاه کشندگان حسین در آتش جهنم است و چه بسا خداوند اهل زمین را به این جهت به عذابی دردناک مبتلا نماید. عامر می گوید: نزد براء آمدم و به او خبر دادم. براء گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله درست فرمود و خواب تو نیز درست است؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که مرا در خواب ببیند درست دیده است؛ زیرا شیطان با چهره من (به خواب کسی) نمی آید».(۴)

۱- اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۰۵. (وکان عده من قتل معه اثنین و سبعین رجلا).

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۵؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۱؛ سیر اعلام النبلا، ج ۴، ص ۳۴۳؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۸؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۵۲؛ محمد بن احمد ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۷۷، «أوحی الله تعالی إلی محمد۹ انی قتلت بیحیی بن زکریا سبعین ألفا وانی قاتل بابن ابنتک سبعین ألفا وسبعین ألفا».

۳- المستدرک، ج ۳، ص ۱۷۹.

۴- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۵۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۶.

أحمد بن محمد مصقلی می گوید: «پدرم گفت هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، صدای ندا دهنده ای شنیده شد که شب هنگام ندا می کرد؛ خودش دیده نمی شد، ولی آوایش به گوش می رسید که می گفت: قوم ثمود، ناقه حضرت صالح (پیغمبر) را پی کردند و از این راه به بیچارگی گرفتار گردیدند و آثار نیك بختی از آنان رخت بر بست. بدیهی است فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله گرامی تر (از ناقه صالح) بودند. شگفت است که چرا هنگامی که آنان دست به این عمل فجیع دراز کردند، مسخ نشدند، در حالی که خدای تعالی برای سرکشان و انکارکنندگان، دوزخ را مملو از آتش سوزان، قرار داده است».(۱)

ک) حزن رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم برزخ

ک) حزن رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم برزخ

ابن عباس می گوید: «در نیم روزی خوابیده بودم. در عالم خواب، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم، در حالی که پریشان حال و غبارآلود بود و در دستش شیشه ای پر از خون داشت. گفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت گردد، این شیشه چیست؟ فرمود: این خون حسین و یاران اوست که امروز جمع کرده ام، من آن روز را در نظر گرفتم درست همان روزی بود که سید الشهدا علیه السلام به شهادت رسید بودند».(۲)

ابن کثیر می گوید: «این روایت را فقط احمد آورده و سندش قوی است.»(۳) هیثمی نیز می گوید: «این روایت را احمد بن حنبل و طبرانی نقل کرده اند و رجال احمد حنبل همال رجال صحیح است».(۴)

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۲؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۴۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.
۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۲۷؛ استیعاب، ج ۱، ص ۳۹۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۵۰۰؛ الاصابه، ج ۲، ص ۷۱؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۳۱.
۳- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۸.
۴- مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۴.

سلمی می گوید: «نزد ام سلمه (همسر پیامبر رفتم. دیدم گریه می کند گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که ناله می زد و سر و ریشش خاک آلود بود. پرسیدم: ای رسول خدا چه اتفاقی برایت رخ داده؟ فرمود: هم اینک شاهد کشته شدن حسین بودم».(۱)

۳. وقایع پس از شهادت

اشاره

۳. وقایع پس از شهادت

قیام و شهادت فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله در میان برخی صحابه که زنده بودند و تابعین و دیگر مردم، بازتاب های مختلفی داشت که به بیان برخی از آنها می پردازیم.

الف) عکس العمل صحابه در برابر قتل حسین علیه السلام

اشاره

الف) عکس العمل صحابه در برابر قتل حسین علیه السلام

در زمان شهادت امام حسین علیه السلام شمار اندکی از صحابه زنده بودند که در تاریخ واکنش برخی از مشهورین آنان آمده است:

یک _ ام المومنین ام سَلَمه

یک _ ام المومنین ام سَلَمه

شهر بن حوشب نقل کرده است که «گروهی در خانه ام سلمه همسر رسول خدا بودیم که ناگهان بانگ شیون زنی را شنیدیم. آن زن همچنان پیش آمد تا به خانه ام سلمه رسید و گفت: حسین کشته شد. ام سلمه گفت: بالاخره این کار را کردند. خدای خانه ها یا گورهایشان را بر ایشان انباشته از آتش کند. آن گاه بی هوش افتاد. ما نیز برخاستیم».(۲)

۱- ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۱۷؛ أسد الغابه، ج ۱، ص ۵۰۰؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۱۸؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳۱۹.

۲- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۳۹؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۲۵۹؛ سبل الهدی، ج ۱۱، ص ۷۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷.

دو _ عبدالله بن عباس

دو _ عبدالله بن عباس

ابن ابی ملیکه برای ما نقل کرده است: «در همان حال که ابن عباس میان مسجد الحرام نشسته و منتظر دریافت خبری از حسین بن علی بود، کسی پیش او آمد و آهسته به او چیزی گفت. ابن عباس گفت: انالله و انا الیه راجعون. ما پرسیدیم: ای ابوالعباس! چه خبری شده؟ گفت: مصیبت بزرگی رخ داده که در پیشگاه خدا حساب می کنیم. نوکرم به من خبر داده که از ابن زبیر شنیده که می گفته است حسین بن علی کشته شده است. ابن عباس از جای خود برنخاسته بود که ابن زبیر آمد و او را تسلیت گفت و برگشت. ابن عباس برخاست و به خانه خویش رفت و مردم پیش او می رفتند تا تسلیت بگویند. ابن عباس گفت: رفتار سرزنش آمیز ابن زبیر برای من هم سان مصیبت حسین است. آیا هنگامی که ابن زبیر برای تسلیت گفتن پیش من آمد، دیدید که چگونه راه می رفت آیا این گونه رفتار چیزی جز سرزنش و شادمانی است»؟(۱)

سه _ عبدالله بن جعفر طیار

سه _ عبدالله بن جعفر طیار

عبدالرحمان بن عبید، ابی الکنود می گوید: «هنگامی که خبر کشته شدن دو پسر عبدالله بن جعفر بن ابی طالب و حسین به وی رسید، مردم و غلامانشان برای تسلیت گویی پیش وی رفتند. در آن وقت یکی از غلامان به نام ابولسلاس گفت: این مصیبت را از حسین داریم و به سبب او به سرمان آمد است؛ عبدالله بن جعفر وقتی این سخن را شنید، با لنگه کفش خویش او را زد و گفت: ای پسر زن بوگندو، درباره حسین چنین می گویی؟ به خدا، اگر

۱- تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۴۰؛ تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۳۹.

آنجا بودم، دوست داشتم از او جدا نشوم تا با وی کشته شوم. به خدا، چیزی که مرا تسکین می دهد و مصیبت غمشان را آسان می کند، همین است که با برادرم و عموزاده ام کشته شده، و او را یاری کرده و با وی ثبات ورزیده اند. آن گاه رو به حاضران کرد و گفت: حمد خدای عز و جل را، به خدا کشته شدن حسین برای من گران بود. اگر دستانم او را یاری نکرد، دو پسرانم یاری اش کردند».(۱)

چهار ـ واثله بن اسقع

چهار ـ واثله بن اسقع

اوزاعی از شداد بن عبدالله روایت می کند: «هنگامی که سر حسین را به شام آوردند، مردی او و پدرش را دشنام داد. شنیدم که واثله گفت: به خدا قسم، همواره علی و حسن و حسین و فاطمه را دوست دارم از هنگامی که شنیدم آنچه را رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آنان گفت؛ زیرا روزی به دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه رفته بودم دیدم حسن آمد. رسول خدا صلی الله علیه و آله او را روی زانوان راست خود نشانید و بوسید. آن گاه حسین آمد او را نیز بر زانوان چپش نشانید و بوسید. سپس فاطمه آمد او را نیز پیشش نشانید و علی را نیز فراخواند. آن گاه فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد». (احزاب: ۳۳) ابن اثیر پس از نقل حدیث می گوید ابو احمد عسکری گفته است که اوزاعی و زهری در فضایل اهل بیت علیه السلام جز همین حدیث را نقل نکرده اند؛ چرا که آن دو از بنی امیه می ترسیدند».(۲)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۷؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۹.

۲- اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹۸.

پنج ـ أنس بن مالك

پنج ـ أنس بن مالك

هنگامی که سر حسین علیه السلام را در تشت نزد عبیدالله بن زیاد گذاشتند، وی با چوبی که در دست داشت، بر دندان ها می زد. انس بن مالك که حضور داشت، گفت: «چه می کنی چوب دستی ات را بردار بارها دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله همین دندان ها را می بوسید».(۱)

شش ـ عبدالله بن عمر

شش ـ عبدالله بن عمر

عبدالرحمان بن أبی نعیم می گوید: «مردی عراقی از وی درباره حکم خون مگسی که در حال احرام کشته شود و خونش به لباس محرم برسد، پرسید. وی گفت: به این مرد بنگرید که از خون مگس می پرسد، در حالی که فرزند رسول خدا را کشته اند و من خود از رسول خدا شنیدم که فرمود: حسن و حسین، دو گل خوش بوی من از دنیایند».(۲)

هفت ـ زید بن أرقم

هفت ـ زید بن أرقم

«هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، عمر سعد سر وی و اصحابش را برای ابن زیاد فرستاد. وی مردم را جمع کرد و سرها را حاضر ساخت. ابن زیاد مدتی با چوب میان دندان های جلو آن حضرت را می زد، چون زید بن ارقم دید که از چوب زدن دست بر نمی دارد، گفت: این چوب را از این دندان ها بردار. قسم به آنکه خدایی جز او نیست، دو لب پیامبر خدا را دیدم که بر این دو لب بود و آن را می بوسید. آن گاه گریست. ابن زیاد گفت: خدا دیدگانت را

۱- اسد الغابه، ج ۱، ص ۴۹۷؛ البدایه والنهایه، ج ۶، ص ۲۶۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۱۷؛ ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۲؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۹. «فقال ابن عمر: انظروا إلی هذا یسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله; وسمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول إن الحسن والحسین هما ریحانتای من الدنیا».

بگریانـد. به خـدا اگر که پیر و خرفت نبودی و عقلت نرفته بود، گردنت را می زدم. راوی می گویـد: آن گاه زیـد برخاست و بیرون رفت و می گفت: ای گروه عربـان، پس از این شـما بردگانیـد. پسـر فاطمه را کشتیـد و پسـر مرجانه را امارت دادیـد که نیکانتان را بکشد و بدانتان را برده کند. به ذلت رضایت دادید. ملعون باد آنکه به ذلت رضایت دهد».(۱)

هشت _ ابو برزه اسلمی

هشت _ ابو برزه اسلمی

«هنگامی که اسـیران و سـرهای شـهدا را به شام نزد یزید بردند و جلویش گذاشـتند، ابو برزه اسلمی نیز حضور داشت. سر امام حسین علیه السلام پیش روی یزید بود و چوبی به دست داشت که به دهان حضرت می زد. آن گاه گفت: قوم ما به ما انصاف ندادند و از انصاف خودداری کردند تا آنکه شمشـیرهایی که در دست داشتیم و از آنها خون می چکد، انصاف داد (و کار را یک سـره کرد). آن شمشـیر، سر مردانی را شکافت که آن مردان برای ما بسی عزیز و گرامی بودند اگر چه نسبت به ما عاق و ستمگر بودند».

ابوبرزه اسـلمی گفت: «چوبت به جاهای مهمی می خورد. به خـدا چوبت به جایی می خورد که بارها دیـده ام پیامبر لب بر آن می نهاد. ای یزیـد به روز رسـتاخیز می آیی و شـفیع تو ابن زیاد است و حسـین نیز به روز رسـتاخیز می آیـد و شـفیعش محمد است آنگاه برخاست و بیرون رفت». (۲)

۱- تاریـخ الطبری، ج ۵، ص ۴۵۶؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۹۹؛ محمود بن احمـد عینی، عمـده القاری، ج ۱۶، ص ۲۴۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۰۷.

۲- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۶۵؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۵۴۶؛ مطهر بن طاهر مقدسی، البدء والتاریخ، ج ۶، ص ۱۲؛ الکامل، ج ۴، ص ۸۵؛ تهذیب الکمال، ج ۶، ص ۴۲۸.

ب) عکس العمل مردم شهر های معروف

اشاره

ب) عکس العمل مردم شهر های معروف

زیر فصل ها

یک _ کوفیان

دو _ مدینه

سه _ مکه

ج) پشیمانان

یک _ ضحاک بن عبدالله مشرقی

دو _ بشر بن غالب اسدی

سه _ عبیدالله بن حر جعفی

چهار_ فراس بن جعده بن هبیره مخزومی

یک _ کوفیان

یک _ کوفیان

مردم کوفه پس از شهادت حسین علیه السلام به اشتباه خود در کوتاهی کردن در یاری آن حضرت پی بردند و در خانه سلیمان بن صرد خزاعی جمع شدند و سرانجام علیه حکومت یزید قیام کردند که در تاریخ به قیام توابین مشهور شد. عده زیادی از آنان کشته و پس از مدتی با مختار همراه شدند و همه قاتلان حسین و اصحابش را به هلاکت رساندند.

دو _ مدینه

دو _ مدینه

اینان نیز پس از شنیدن شهادت امام حسین علیه السلام و پس از آگاهی از فساد دربار اموی و شخص یزید به رهبری عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه، قیام حره واقم را در سال ۶۲ به راه انداختند.

سه _ مکه

سه _ مکه

عبدالله بن زبیر که به همراه امام حسین علیه السلام از خبر مرگ معاویه با خبر شده و هم زمان با آن حضرت از مدینه به مکه خروج کرده بود، پس از شنیدن قتل امام حسین علیه السلام به بهانه خون خواهی امام حسین علیه السلام در مکه قیام کرد و مدت ها بر مکه و مدینه و کوفه و بصره حاکمیت یافت.

ج) پشیمانان

ج) پشیمانان

تاریخ از برخی افراد که در رکاب امام حسین علیه السلام حضور داشتند و از آن حضرت جدا شدند یا در یاری آن حضرت کوتاهی کردند، به عنوان پشیمانان نام می برد که به نام برخی از آنها اشاره می کنیم:

یک _ ضحاک بن عبدالله مشرقی

یک _ ضحاک بن عبدالله مشرقی

وی از قبیله همدان و یکی از یاران امام حسین علیه السلام و از بازگوکنندگان حوادث کربلا_ است. وی می گوید: «من و مالک بن نضر ارحبی نزد حسین رفتیم و پس از سلام نزدش نشستیم. جواب سلام را داد و به ما خیرمقدم گفت. آن گاه از علت آمدنمان پرسید. گفتیم: آمده ایم به تو سلام گفته و از خدا برایتان طلب عافیت نماییم و دیدار تازه کنیم و خبر مردم را به تو بگوییم. به تو می گوییم که اینان به جنگ با تو اتفاق دارند. به کار خویش بنگر. حسین علیه السلام گفت: حسبی الله و نعم الوکیل. ما نیز ادای احترام کردیم و دعا و خداحافظی کردیم که گفت: چرا مرا یاری نمی کنید؟ مالک بن نضر گفت: قرض دارم و عیال وارم. من نیز گفتم: قرض دارم و عیال وارم، اما اگر اجازه دهی، حاضرم شما را یاری دهم تا زمانی که موجب دفاع از تو شود و ماندنم برای تو سودمند باشد، اما وقتی دیدم جنگ آوری باقی نمانده است، بروم. حسین علیه السلام گفت: اجازه داری. پس با وی ماندم و چون شب (عاشورا) رسید گفت: اینک شب شما را در برگرفته آن را وسیله رفتن کنید. هر یک از شما دست یکی از خاندان مرا بگیرد و در روستاها و شهرهایتان پراکنده شوید تا خدا گشایش دهد، که این قوم مرا می خواهند. وقتی به من دست یافتند، از تعقیب دیگران غافل می مانند. برادران و پسران و برادرزادگانش و دو پسر عبدالله بن جعفر گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای آنکه پس از تو بمانیم؟ خدا هرگز چنین روزی را نیاورد. نخست عباس این سخن گفت. سپس آنها این سخن و مانند آن را به زبان آوردند.حسین علیه السلام گفت: ای پسران عقیل، کشته شدن مسلم شما را بس است. بروید که اجازه تان دادم. آنها نیز گفتند: مردم چه خواهند گفت؟ می گویند: بزرگ و سرور و فرزندان عمویمان را که

بهترین عموها بود، رها کردیم و با آنها یک تیر نینداختیم و یک نیزه و یک ضربت شمشیر نزدیم و ندانستیم چه کردند. به خدا چنین کاری نمی کنیم، جان و مال و کسانمان را فدایت می کنیم و همراه تو می جنگیم تا شریک سرانجامت شویم. خدا، زندگی از پس تو را روسیاه کند.

ضحاک بن عبدالله می گوید: سپس مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و گفت: ما تو را رها کنیم و در ادا نکردن حق تو چه عذری نزد خدا ببریم؟ به خدا چنین نمی کنم تا نیزه ام را در سینه هاشان بشکنم و تا زمانی که شمشیر در دست دارم ضربتشان می زنم. اگر برای دفاع از تو سلاح برای جنگشان نداشته باشم، چندان سنگشان می زنم که با تو بمیرم.

سعد بن عبدالله حنفی گفت: به خدا تو را رها نمی کنیم تا خدا بداند که در نبود پیامبر حرمتش را در وجود حرمت تو رعایت کرده ایم. به خدا اگر بدانم کشته می شوم، سپس زنده می شوم، آن گاه زنده زنده سوزانده می شوم و خاکسترم به باد می رود و هفتاد بار این چنین کاری با من بکنند، از تو جدا نمی شوم تا پیش رویت جان بدهم. پس چرا چنین نکنم که یک بار کشته شدن است و آن گاه کرامتی است که هرگز پایان نمی پذیرد.

زهیر بن قین گفت: به خدا، دوست دارم کشته شوم و زنده شوم و باز کشته شوم و به همین صورت هزار بار کشته شوم تا خدا با کشته شدن من، رنج و بلا را از جان تو و جان جوانان خاندان تو دور کند.

ضحاک بن عبدالله می گوید: آن شب حسین و یاران وی همه شب بیدار بودند، نماز می خواندند و به درگاه خدا دعا و زاری می کردند و آمرزش می خواستند».(۱)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۱؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷؛ الکامل، ج ۵، ص ۵۹.

ضحاک بن عبدالله می گوید: «در واپسین لحظات، هنگامی که از اهل بیت و یاران حسین علیه السلام کسی جز سوید بن عمرو بن ابی مطاع خثعمی و بشیر بن عمرو حضرمی باقی نمانده بود نزد حسین آمدم و گفتم: ای ابا عبدالله من شرط کرده بودم تا زمانی به همراه تو بجنگم که یار و یاوری داشته باشی. حال که کسی نمانده است، به من اجازه بده بروم؛ چون من توان دفاع از تو و خودم را در برابر اینان ندارم. حسین علیه السلام نیز به وی اجازه داد. عده ای از اهل یمامه از یاران عمر سعد به تعقیبم پرداختند، اما سرانجام دست کشیدند و من توانستم فرار کنم».(۱)

دو ــ بشر بن غالب اسدی

دو ــ بشر بن غالب اسدی

از جمله کسانی که در یاری حسین علیه السلام کوتاهی کردند و سرانجام پشیمان شدند، بشر بن غالب بود. وی در ذات عرق با امام حسین برخورد کرده بود. امام از او پرسید: از کدام قوم و قبیله ای؟ گفت: از بنی اسد. حضرت پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از عراق. پرسید: از عراق چه خبر؟ بشر گفت: قلب ها با تو، اما شمشیرها در خدمت بنی امیه است. امام فرمود: ای برادر عرب، راست گفتی؛ خدا آنچه بخواهد و آن گونه که اراده کند، آن کند. بشر بن غالب گفت: ای فرزند دختر رسول خدا، معنی این آیه چیست؟ «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ؛ (به یاد آورید) روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می خوانیم.» (اسرا: ۷۱) امام فرمود: ای برادر اسدی، دو گونه پیشوا داریم؛ پیشوای هدایت که به هدایت فرا می خواند و کسی که گفته وی را اجابت کند، به بهشت رود و امام و پیشوای گمراه که به گمراهی فرامی خواند و کسی که او را اجابت کند، به جهنم رود.»(۲)«وی با اینکه چنین سخنی را از امام پرسیده بود، اما یاری اش

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۴۵.

۲- الفتوح، ج ۵، ص ۷۰.

نکرد و سرانجام از این کرده خویش پشیمان شد. عبدالله بن شریک می گوید: خودم، بشر بن غالب را دیدم که از شدت پشیمانی یاری ندادن حسین علیه السلام ، خود را بر قبر حسین افکنده بود و خاک آن را بر سرش می ریخت و می گریست».(۱)

وی پس از شهادت امام حسین علیه السلام در خدمت زبیریان در آمد و سرانجام تحت فرمان حجاج بن یوسف ثقفی در جنگ با خوارج در اهواز کشته شد.(۲)

سه _ عبیدالله بن حر جعفی

سه _ عبیدالله بن حر جعفی

پیش از این گفته شد که حسین علیه السلام ، وی را نزدیک کربلا دید و او را به یاری دادن خود و جنگ همراه خویش فراخواند. عبیدالله بن حر نپذیرفت. حسین فرمود: اینک اگر خواسته مرا نمی پذیری، چنان باش که فریاد یاری خواهی ما و هیاهوی دشمن را بر ما نشنوی. به خدا سوگند، هر کس صدای یاری ما را بشنود و ما را یاری ندهد، پس از آن هرگز خیری نخواهد دید. وی از کسانی بود که پس از شهادت امام حسین علیه السلام همواره اظهار پشیمانی می کرد و اشعار فراوانی در این باره سروده است. وی می گوید: امیر فریب کار(عبیدالله زیاد) که به راستی فریب کار است، به من می گوید: ای کاش با حسین شهید که پسر فاطمه است، جنگ می کردی و حال آنکه روح و روان من از کناره گیری و یاری ندادن حسین از یک سو و از سویی دیگر به سبب بیعت با این پیمان شکن مرا سرزنش می کند. وای از پشیمانی که چرا او را یاری ندادم. آری که هیچ کس این پشیمانی را جبران نمی کند. اینک من، هرچند از دفاع کنندگان حسین نبودم، ولی تا جان از کالبدم جدا شود، اندوه گینم. خداوند، ارواح کسانی را که در یاری دادن حسین دامن همت بستند، از آب

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۵۰۱؛ یعقوب بن سفیان بسوی، المعرفه والتاریخ، ج ۲، ص ۷۵۴.

۲- تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۴۶؛ أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۲۴؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۱۰.

رحمت جاودانه سیراب فرمایـد. کنار آرام گاه ها و جایگاه ایشان ایسـتادم. چشم من گریان و نزدیک بود که همه احشای من بترکـد و بیرون بریزد. به جان خودم سوگنـد که مردانی جنگ آزموده بودنـد و بزرگان مـدافعی که شـتابان به میـدان رزم می رفتند، آن شـیران بیشه شـجاعت با شمشـیرهای خود در یاری پسـر دختر پیامبرشان یکدیگر را دلداری دادند. ایشان در دفاع از حسین با نیزه های خود با لشکرهای بدبخت و تبه کاران جنگیدند.(۱)

عبیدالله بن حر جعفی این ابیات را نیز سروده است: «آیا اینک که حسین را یاری نداده ام، ابن زبیر امیدوار است که سرانجام او را یاری دهم؟ خودداری من از یاری حسـین مایه بـدبختی و زیان و به سـبب بزدلی من بود و حال آنکه اگر در راه او جانبازی می کردم، چشمم روشن می شد و به فضیلت می رسیدم». (۲)

او پس از ترک امام حسین علیه السلام هیچ گاه موضع گیری صحیحی نداشت. وی نه ابن زبیر را یاری کرد و نه در قیام مختار برای خون خواهی از حسـین علیه السـلام شرکت جست. او در ایام مختار به راهزنی روی آورد و در روزگار زبیریان نیز سر به طغیان برداشت. مدتی زندانی بود و آن گاه در سال ۶۸ هجری به دستور مصعب بن زبیر کشته شد.(۳)

چهار_ فراس بن جعده بن هبیره مخزومی

چهار_ فراس بن جعده بن هبیره مخزومی

وی خویشاوند و پسـرعمه حسـین علیه السـلام بود؛ زیرا پدرش، جعده ومادرش، ام هانی دختر ابوطالب بود. وی همچنین داماد امام حسین علیه السلام و شوهر زینب صغرا بود.(۴) او نیز از جمله کسانی بود که با حضرت حسین علیه السلام برای قیام بر

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۵۱۴.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۵۱۵.

۳- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۳۵؛ تاریخ الإسلام، ج ۵، ص ۶۵.

۴- المحبر، ص ۵۶.

امویان در روزگار معاویه، مکاتبه کرده و به امام در مکه پیوسته بود. در طول این مدت همراه امام بود تا اینکه به عراق رسید. درباره وی نوشته اند: «فراس بن جعده مخزومی هنگامی که سختی وضع و هم دستی لشکریان بر جنگ امام را دید، هراسان شد و از جنگ ترسید و رعب و هراس بر او مستولی گشت. امام، پریشانی اش را دریافت و به وی اجازه رفتن داد و او در تاریکی شب، پای به فرار نهاد».(۱)

د) سرانجام ظالمان

د) سرانجام ظالمان

پس ازشهادت امام حسین علیه السلام ، آن عبد صالح خدا چنان که خود فرموده بود، دشمنان و ظالمان به آن حضرت به مقصد و مقصود خود نرسیدند و همگی آنان نابود شدند. ابن کثیر دمشقی، شاگرد مکتب ابن تیمیه حرانی در این باره می گوید: «بیشتر روایاتی که درباره بلاهایی که بر سر کشندگان امام حسین علیه السلام و سرانجام بد آنان آمده، صحیح است و کم کسی از کشندگان (در کربلا) است که از بیماری و رنج در دنیا نجات یافته باشد، هیچ یک از آنان از دنیا نرفت، مگر به سبب یک بیماری و بیشتر آنان با دیوانگی از دنیا رفتند.»(۲) تمامی کسانی که به گونه ای در حادثه کربلا نقش داشتند، مانند عمر سعد و شمر و خولی و حرمله و عبیدالله بن زیاد که به وسیله مختار دستگیر شدند و به سزای اعمال خود رسیدند. یزید بن معاویه نیز بیش از سه سال حکومت نکرد و در سال ۶۴ هجری در ۳۸ سالگی در حمص، با افتادن از اسب مرد.(۳)

۱- أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۰.

۲- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۲۰۲.

۳- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۹۹.

فصل ششم: سخنان حکیمانه

اشاره

فصل ششم: سخنان حکیمانه

سخنانی که از امام حسین علیه السلام نقل شده، بسیار است که در همه آنها روح حماسه و شجاعت و ایثار جان در راه خدا موج می زند که در لابه لای بحث های پیشین به آنها پرداخته شد. در ادامه به برخی از آنها می پردازیم. این سخنان بر دو گونه اند، سخنان خود آن حضرت و سخنانی که از قول جدش رسول الله نقل شده است.

۱. سخنان امام حسین علیه السلام

اشاره

۱. سخنان امام حسین علیه السلام

زیر فصل ها

الف) توصیف خدا

ب) مقام رضا

ج) مقام تسلیم

د) زهد

هـ) توکل

و) حب لقاء الله

ز) بی وفایی دنیا

ح) شرافت قتل در راه خدا

ط) دعای وتر حسین علیه السلام

ی) آزادگی

ک) رعایت حق الناس

ل) وصیت نامه امام حسین علیه السلام

الف) توصیف خدا

الف) توصیف خدا

عکرمه می گوید: «ابن عباس با مردم سخن می گفت که نافع بن ازرق (رهبر گروه ازارقه از فرق خوارج) برخاست و روی به او کرد و گفت: ای ابن عباس، درباره مورچه و شپش برای مردم فتوا می دهی؟ خدایت را که می پرستی، برایم توصیف کن! ابن عباس آن سخن را گران دید و لحظه ای درنگ کرد و خاموش ماند. حسین بن علی که در گوشه ای نشسته بود، گفت: ای پسر ازرق، از من بپرس! ابن ازرق گفت: از تو نپرسیدم! ابن عباس گفت: ای ابن ازرق، او از اهل بیت نبوت است و ایشان وارثان علمند.

نافع رو به سوی حسین علیه السلام برگشت. حسین علیه السلام به او گفت: ای نافع، هر که بنیاد دینش را بر قیاس بگذارد، تا زمان برجاست عمرش در اشتباه می گذرد و پرستنده ای است که از آیین روشن خدا رو برگردانده است و در کژی و انحراف پیش رفته، راه را گم می کند و سخن ناپسند می گوید.

ای ابن ازرق، خدایم را آن گونه که خود، خویشتن را ستوده است، توصیف می کنم و او را آن گونه که خود، خویشتن را شناسانده است، می شناسانم. «لَا یدْرَکُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا یقَاسُ بِالنَّاسِ فَهُوَ قَرِیبٌ غَیرُ مُلْتَصِقٍ وَ بَعِیدٌ غَیرُ مُتَقَصٍّ یوَحَّدُ وَ لَا یبَعَّضُ مَعْرُوفٌ بِالْآیاتِ مَوْصُوفٌ بِالْعَلَامَاتِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْکَبِیرُ الْمُتَعَالِ؛ با حواس نمی توان درکش کرد و با مردمانش نمی توان مقایسه اش کرد. (چون قیوّم است) به همه نزدیک است، ولی نه آن گونه که (در عرض آنها باشد و به آنها) چسبیده باشد (چون غیر همه است و از همه) دورست، اما کاستی ندارد. یگانه است و جزء ندارد. از راه آیات خود شناخته می شود، از راه نشانه ها توصیف می گردد. جز او که بزرگ است و بزرگوار، هیچ معبود بر حقی نیست».

در این هنگام، نافع (که تحت تأثیر سخنان قرار گرفته بود) گریست و اظهار داشت: «ای حسین، سخن تو چه قدر زیبا (و عمیق) است! ابن ازرق به گریه افتاد و گفت: ای حسین! کلامت چه زیباست! حسین به او گفت: شنیده ام تو شهادت می دهی که پدرم و برادرم و همچنین خود من کافر هستیم؟! ابن ازرق گفت: به خدا سوگند ــ ای حسین ــ اگر هم چنین کرده ام، شما بلندای فروغمند اسلام و ستارگان احکامید».(۱)

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۸۴.

ب) مقام رضا

ب) مقام رضا

امام حسین علیه السلام فرموده است:

لِلّهِ الْأَمْرُ وَ كُلَّ يوم رَبُّنا هُوَ فِي شَأْنٍ إِنْ نَزَلَ الْقَضاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللّهَ عَلَى نَعْمَائِهِ وَ هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ وَ إِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ فَلَمْ يبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نِيتَهُ وَ التَّقْوَى سَرِيرَتَه.(۱)

امر فقط به دست خداست. اگر تقدیر به دلخواه ما نازل شود، نعمت های خدا را سپاس می داریم و برای شکرگزاری او یاریگر است. اگر قضا میان ما و مقصود حایل شود(و به مقصود خود نرسیم)، کسی که نیت پاک و اندیشه پرهیزکاری دارد، اهمیت نمی دهد (و شکوه نمی کند)؛ (زیرا به وظیفه خود عمل کرده است).

ج) مقام تسلیم

ج) مقام تسلیم

حسین بن علی علیه السلام را گفتند: ابوذر می گوید من درویشی بر توانگری اختیار کرده ام، بیماری بر تن درستی برگزیده ام. حسین علیه السلام گفت: رحمت خدا بر ابوذر باد. او را چه جای اختیار است؟ و بنده را خود با اختیار چه کار است؟ پیروز آن کس است که اختیار و مراد خود فدای اختیار و مراد حق کند.(۲)

د) زهد

د) زهد

در شب عاشورا، خطبه ای خواند و در آن، پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

عِبادَاللّهِ! اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مِنَ الدُّنْيا عَلى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيا لَوْ بَقِيتْ لِأَحَدٍ أَوْ بَقِي عَلَيها أَحَدٌ، كانَتِ الْأَنْبياءُ أَحَقُّ بِالْبَقاءِ، وَ أَوْلى بِالرِّضى، وَ أَرْضى بِالْقَضاءِ، غَيرُ أَنَّ اللّهَ تَعالى خَلَقَ الدُّنْيا لِلْبَلاءِ، وَ خَلَقَ أَهْلَها لِلْفَناءِ،

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۸۶؛ البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۶۶؛ الفتوح، ج ۵، ص ۷۱؛ الکامل، ج ۴، ص ۴۰.

۲- کشف الأسرار و عده الأبرار، ج ۱، ص ۳۲۰.

فَجَدیدُها بالٍ، وَ نَعیمُها مُضْمَحِلٌّ، وَ سُرُورُها مُکْفَهِرٌّ، وَ الْمَنْزِلُ بُلْغَهٌ وَ الدّارُ قُلْعَهٌ، فَتَزَوَّدُوا، فَإِنَّ خَیرَ الزّادِ التَّقْوی، فَاتَّقُوا اللّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.(۱)

ای بندگان خدا تقوای الهی پیشه کنید و از دنیا برکنار باشید؛ چرا که دنیا اگر برای کسی باقی بود و کسی برای آن باقی بود انبیا به آن محق تر بودند؛ چراکه آنان سزاوار برای رضامندی و به قضای الهی بیش از هر کسی خشنود بودند، اما خداوند دنیا را برای آزمایش و ساکنانش را برای فنا آفرید. تازه هایش رو به کهنگی و نعمت هایش رو به زوالند، خوشی هایش رو به غم و تلخ کامی است. منزلی است ناپایدار و خانه ای است که به ناچار باید از آن رخت بربست. پس توشه راه بردارید و بهترین ره توشه، تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید.

اعمش نقل می کند که حسین بن علی علیه السلام فرمود:

به هر اندازه بر ثروت ثروتمند افزوده گردد، اشتغال و رنجش افزون تر می گردد. (آن گاه فرمود: ای تلخ کننده خوشی ها (دنیا)، ای خانه هر نابودی و گرفتاری، تو را شناخته ام. برای زاهد (اعراض کننده از تو) نیز هنگامی که بار سنگین مخارج عیال و فرزند را بر دوش دارد نیز طلب زهدش خالص نخواهد شد.(۲)

ه_) توکل

ه_) توکل

حسین علیه السلام در روز عاشورا در مقابل دشمن به خدا عرض کرد:

اللّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِی فِی کُلِّ کَرْبٍ وَ رَجائِی فِی کُلِّ شِدَّهٍ _ وَ أَنْتَ لِی فِی کُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِی ثِقَهٌ وَ عُدَّهٌ _ کَمْ مِنْ کَرْبٍ یضْعُفُ عَنْهُ الْفُؤادُ _ وَ تَقِلُّ فِیهِ الْحِیلَهُ وَ یخْذُلُ فِیهِ الصَّدِیقُ _ وَ یشْمَتُ فِیهِ الْعَدُوُّ أَنْزَلْتُهُ بِکَ _ وَ شَکَوْتُهُ

۱- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

۲- تاریخ دمشق، ج ۱۴، ص ۱۸۸؛ کلما زید صاحب المال مالازید فی همه وفی الاشتغال قد عرفناك یا منغصه العیش ویا دار کل فان وبال لیس یصفو الزاهد طلب الزهد إذا کان مثقلا بالعیال.

إِلَیکَ رَغْبَهً مِنِّی إِلَیکَ عَمَّنْ سِوَاکَ _ فَفَرَّجْتَهُ وَ کَشَفْتَهُ فَأَنْتَ وَلِی کُلِّ نِعْمَهٍ _ وَ صَاحِبُ کُلِّ حَسَنَهٍ وَ مُنْتَهَی کُلِّ رَغْبَه.(۱)

خدایا تو در هر رنجی تکیه گاه و در هر سختی امید منی و در هر گرفتاری که به سویم روی کند، تکیه گاه و یار منی، چه غم ها که موجب ضعف دل بود و راه چاره ای نداشت وسبب بی اعتنایی دوست و شماتت دشمن بود که به پیشگاه تو آوردم و شکایت آن را به تو کردم که از همه کسان دل با تو داشتم و تو آن را برطرف کردی؛ چرا که تو مالك همه نعمت ها و همه خوبی ها و همه مطلوب ها نزد تو است.

و) حب لقاء الله

و) حب لقاء الله

امام حسین علیه السلام فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا یعْمَلُ بِهِ، وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَایتَنَاهَی عَنْهُ!؟ لِیرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِی لِقَآءِ اللَهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّی لَا أَرَی الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَه، وَ لَا الْحَیوه مَعَ الظَّالِمِینَ إِلَّا بَرَمًا.(۲)

مگر نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل اجتناب نمی گردد؟ پس بر مؤمن لازم است در چنین وضعی، حق جوی و راغب لقای پروردگار باشد. (به همین جهت،) من مرگ را جز سعادت نمی بینم و زندگانی با ستم کاران را جز نکبت نمی دانم.

ز) بی وفایی دنیا

ز) بی وفایی دنیا

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا هنگام تمیز کردن شمشیرش چنین سرود:

ای روزگار، افّ بر تو باد که چه بسیار در بامداد و شامگاه، یار خود و طالب خود را کشته ای. روزگار بدل یکی به جای دیگری را قبول

۱- البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۸۷؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۳؛ الکامل، ج ۴، ص ۶۰؛ سیراعلام النبلاء، ج ۳ ص ۳.۱.

۲- طبری، ج ۵، ص ۳۰۵؛ سیر، ج ۳، ص ۳۱۰؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۹۲.

نمی کند. زمام کارها به دست خداوند بزرگ است و هر زنده ای بر این راه که من روم خواهد رفت (و سرانجام می میرد).(۱)

ح) شرافت قتل در راه خدا

ح) شرافت قتل در راه خدا

امام حسین علیه السلام در ملاقاتی که فرزدق با وی داشت، در پاسخ وی که پرسید: چگونه به کوفیان اعتماد می کنید با آنکه پسر عمویت، مسلم را کشتند؟ اشک حضرت جاری شد و چنین سرود: اگر دنیا چیزی باارزش به شمار آید، سرای پاداش خداوند، عالی تر و والاتر است. اگر بدن ها برای مرگ آفریده شده اند، پس کشته شدن انسان با شمشیر در راه خدا برتر است. اگر روزی ها چیزی مقدّر است، پس تلاش کمتر انسان برای روزی، زیباتر است. اگر دارایی ها را برای ترک کردن جمع می کنند، پس چرا انسان به چیزی که ترک شدنی است، بخل می ورزد.(۲)

ط) دعای وتر حسین علیه السلام

ط) دعای وتر حسین علیه السلام

محمد بن أبی محمد بصری می گوید: «حسین بن علی علیه السلام همواره در نماز وتر می خواند:

«اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَرَی وَ لَا تُرَی وَ أَنْتَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَی وَ إِنَّ لَکَ الْآخِرَهَ وَ الْأُولَی اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِکَ مِنْ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَی؛ پروردگارا تو می بینی و دیده نمی شوی تو در جایگاه رفیعی از دیدنی، دنیا و آخرت برای توست، از لغزش و خواری به تو پناه می بریم».(۳)

۱- تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۸۵؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۷۷. «یا دهر أف لک من خلیل کم لک بالاشراق و الأصیل من صاحب او طالب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و انما الأمر الی الجلیل و کل حی سالک السبیل».

۲- الفتوح، ج ۵، ص ۷۲. «لئن کانت الدنیا تعد نفیسه فدار ثواب الله أغلی وأنبل وإن کانت الأبدان للموت أنشئت فقتل فی سبیل الله بالسیف أفضل وإن کانت الأرزاق شیئا مقدرا فقله سعی المرء فی الکسب أجمل وإن کانت الأموال للترک جمعت فما بال متروک به المرء یبخل».

۳- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۰۹.

ی) آزادگی

ی) آزادگی

حسین علیه السلام فرمود: «كُونُوا فِی الدُّنْيا أَحْرَاراً إِنْ لَمْ يكُنْ لَكُمْ دِينٌ؛ اگر دین ندارید در دنیا آزاده باشید».(۱)

ک) رعایت حق الناس

ک) رعایت حق الناس

سفیان ثوری از ابی الحجاف و او از پدرش نقل می کند که مردی به حسین علیه السلام گفت: «من بدهکاری دارم. حسین فرمود: کسی که بدهکار است، در جنگ ما شرکت نکند».(۲)

ل) وصیت نامه امام حسین علیه السلام

ل) وصیت نامه امام حسین علیه السلام

امام هنگام خروج از مدینه به سوی مکه وصیت نامه ای به برادرش محمد حنفیه داد و چنین وصیت کرد:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم. هـذا ما أَوْصی بِهِ الْحُسَینُ بنُ عَلِی بْنِ أَبی طالِبٍ إِلی أَخیهِ مُحمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِیهِ: أَنَّ الْحُسَینَ یشْهَدُ أَنْ لا إِلهَ إِلّا اللَّهُ وَحْدَهُ لا شَریک لَهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، جاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ، وَ أَنَّ الْجَنَّهَ وَ النَّارَ حَقٌّ، وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِیهٌ لارَیبَ فیها، وَ أَنَّ اللَّهَ یبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ، وَ أَنّی لَمْ أَخْرُجْ أَشِراً، وَ لا بَطِراً، وَ لا مُفْسِداً، وَ لا ظالِماً، وَ إِنَّما خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلاحِ فِی أُمَّهِ جَدّی، أُریدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعرُوفِ وَ أَنْهی عَنِ الْمُنْکَرِ، وَ أَسیرُ بِسیرَهِ جَدّی وَ أَبی عَلی بْنِ أَبی طالِبٍ علیه السلام، فَمَنْ قَبِلَنی بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلی بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَی هذا أَصْبِرُ حَتّی یقْضِی اللَّهُ بَینی وَ بَینَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَ هُوَ خَیرُ الْحاکِمینَ، وَ هذِهِ وَصِیتیِیا أَخی اِلَیکَ وَ ما تَوْفیقی إِلّا بِاللَّهِ عَلَیهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیهِ أُنیبُ.(۳)

۱- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۷۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱۰، ص ۴۶۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۳.۱.

۳- ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۵، ص ۲۱.

بسم اللّه الرحمن الرحیم. این وصـیتی است از حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به برادرش محمّد، معروف به ابن حنفیه: حسـین شـهادت می دهد که معبودی جز خدای یگانه ای که شـریکی ندارد نیست و محمّد بنده و فرسـتاده اوست که از جانب حق به حق مبعوث شده است و اینکه بهشت و دوزخ حق است و روز رستاخیز ـ بدون شک ـ خواهد آمد و خداوند خفتگان در قبرها را برمی انگیزد و من از سرِ مستی و طغیان و فسادانگیزی و ستمکاری قیام نکردم، تنها برای اصلاح در امت جدم به پا خاسـتم. می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به روش جـدم و پـدرم، علی بن ابی طـالب علیه السـلام رفتار کنم. هر کس سـخن حق مرا پـذیرفت، پس خداونـد به پـذیرش (و پاداش) آن سـزاوارتر است و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر می کنم تا خداوند میان من و این مردم به حق داوری کند که او بهترین داوران است.

۲. سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از امام حسین علیه السلام

اشاره

۲. سخنانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به نقل از امام حسین علیه السلام

زیر فصل ها

الف) بخیل واقعی

ب) مبارزه با ظلم

ج) حق نیازمند

د) پرهیز از بیهوده کاری

ه) پاداش صبر بر مصیبت

و) ذکر در دریا

الف) بخیل واقعی

الف) بخیل واقعی

حسـین علیه السـلام از پـدرش نقل می کنـد که رسول خدا صـلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ الْبَخِیلَ کُلَّ الْبَخِیلِ الَّذِی إِذَا ذُکِرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ یصَلِّ عَلَی؛ بخیل واقعی کسی است که نام من نزدش برده شود، اما بر من صلوات نفرستد».(۱)

ب) مبارزه با ظلم

ب) مبارزه با ظلم

امام حسین علیه السلام فرمود:

أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قالَ: مَنْ رَأی سُلْطاناً جائِراً مُسْتَحِلّاً لِحُرُمِ اللَّهِ، ناکِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخالِفاً لِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ، یعْمَلُ فِی عِبادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ

۱- سنن الترمذی، ج ۵، ص ۲۱۱؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۱.

وَ الْعُدْوانِ، ثُمَّ لَمْ یغَیرْ بِفِعْلٍ وَ لا قَوْلٍ، کانَ حَقِیقاً عَلَی اللّهِ أَنْ یدْخِلَهُ مَدْخَلَه.(۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان خدا را شکسته، با سنت پیامبر مخالفت می ورزد و در میان بندگان خدا به ظلم و ستم رفتار می کند، ولی با او به عمل و گفتار به مبارزه برنخیزد، سزاوار است که خداوند او را در همان جایگاه آن سلطان ستمگر (در جهنم) وارد کند.

ج) حق نیازمند

ج) حق نیازمند

امام حسین علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: لِلسّائِلِ حَقٌّ وَ إِنْ جاءَ عَلَی الْفَرَسِ؛ نیازمند، صاحب حق است، اگرچه سوار بر اسب بیاید (و ظاهر حالش نشان از بی نیازی دهد)».(۲)

د) پرهیز از بیهوده کاری

د) پرهیز از بیهوده کاری

از امام حسین علیه السلام نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْکُ مَا لَا یعْنِیهِ؛ نشانه نیکی اسلام هر کسی آن است که کار بیهوده را رها کند».(۳)

ه) پاداش صبر بر مصیبت

ه) پاداش صبر بر مصیبت

حسین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که درباره صبر به هنگام مصیبت فرمود:

۱- تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، ص ۴۰۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸؛ الفتوح ابن اعثم، ج ۵، ص ۸۲.

۲- سنن ابی داود، ج ۱، ص ۳۷۶.

۳- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۱.

مَا مِنْ مُسْلِمٍ و لا مسلمه يصَابُ بِمُصِيبَهٍ فيذكرهاوَ إِنْ قَدُمَ عَهْدُهَا _ فَيحْدَثَ لذالك اسْتِرْجَاعاً إِلَّا جدَّد اللَّهُ لَهُ عند ذالك مَنْزِلَهً _ وَ أَعْطَاهُ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ يوْمَ أُصِيبَ بِهَا.(۱)

هیچ زن و مرد مسلمانی نیست که به مصیبتی مبتلا گردد، اگر چه زمان زیادی از مصیبت دیدنش گذشته باشد و به یادش افتد و بگوید اناالله و انا الیه راجعون. مگر اینکه خداوند منزلت چنین کسی را در نزدش بالا برد و همانند روزی که به آن مصیبت مبتلا شده بود، به او پاداش می دهد.

و) ذکر در دریا

و) ذکر در دریا

از امام حسین علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

راه در امان ماندن امتم از غرق شدن (در دریا) آن است که هنگام رفتن به دریا این آیه را بخوانند: «بِسْمِ اللَّهِ مَجْراها وَ مُرْساها إِنَّ رَبِّی لَغَفُورٌ رَحِیم؛ به نام خدا بر آن سوار شوید و هنگام حرکت و توقف کشتی، یاد او کنید که پروردگارم آمرزنده و مهربان است».(۲) (هود: ۴۱)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۱؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۹.

۲- اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۹؛ الکامل ابن عدی، ج ۷، ص ۱۹۸.

کتاب نامه

کتاب نامه

آلوسی بغدادی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه .ق.

ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ ه .ق.

ابن ابی شیبه کوفی، ابوبکر، المصنف، تحقیق و تعلیق: سعید اللحام، بیروت ـ لبنان، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ ه .ق.

ابن ابی حاتم، عبدالرحمان بن محمد، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن ابی حاتم)، تحقیق: اسعد محمد الطیب، عربستان سعودی، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ه .ق.

ابن اثیر جزری، عز الدین ابو الحسن علی بن محمد، أسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه .ق.

ابن اثیر جزری، عزالدین ابو الحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر ـ دار بیروت، ۱۳۸۵ ه .ق.

ابن اعثم کوفی، احمد، الفتوح، تصحیح: علی شیری، بیروت، دارالاضوا، ۱۴۱۱ ه .ق.

ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی، المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، تحقیق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ه .ق.

______________، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۲۲ ه .ق.

ابن حبان بستی تمیمی، ابو حاتم محمد، السیره النبویه و أخبار الخلفاء، بیروت، الکتب الثقافیه، ۱۴۱۷ ه .ق.

______________، ابوحاتم محمد، صحیح ابن حبان، تحقیق: شعیب الأرنؤوط، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ ه .ق.

ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون (دیوان المبتدأ و الخبر)، تحقیق: خلیل شحاده، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۸ ه .ق.

ابن سعد کاتب واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبری، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه .ق.

ابن عبد البر، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ه .ق.

ابن عجیبه، احمد بن محمد قرشی، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: دکتر حسن عباس، قاهره، بی تا.

ابن عدی، عبدالله، الکامل، تحقیق: یحیی مختار غزاوی، بیروت، لبنان، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۰۹ ه .ق.

ابن عساکر دمشقی، علی، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق: علی شیری، بیروت، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ه .ق.

ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ه .ق.

ابن قتیبه دینوری، ابو محمد، عبدالله بن مسلم، الإمامه و السیاسه، معروف به تاریخ الخلفا، تحقیق: علی شیری، بیروت، دارالأضوا، ۱۴۱۰ ه .ق.

ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، البدایه و النهایه، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۷ ه .ق.

______________، تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)، بیروت دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ه .ق.

ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق و تعلیق: محمد فؤاد عبد الباقی، بیروت، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع.

ابن ماکولا، علی، إکمال الکمال، بیروت، دار إحیاء التراث، ۱۹۹۰ ه .ق.

ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، تفسیر البحر المحیط، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ ه .ق.

ابوداود سجستانی، سلیمان بن اشعث، سنن ابی داود، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه .ق.

ابی السعود، محمد بن محیی الدین، ارشاد عقل السلیم، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح بخاری، تصحیح: بن باز، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ه .ق.

برسوی، اسماعیل بن حقی، روح البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالفکر، بی تا.

بسوی، ابو یوسف یعقوب بن سفیان، المعرفه والتاریخ، تحقیق: اکرم ضیا عمری، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۱ ه .ق.

بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق المهدی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه .ق.

بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ ه .ق.

بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق مرعشلی: بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ه .ق.

بیهقی، احمد بن حسین، سنن الکبری، بیروت، دار الفکر.

ترمذی، محمد بن عیسی، سنن ترمذی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه .ق.

ثعالبی، عبدالرحمان بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق: شیخ محمدعلی معوض، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۸ ه .ق.

ثعلبی نیشابوری، ابو اسحاق احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ ه .ق.

حافظ مزی، یوسف، تهذیب الکمال، تحقیق: بشار عواد معروف، بیروت _ لبنان، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ه .ق.

حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، المستدرک، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ ه .ق.

خاذن بغدادی، علاء الدین علی بن محمد، لباب التاویل فی معانی التنزیل، بیروت،: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه .ق.

خرکوشی نیشابوری، ابوسعید، عبدالملک، شرف المصطفی، مکه، دار البشائر الإسلامیه، ۱۴۲۴ ه .ق.

خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت _ لبنان، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ه .ق.

دیار بکری، حسین، تاریخ الخمیس فی أحوال أنفس النفیس، بیروت، دار صادر.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، اخبار الطوال، قم، منشورات شریف رضی، ۱۳۶۸.

ذهبی شمس الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، بیروت، موسسه الرساله، ۱۴۱۹ ه .ق.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تذکره الحفاظ، بیروت _ لبنان، دار إحیاء التراث العربی.

ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۱۳ ه .ق.

زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دار الکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه .ق.

سمعانی، منصور بن عبدالجبار، تفسیر القرآن، ریاض، دارالوطن، ۱۴۱۸ ه .ق.

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن عمر، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتاب خانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ه .ق.

شوکانی، محمد بن علی، تفسیر فتح القدیر، دمشق _ بیروت، دار ابن کثیر، دار الکلم الطیب، ۱۴۱۴ ه .ق.

شیبانی، احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دار صادر.

صالحی شامی، محمد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد فی سیره خیر العباد، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ه .ق.

صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، تحقیق: احمد الأرناؤوط وترکی مصطفی، بیروت، دار إحیاء التراث، ۱۴۲۰ ه .ق.

طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق و تخریج: حمدی عبدالمجید السلفی، دار احیا التراث العربی، ۱۴۰۵ ه .ق.

طبری، ابو جعفر محمـد بن جریر، تاریخ الطبری (تاریخ الامم و الملوک)، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷.

______________، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری)، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۲ ه .ق.

عسـقلانی، احمد بن علی بن حجر، الإصابه فی تمییز الصـحابه، تحقیق: عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه .ق.

______________، تهذیب التهذیب، بیروت _ لبنان، دار الفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۴۰۴ ه .ق _ ۱۹۸۴ م.

______________، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دارالطباعه للنشر.

عینی، محمود بن احمد، عمده القاری، بیروت، دار إحیاء التراث العربی.

فخر رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ه .ق.

قاسمی، محمد جمال الدین، محاسن التاویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ه .ق.

قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، تهران، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴.

قشیری نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.

قنوجی، صدیق بن حسن، فتح البیان، بیروت، مکتبه العصریه، ۱۴۱۵ ه .ق.

کرمانی، محمود بن حمزه، غرائب التفسیر و عجائب التاویل، بیروت، دارالقبله للثقافه الاسلامیه، ۱۴۰۸ ه .ق.

ماوردی، ابو الحسن علی بن محمـد بن حبیب، النکت والعیون، تحقیق: سـید بن عبـدالمقصود، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۵ ه .ق.

مبارک فوری، محمد بن عبدالرحمان، تحفه الاحوزی فی شرح جامع الترمذی، بیروت، لبنان، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه .ق.

متقی هندی، علی، کنزل العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، بی تا.

مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین بن علی، مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق: اسعد داغر، بیروت، دار الاندلس، ۱۳۸۵.

مظهری، محمد ثناءالله، تفسیر المظهری، تحقیق: غلام نبی تونسی، پاکستان، مکتبه رشدیه، ۱۴۱۲ ه .ق.

مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، پور سعید، مکتبه الثقافه الدینیه، بی تا.

مقریزی، تقی الدین أحمد بن علی، إمتاع الأسماع، تحقیق: محمد عبدالحمید نمیسی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۰ ه .ق.

میبدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعد، کشف الأسرار و عده الأبرار، علی اصغر حکمت، تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱.

الناصف منصور علی، التاج الجامع للاصول، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۶ ه .ق.

نسائی، احمد بن شعیب، سنن نسائی، بیروت، دارالفکر للطباعه والنشر والتوزیع، ۱۹۳۰ م.

نسفی، عبداللّه بن أحمد، مدارک التنزیل، بیروت، دار ابن کثیر،

نووی جاوی، محمد بن عمر، مراح لبید لکشف معنی القرآن المجید، بیروت، دار الکتب العلمیه اول، ۱۴۱۷ ه .ق.

نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ه .ق.

واحدی علی بن احمد، اسباب نزول القرآن، تحقیق: کمال بسیونی زغلول، بیروت، اول دار الکتب العلمیه، بی تا.

واحدی، علی بن احمد، تفسیر الوسیط، واحدی نیشابوری، بیروت، دار الکتب العلمیه، بی تا.

هاشمی بغدادی، محمد بن حبیب بن امیه، المحبر، بیروت، دارالآفاق الجدیده.

هیثمی نورالدین، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۸ ه .ق.

یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر (م بعد ۲۹۲)، تاریخ یعقوبی، بیروت، دار صادر، بی تا.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹